



استاد سید علی خامنه‌ای

وزیر جمهوری اسلامی

نشریه شماره ۳۶

۸۵  
بهار ۱۳۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیشگفتار

« ولایت » یکی از اساسی‌ترین اصول مسلمکی ، اجتماعی ، سیاسی و معنوی اسلام است که در قرآن مجید بصورت مهم‌ترین و حساس‌ترین « اصل عملی دین » بشکل‌های متنوع و گوناگون ، و گسترده‌تر از هر بحث دیگر ، تشریح و تفسیر شده است. و این صرفاً یک ادعا نیست، زیرا آنها که با این کتاب الهی بطور عمیق مأنوس و آشنا شدند ، پس از سالها کوشش و مطالعه و تفکر و تدبر باین نتیجه رسیده‌اند که ولایت در قرآن بوج می‌زند .

و اثبات این مسأله زیاد مشکل نیست . زیرا—علاوه بر ده‌ها آیه‌ی روشن و صریح در مسأله ولایت — برداشته‌ترین آیات قرآن، یکی‌آیاتی است که در آن نهضت های انبیای گذشته ، و درگیری این نهضتها با مستکبرین ، و همچنین انقلاب رسول خدا و حوادث زمان آنحضرت ، بطور دقیق از زبان خداوند تشریح شده است ؛ که سراسر در رابطه با مسأله ولایت و رهبری در جوامع بشری است . و دیگر بحث قیامت و سرنوشت اقوام و گروهها است، که باز از گسترده‌ترین بحث های قرآنی است و با آیاتی برداشته در قرآن تصویر شده است اما در همه آنوابحث ولایت خودنمایی می‌کند . زیرا این دوستی‌ها و دشمنی‌ها و جبهه‌گرفتن‌ها و صف بندیها و تحزبها و انتخاب رهبريها و خطاها ، در دو جبهه حق و باطل

۲۹۷،۴۵  
و ۲۴۱ خ

# ولایت

در این دنیا است که سرنوشت انسان را در آن جهان مشخص نینماید. و قرآن نیز همین گونه مسأله قیامت را طرح میکند و آنه‌ها روی آن تأکید می‌نماید. و این حقیقت برای آشنایان بقرآن مجید بروشنی معلوم است. بهرحال مسأله ولایت مسأله‌ای نیست که بتوان از آن بسادگی گذشت. سرنوشت هر فرد و اجتماعی در رابطه با مسأله ولایت شکل می‌گیرد و خداوند سرنوشت اجتماعات را در رابطه با این مسأله تغییر می‌دهد. ولی متأسفانه این مسأله عمیق و اساسی تاکنون کمتر مورد توجه و عنایت قرار گرفته و کمتر بصورت ریشه‌ای و قرآنی برای مردم تشریح شده است. کتاب حاضر مجموعه‌ی شش سخنرانی در مسأله «ولایت» است که در سال ۱۳۵۳ - چهار سال قبل از پیروزی انقلاب - در ماه مبارک رمضان، در مسجد امام حسن مجتبی در مشهد مقدس بوسیله استاد ارجمند حضرت حجة الاسلام سید علی خامنه‌ای ایراد شده است.

استاد بزرگوار ما، در شرایط خفقان و وحشتی که در آن سالها برایان حکومت می‌کرد، در یک ماه رمضان، طی بیست و هفت سخنرانی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن را، با سبکی نو، به شیفتگان اسلام انقلابی عرضه داشت.

استاد خود درباره محتوای این سخنرانی‌ها چنین می‌گوید:

«در این سخنرانی‌ها کوشیده شد که مهترین پایه‌های فکری اسلام از سازنده‌ترین و زنده‌ترین ابعادش، در خلال آیات رسا و روشن قرآن جستجو شود. و آنگاه ضمن تشریح تبیینی که شیوه تدبر و تعمق در قرآن را به شنوندگان بیاموزد، پایه‌های مزبور در این آیات، مشخص و نشان داده شود و در موارد لازم از روایات صحیح صادر از پیامبر خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای توضیح و تأکید، بهره‌گیری گردد، تا ضمن اینکه آیاتی از قرآن مورد تأمل و تدبر و فهم قرار گرفته، اصلی از اصول اسلام، آنهم از دیدگاهی عملی و زائیده تعمد و تکلیف و بعنوان یکی از نقاط طرز تفکر و ایدئولوژی اسلام، تعیین گردیده باشد.»

... و بالاخره برای آنکه از مجموع مطالب ایراد شده، خلاصه و محصلی در ذهن و اندیشه‌ی مستمعان به‌جای بماند و مبدأ تفکر و تعمقی مستقل و مستمر باشد در ورقه‌ای ثبت شده و روز بروز - بصورت پلی‌کپی - در اختیار حاضران

۴

نهاد می‌شد» (۱).

و این پلی‌کپی‌ها و خلاصه‌ها در همان سال از طرف دفتر نشر فرهنگ اسلامی بصورت کتابی منتشر گشت. ولی بعد از انتشار کتاب خواست جوانان و دانشجویان همواره از استاد این بود که متن کامل سخنرانی‌ها منتشر شود، و سخنرانی‌ها از نوار استخراج شد اما گرفتاریهای پی در پی و پرداختن به تکالیف اجتماعی، مانع از آن بود که فرصت و فراغتی برای استاد پیش آورد که به تصحیح و تکمیل سخنرانی‌ها بپردازد. ناچار علاقمندان و دانشجویان از نوارها استفاده می‌کردند. و آنرا دست بدست می‌گردانیدند. و این خواست و آرزو همچنان باقی بود تا بحمدالله انقلاب به پیروزی رسید. و بعد از انقلاب هم که تکلیف روشن بود و اشتغالات استاد معلوم. ولی ضرورت چاپ سخنرانی‌ها همچنان احساس می‌شد. تا بالاخره ما موفق شدیم از استاد این اجازه را بگیریم که بخش «ولایت» را بهمان صورت نوار و سخنرانی منتشر سازیم.

بنابراین لازم به تذکر است که این نوشته متن استخراج شده آن سخنرانیهاست که از نظر ایشان نگذشته است و هیچگونه تصحیحی هم از طرف ایشان بعمل نیامده است فقط واحد انتشارات حزب تصحیح مختصری در برخی از عبارات انجام داده است. و شکل سخنرانیها همچنان محفوظ است. برای استفاده بیشتر خوانندگان محترم، در پایان هر گفتار خلاصه درس رانیز، از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن نقل خواهیم کرد. امیدواریم که انتشار این کتاب برای شیفتگان و عاشقان «ولایت» ارمغان ارزنده‌ای باشد. با تشکر از استاد عزیز حضرت حجة الاسلام سید علی خامنه‌ای.

حزب جمهوری اسلامی

بهمن ماه ۱۳۵۹

۱- به نقل از مقدمه کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث ما دربارهٔ مسأله‌ای است بنام ولایت . مسأله ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می‌کنیم غالباً کمتر مطرح میشود. البته گوش شیعه با کلمه ولایت کاملاً آشناست، بطوریکه در دعاها، در خواسته‌های ما از خدا، در روایات ما، در افکار رایج و عمومی ما، مسأله‌ای بنام ولایت با قداست و احترام تمام توأم است. ما همیشه بعنوان شیعه خود را دارای ولایت می‌دانیم و دعا می‌کنیم که خدا ما را با ولایت بدارد و با ولایت بمراند. و من میخواهم دربارهٔ مفهوم «ولایت» از ریشه حرف بزیم - البته به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام هم خواهیم رسید اما فعلاً سخن ما در مراحل قبل از آن است - میخواهیم معنی ولایت را از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدونِ مترقی جالبی است. و چگونه یک ملت، یک جمعیت، بیرون یک فکر و عقیده اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند. در سایه‌ی این بحث این مسأله را درک و احساس خواهید کرد و بخوبی خواهید فهمید چرا کسی که ولایت ندارد نمازش نماز، و روزه اش روزه، و عباداتش عبادت نیست. بخوبی میشود با این بحث فهمید که چرا اگر جامعه‌ای وامتی ولایت ندارد اگر همهٔ عمر را به نماز و روزه و تصدق تمام اموال بگذرانند باز لایق لطف خدا نیست و خلاصه در سایهٔ این بحث معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید، از

جمله این حدیث معروفی که بنده بعضی از جملات و کلماتش را تکرار می‌کنم  
 لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ  
 يَعْرِفْ وَلايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَايِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى  
 اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ (۱) اگر مردی شبها تا بصبح بیدار بماند و تمام عمر  
 را روزه بگیرد - نه فقط ماه رمضان را - و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد  
 و در تمام دوران عمرش حج رود، در حالیکه ولایت ولی خدا را نشناخته باشد تا از  
 او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد این چنین آدم هرآنچه که  
 انجام داده است بیهوده و بی ثمر و خنثی است. این بحث را اگر خوب دقت کنید  
 و به استنتاجی که از آیات قرآن میشود خوب توجه کنید خواهید فهمید .

مسأله ولایت در دنبالهٔ بحث نبوت است، یک چیز جدای از بحث نبوت  
 نیست مسأله ولایت در حقیقت تنم و ذیل و خاتمهٔ بحث نبوت است، حالا  
 خواهیم دید که اگر ولایت نباشد نبوت هم ناقص میماند لذا ناچار هستیم که  
 یک مختصری در زمینه نبوت بحث کنیم و کلیاتش را بگوئیم تا بتدریج از  
 حاشیه بحث وارد در متن مسئله ولایت بشویم البته این راهم بگوئیم که طرح این  
 مسأله بسیار دشوار است و بیان این مسأله بسی دشوارتر است. به خاطر اینکه  
 آنقدر مسائل ضعیف و سست و غیر منطقی در زمینه ولایت در ذهنهای افراد عامی  
 رسوخ پیدا کرده که وقتی آن حرف درست را که با متن قرآن و متن حدیث منطبق  
 است میخواهی بگوئی یکی از دواشکال پیش می‌آید که یا به همان حرفهایی که  
 در ذهنها هست اشتباه میشود و یا نسبت به آنچه که به عنوان ولایت گفته میشود  
 احساس بیگانگی میشود لذا این بحث خیلی دشوار و مشکل است اما من از فضل  
 پروردگار متعال استمداد می‌کنم و سعی میکنم که بتوانم این بحث را در ظرف  
 چند روز انشاء الله تمام کنم .

پیغمبر خدا برای چه می‌آید؟ پیغمبر از برای به تکامل رساندن انسان  
 می‌آید، برای تخلق دادن انسانها به اخلاق الله می‌آید، برای کامل کردن و  
 ۱ - اصول کافی - باب دعائم الاسلام (پایه‌های اسلام) حدیث پنجم .

باتمام رساندن مکارم اخلاق می آید و آنچه که مضمون احادیث است *بُعِثْتُ لِأَنْتُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ* پیغمبر برای ساختن انسانها می آید، برای به قوام رساندن این مایه ای که نامش انسان است می آید، اکنون باید دید که پیغمبر از چه راهی و از چه وسیله ای برای ساختن انسان استفاده می کند و چگونه انسانها را بسازد آیا مدرسه درست میکند؟ مکتب فلسفی درست می کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می کند؟ پیغمبر برای ساختن انسان کارخانه انسان سازی درست میکند پیغمبر ترجیح می دهد که ده سال ، بیست سال ، دیرتر موفق بشود اما آنچه میسازد یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد بلکه میخواهد کارخانه انسان سازی درست کند که بطور خود کار انسان کابل پیغمبر بسند تحویل بدهد پس پیغمبر برای ساختن انسانها و به قوام آوردن مایه انسان ، از کارخانه انسان سازی استفاده میکند ، کارخانه انسان سازی چیست؟ کارخانه انسان سازی ، جامعه و نظام اسلامی است . آن پیچ و نقطه اساسی توجه و تکیه حرف اینجاست همه می گویند پیغمبر می خواهد انسان بسازد ، همه می گویند پیغمبر برای تعلیم و تربیت می آید و همه این را می فهمند ، آنچه که با دقت باید فهمید این است که پیغمبر یکی یکی گوش انسانها را نمی گیرد و به یک کنج خلوتی برود و در گوششان زمزمه مهر خدا را بنوازد ، پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند پیغمبر کارش از این مسائل محکم تر ، استوارتر ، و ریشه دارتر است چکار میکند ؟ یک کارخانه ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی آید بسازد و آن کارخانه جامعه اسلامی است .

جامعه اسلامی چیست؟ و دارای چه ماهیتی است ؟ البته اینها بحثهای دیگری است که در روال بحث ما نیست اما برای اینکه این گوشه مطلب هم مختصری روشن شده باشد لازم است توضیح مختصری بدیم جامعه اسلامی یعنی آن جامعه ای، آن تمدنی، که در رأس آن جامعه خدا حکومت می کند قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است ، حدود الهی در آن جامعه جاریست ، عزل و

نصب را خدا می کند ، در مخروط اجتماعی - اگر جامعه را به شکل مخروط فرض و ترسیم کنیم همچنانکه معمول و مرسوم عده ای از جامعه شناسان است - در رأس مخروط خدا است و پایین تر از خدا همه انسانیت و همه انسانها هستند ، تشکیلات را دین خدا بوجود می آورد ، قانون صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می کند ، روابط اجتماعی را ، اقتصاد را ، حکومت را ، حقوق را ، همه و همه را دین خدا تعیین می کند و دین خدا اجرا می کند و دین خدا دنبال این قانون می ایستد این جامعه اسلامی است . همچنانکه پیغمبر به مدینه آمد و در مدینه یک جامعه ای تشکیل داد که در رأس آن جامعه خدا حکومت می کرد و عملاً سر رشته حکومت بدست نایب خدا، یعنی رسول الله بود که مقررات را وضع و اجرا میکرد و هدایت و رهبری و اداره جامعه را بعهده داشت . در یک چنین جامعه ای که همه چیز از خدا است، نماز جماعت و خطبه پس از نماز با سرود سیدان جنگ یکی است در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می ایستاد و اقامه نماز جماعت می کرد و برای مردم منبر می رفت و صحبت میکرد و درس میداد و ترکیب و تعلیم می کرد در همان مسجد بود که علم جهاد را می آوردند و پیغمبر آنرا می بست و بدست اسامه بن زید و یا بدست یک فرمانده مؤمن دیگر می سپرد که بروید *انطلقوا علی اسم الله* با نام خدا حرکت کنید و آنگاه دستورات لازم را برای پیروزی بر دشمن صادر می فرمود ، در همین مسجد بود که پیغمبر خدا حد جاری می کرد ، در همین مسجد بود که دادگستری پیغمبر تشکیل می شد در همین مسجد اداره کار و اقتصاد پیغمبر تشکیل می شد در همین مسجد زکات جمع و بخش می شد ، هم درس بود، هم نماز و نیایش بود، هم سرود سیدان جنگ بود، هم مال و اقتصاد بود و خلاصه هم دنیا و هم آخرت یکپارچه و یک کاسه زیر رهبری پیغمبر در خانه خدا انجام میشد این جامعه اسلامی است ، پیغمبران می آیند که یک چنین جامعه ای درست کنند، در این جامعه هر که بیاید انسان می شود اگر انسان کابل هم نشود مجبور می شود به رفتار انسانها حرکت کند، هر که بخواهد در جامعه پیغمبر خوب باشد می تواند خوب باشد در حالیکه در جامعه های غیر الهی

این چنین نیست. در جامعه های غیر اسلامی و غیر الهی آدمهای خواهند خوب باشند ولی نمی توانند، می خواهند متدین باشند ولی نمی توانند، می خواهند براندهند و ربا نخورند می بینند نمی شود، زن دلش می خواهد از عفت اسلامی خارج نشود محیط او را در فشار می گذارد، همه عوامل و انگیزه ها انسان را از یاد خدا دور می کند، عکسها و نمایشها و رفت و آمدها و معاملات و گفتگوها همه انسان را از خدا دور می کند و ذکر خدا را با دل انسان بیگانه می کند ولی در جامعه اسلامی عکس این قضیه است. در جامعه اسلامی بازاریش، مسجدش، دارالحکومه اش، رفیقش، خویشاوندش، پدر خانواده، جوان خانواده، همه و همه انسان را به یاد خدا می اندازند، به طرف خدا می کشانند، با خدا آشتی میدهند، با خدا رابطه ایجاد می کنند، بنده خدا می سازند و از بندگی غیر خدا دور می کنند، اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر پنجاه سال ادامه پیدا می کرد و همان رهبری بر سر کار می ماند و یا بعد از پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی همان رهبری که پیغمبر معین کرده بود جای پیغمبر می نشست، مطمئن باشید که بعد از پنجاه سال همه آن منافقین به مؤمنین واقعی تبدیل می شدند اگر می گذاشتند که حکومت نبوی و علوی دنبال یکدیگر ادامه پیدا بکنند آن جامعه انسان ساز بطور قهری همه آدمهای غش دار را هم بی غش می کرد، همه دلهای منافق را هم مؤمن می ساخت، همه کسانی که روحشان با ایمان آشنا نبود نیز آشنا با خدا و با ایمان می شدند، این طبع جامعه اسلامی است پیغمبرها می آیند که یک چنین جامعه ای درست کنند وقتی این جامعه درست شد مثل کارخانه انسان سازی، گروه گروه و خیل خیل مردم مسلمان می شوند هم مسلمان ظاهری در ظاهر امور اسلامی و هم مسلمان و مؤمن قلبی و واقعی و باطنی. پس پیغمبر برای یک چنین کاری می آید. گفتیم که بحث ولایت را می خواهیم از ریشه شروع کنیم. در آغاز که پیغمبر فکر اسلامی را می آورد و دعوت پیغمبر شروع میشود، آیا پیغمبر به تنهایی می تواند یک جامعه را اداره کند؟ آیا یک جامعه، تشکیلاتی نمی خواهد که عده ای این تشکیلات را اداره بکنند؟ سربازی که از این جامعه دفاع کند و دشمنان این

جامعه را به جای خود نشانند نمی خواهد؟ کسانی که پیغمبر را یاری کنند و دعوت نبی را نشر بدهند لازم نیستند؟ البته که لازم هستند و همه این کارها باید از طریق اسباب معمولی انجام بگیرد پیغمبرها هم در بیشترین فعالیتها نشان از اسباب معمولی استفاده کرده اند پیغمبر می آید برای اینکه بتواند جامعه مورد نظر را که همان کارخانه انسان سازی است تشکیل دهد و برای اینکار احتیاج به یک جمع بهم پیوسته متحد دارد که از اعماق قلب، مؤمن و معتقد به این مکتب بوده و با گام های استوار پویا و جویای آن هدف باشند یک چنین جمعی را پیغمبر در اول کار لازم دارد لذا نخستین کار پیغمبر فراهم آوردن و درست کردن این جمع بهم پیوسته است که بوسیله آیات قرآن و با مواعظ حسنه باید بوجود آورد *أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ (۱)* و پیغمبر با مواعظ حسنه، با آیات قرآن، با نفوذ کلام نبوی دلهائی را بسوی راه پروردگار جذب می کند و آنها را در اول کار در اطراف خود جمع می نماید. اینها یک جمعیتی را تشکیل می دهند، پس پیغمبر اول کار وقتی که دعوت خود را مطرح میکند یک جمعیت بوجود می آورد، یک صف بوجود می آورد، یک جبهه در مقابل جبهه کفر ایجاد می کند این جبهه از چه کسانی تشکیل شده است؟ از مسلمانان استوار مؤمن، معتقد، نافذ القلب، از آن کسانی که *لَا تَأْتِيَهُمُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَآئِمٍ (۲)* هیچ سلاست سلاست کننده ای آنها را از راه خدا بر نمی گرداند اینها مسلمانهای نخستین هستند که یک جبهه ای را در میان یک جامعه جاهلی تشکیل داده اند که همان مسلمانان صدر اسلام در میان جامعه جاهلی مکه هستند حال اگر بخواهند این جریان باریک که بنام اسلام و مسلمین بوجود آمده در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پر زحمت باقی بماند، اگر بخواهد همین جمعیت و همین صف و همین جبهه نابود نشود و ازین نرود و هضم و حل نشود بایستی این عده

۱- (ای رسول ما) خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه پروردگارت دعوت کن (نحل ۱۲۵).

۲- قسمتی از آخرین فراز خطبه قاصعه - نهج البلاغه فیض - صفحه ۸۰۸

مسلمان را مثل فولاد آبدیده به همدیگر بتابند ، این مسلمانها را باید آنچنان به هم متصل و مرتبط کنند که هیچ عاملی نتواند اینها را از یکدیگر جدا کند به قول اسروزیها و فرهنگهای اسروزی یک انطباق حزبی بسیار شدید و سختی را باید در میان این افراد مسلمان برقرار کنند باید اینها را هرچه بیشتر بهم بچسبانند ، هرچه بیشتر به هم بجوشانند و گره بدهند و هرچه بیشتر از جبهه های دیگر ، از جریانهای دیگر ، از انگیزه های مخالف ، دور نگهدارند چون اینها در اقلیتند . جمعیتی که در اقلیت هستند ممکن است فکرشان تحت الشعاع فکر اکثریت قرار بگیرد عملشان ، حیثیتشان ، شخصیتشان ، ممکن است در لابلای حیثیتها و شخصیتها و اعمال بقیه مردم که احياناً مخالف با آنها هستند گم ، نابود و هضم بشود ، و ازین برود برای اینکه اینها هضم نشوند ، برای اینکه نابود نشوند ، برای اینکه اینها بتوانند به عنوان یک جمعی باقی بمانند ، تا در آینده ، جامعه اسلامی با دستهای استوار اینها بنا و اداره بشود و ادامه پیدا بکند و اینها یاوران پیغمبر باشند برای اینکه اینها بتوانند باقی بمانند اینها را هرچه بیشتر به یکدیگر متصل می کنند و هرچه بیشتر از سایر جبهه ها جدا می کنند مثل یک عده کوهنوردی که از یک راه صعب العبور کوهستانی عبور می کنند . دهنفر آدم عصا بدست در میان برفها باید یک راه باریک و پرخطر را طی کنند و از پیچ و خم گردنه ها بگذرند تا مثلاً به قله کوه برسند به اینها گفته می شود به همدیگر بچسبید ، کمربندهایتان را به هم ببندید ، جدا جدا و تک تک حرکت نکنید که اگر تنها مانند خطر لغزیدن هست اینها را محکم به یکدیگر جوش می دهند و علاوه بر اینکه به هم جوش می دهند می گویند با خودتان خیلی بار بردارید ، باین طرف و آنطرف نگاه نکنید ، فقط سرتان براه خودتان و حواستان به کار خودتان باشد و کمربند و دستها را محکم به همدیگر می بندند که اگر یک نفر از اینها افتاد ، اگر دهنفر افتاد بقیه بتوانند او را نگهدارند . حالت به هم بستگی شدید کوهنوردان نشان دهنده و نمایشگر حالت بهم بستگی و جوشیدگی شدید مسلمانان آغاز کار است آیا این به هم بستگی در زبان قرآن و حدیث یک اسمی دارد یا ندارد ؟ آیا

این پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین که از هم جدایی پذیر نیستند ، با دیگر جبهه ها به کلی منقطع اند ، با خودشان هرچه بیشتر چنگ در چنگ و دست در دست هستند و به همدیگر گره خورده اند ، آیا در قرآن و حدیث نامی دارد یا ندارد ؟ بلی نام این بهم پیوستگی ، ولایت است . پس ولایت در اصطلاح اولی قرآنی یعنی بهم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند ، در یک راه قدم بر می دارند ، برای یک مقصود تلاش و حرکت می کنند ، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته اند افراد این جبهه هرچه بیشتر باید بهم متصل باشند و از جبهه های دیگر و قطبهای دیگر و قسمت های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند چرا ؟ برای اینکه ازین نروند ، هضم نشوند ، این را در قرآن ولایت می گویند پیغمبر جمع مسلمانان آغاز کار را با این پیوستگی و جوشیدگی بوجود می آورد اینها را به همدیگر متصل می کند ، اینها را با هم برادر می کند ، اینها را بصورت یک پیکر واحد در می آورد ، بوسیله اینها است اسلامی را تشکیل می دهد جامعه اسلامی را بوجود می آورد از پیوند اینها با دشمنها ، با مخالفین ، با معاندین ، با جبهه های دیگر — که در آیات انشاء الله خواهید دید — جلوگیری می کند ، مابین اینها و جبهه های دیگر جدایی می اندازد از پیوستن به جبهه یهود ، از پیوستن به جبهه نصاری ، از پیوستن به جبهه مشرکین ، اینها را باز می دارد و هرچه بیشتر سعی می کند صفوف اینها را فشرده و به هم جوشیده بکند . برای اینکه اگر اینها به این حالت نباشند ، اگر ولایت نداشته باشند ، اگر صد درصد به هم پیوسته نباشند و میان آنها اختلاف بوجود بیاید از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنها است عاجز خواهند ماند . نمیتوانند این بار را به سر منزل برسانند بعد ها هم که جامعه اسلامی به یک است عظیمی تبدیل می شود باز هم ولایت لازم است و اینکه در یک است چگونه ولایت لازم است و برای چه لازم است بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت ، ولی اگر در همین جا مقداری دقت کنیم ؛ به قسمتی از معنای ولایتی که شیعه می گوید خواهیم رسید زیرا گفتیم که یک جمع کوچک در میان یک دنیای ظلمانی ، در میان یک دنیای

جاهلی ، باید به همدیگر متصل و مرتبط باشند تا بتوانند بمانند، اگر با هم چسبیده و جوشیده نباشند ماندن و ادامه حیاتشان ممکن نیست و بعنوان مثال جمع مسلمانان آغاز اسلام در میان جامعه جاهلی مکه ، یا در اولی که به مدینه آمده بودند را یادآوری کردیم. مثال دیگر آن، جمع کوچک تشیع در زمان خلافت‌های ضد شیعی و ضد اسلامی در تاریخ آغاز اسلام است . مگر شیعه باسانی میتواندست بماند؟ مگر حربه‌های تبلیغاتی ، خفقان و اختناق ، زندانها شکنجه‌ها و کشتنها ممکن بود اجازه بدهد که یک جمعی بماند آنها هم یک جمع فکری مثل شیعه که اینقدر با قدرتهای زمان خودش تعارض داشت و موجب دردسر آنها بود اما چطور شد که ماند؟ برای اینکه ولایت ، یک بهم پیوستگی و هم جهگی عجیبی میان شیعه ایجاد کرده بود تا در سایه این ولایت جریان تشیع بتواند در میان جریان-های گوناگون دیگر محفوظ بماند، شما یک رودخانه عظیمی را در نظر بگیرید که از چندین طرف این رودخانه آب وارد می‌شود ، آنها هم با جریانهای تندی در حرکتند سطح رودخانه ناهموار است گرداب بوجود می‌آید ، آنها روی هم می‌غلطند، انواع جریانهای مخالف در این رودخانه و در این بستر در یکدیگر فرو می‌روند و همدیگر را خنثی می‌کنند ، توی سرهم می‌زنند و آب پیش می‌رود در میان این آبهای کدر و گل‌آلود یک جریان آب شیرین تمیز، نذایف، روشن دارد راه خود را ادامه می‌دهد و در این بستر بطور عجیبی پیش می‌رود و سالم می‌ماند و عجیب اینست که هرگز مخلوط نمی‌شود، هرگز رنگش خراب نمی‌شود، هرگز طعم آبهای شور و تلخ دیگر را نمی‌گیرد ، همان طعم شیرین ، همان رنگ شفاف، همان خلوص و صفا و بی‌کدورتی را ادامه می‌دهد و نگه می‌دارد و پیش می‌رود. شما عالم اسلام را در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس تشبیه کنید به همین رودخانه‌ای که انواع جریانهای فکری و سیاسی و عملی‌گوناگون در آن علیه همدیگر راه می‌رفتند و حرکت می‌کردند از اول تا آخر که نگاه می‌کنید جریان تشیع را می‌بینید که همچون آب باریکی در میان این طوفان عجیب، چیز ناچیز و کوچکی به نظر می‌رسد و به نگاه می‌آید، اما خودش را نگه داشته است، هرگز کدر نشده

است، هرگز طعمش خراب نشده است ، هرگز صفای خودش را از دست نداده است هرگز رنگ و طعم و بوی آبهای دیگر را به خودش نگرفته است، باقی مانده و رفته است اما چه چیز این را نگهداشته است؟ چه چیز توانسته عامل بقای این جریان شیعی بشود؟ وجود آن ولی که ولایت را در میان مردم و در میان پیروان خود توصیه می‌کند، آنها را به همدیگر می‌بندد آنها را باهم مهربان می‌کند ولایت را ترویج می‌کند و بهم پیوستگی افراد این جبهه را حفظ می‌نماید. ولایت شیعی که این همه رویش تأکید شده است یک بُعدش این است بُعدهای دیگر هم دارد که آنها را هم بررسی خواهیم کرد همه مطلب این نیست این، یک بعد و یک جانب از مطلب است پس ولایت یعنی بهم پیوستگی ، قرآن مؤمنین را اولیاء یکدیگر می‌داند و آن کسانی را که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهگان و پیوستگان یکدیگر می‌شناسد ، و در روایات ما از شیعه تعبیر به مؤمن می‌شود، ایمان در این منطبق یعنی دارا بودن طرز فکر خاص شیعه که مبتنی بر ولایت است یعنی اسلام را از دیدگاهی که شیعه می‌بیند دیدن، با منطقی که شیعه اثبات می‌کند اثبات کردن و می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم السلام اینچنین شیعیان را با یکدیگر منسجم ، بهم پیوسته، برادر، متصل ساخته‌اند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند و گرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود ، هزار بار افکارش هضم شده بود، همچنانکه بعضی از فرق دیگر چنین شدند ، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند . به هر صورت این یک بعد از ابعاد ولایت است که انشاءالله یک بعد دیگرش را که شاید از جنبه‌ای اهمیتش بیشتر است لکن حتماً باید بعد از این بعد بیان شود ، عرض خواهم کرد آن ولایت ولی الله است . ولایت شیعیان باهم معلوم شد ؛ ولایت ولی خدا یعنی چه؟ ولایت علی بن ابیطالب یعنی چه ؟ ولایت امام صادق یعنی چه؟ این که من و شما امروز باید ولایت ائمه را داشته باشیم یعنی چه؟ که یک عده‌ای خیال می‌کنند ولایت ائمه یعنی فقط ائمه را دوست بداریم و چقدر اشتباه می‌کنند، ولایت فقط دوست داشتن نیست والا مگر در عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین و خاندان پیغمبر را

دوست نداشته باشد. پس همه ولایت دارند؟ مگر کسی هست که دشمن اینها باشد؟ مگر همان کسانی که در صدر اسلام که با آنها جنگیدند همه با آنها دشمن بودند؟ خیلی شان اینها را دوست می داشتند اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آنها بجنگند خیلی شان می دانستند اینها دارای چه مقامات و چه مراتبی هستند. وقتی خبر رحلت امام صادق را به منصور دادند منصور بنا کرد به گریه کردن. فکر می کنید تظاهر می کرد؟ آیا پیش نوکران خودش می خواست تظاهر کند؟ پیش ربیع حاجب می خواست تظاهر کند؟ تظاهر نبود، واقعاً دلش سوخت، واقعاً حیفتش آمد که امام صادق بمیرد اما چه کسی او را کشت؟ خود منصور خودش دستور داد که امام صادق را سموم کنند اما وقتی خبر رسید که کار از کار گذشته است قلبش تکان خورد. پس منصور هم ولایت داشت؟! از همین قبیل است اشتباه آن کسانی که می گویند مأمون عباسی شیعه بود شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی کسی که بداند حق با امام رضا است؟ فقط همین؟ اگر چنین است پس مأمون عباسی، هارون - الرشید، منصور، معاویه، یزید از همه شیعه تر بودند. آیا آن کسانی که با امیر - المؤمنین در افتادند به او محبت نداشتند؟ چرا، غالباً محبت داشتند. پس شیعه بودند؟ پس ولایت داشتند؟! نه ولایت غیر از این حرفها است ولایت بالاتر از اینهاست که اگر ولایت علی بن ابیطالب و ولایت ائمه را فهمیدیم که چیست آنوقت حق داریم به خودمان برگردیم ببینیم آیا ما دارای ولایت هستیم یا نه؟ آنوقت اگر دیدیم ولایت نداریم از خدا بخواهیم و بکشیم که ولایت ائمه را بدست بیاوریم یک عده ای خیال می کنند که چون به ائمه اطهار محبت و اعتقاد دارند پس دارای ولایت هستند. این ولایت نیست، ولایت از این بالاتر است و البته شرح خواهم داد که ولایت ائمه هدی علیهم السلام به چه معناست چگونه می شود ما ائمه علیهم السلام را ولایت خودمان بدانیم و ولایت آنها را داشته باشیم آنوقت می فهمیم که چقدر داعیه های ولایت، نا آگاهانه و برخلاف واقع است، در ایام عید غدیر معمول است که مردم این دعا را می خوانند **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي**

**جَعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةَ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)** بنده به دوستانم غالباً می گویم که نگوئید **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلْنَا سِي تَرْسَمِ دَرُوغٍ** باشد بگوئید **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةَ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ** خدایا ما را از متمسکین به ولایت قرار بده، زیرا باید دید که ما از متمسکین به ولایت هستیم یا نه؟ که انشاء الله باین مطلب خواهیم رسید که آن هم یک بعد دیگر از ابعاد ولایت است آنچه که امروز گفتم در این کلمات خلاصه میشود ولایت است مسلمان، ولایت آن جبهه ای که در راه خدا و برای خدا می کوشد باین معنا است که میان افراد این جبهه هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی بوجود بیاید و هر چه بیشتر دلهای اینها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر از قطبهای مخالف از کسانی که برضد آنها می اندیشند و برضد آنها عمل می کنند جدا بشود این معنای ولایت است.

آیات سوره ممتحنه گویای این حقیقت است که فکر می کنم اسم سوره رابه این معنا می شود سوره ولایت گذاشت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ** دشمن من و دشمن خودتان را ولی و هم جبهه خود مگیرید در بعضی از ترجمه ها آمده است که دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید این معنای کاملی نیست مسئله فقط دوستی و محبت نیست بالاتر از اینها است، ولی خودتان نگیرید یعنی هم جبهه خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آنها قرار ندهید، یعنی دردل، خودتان و آنها را در یک صف فرض نکنید آن کسی که دشمن خدا و دشمن شما است او را در کنار خودتان نگذارید بلکه روبرو و دشمن و معارض با خودتان ببینید **تَلَقُّوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ** هم جبهه و هم صف ندانید که پیام دوستی به آنها بدهید **وَقَدْ كَفَرَ** و ابماً **جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ** در حالی که می دانید اینها به آنچه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو فرستاده است کافر شده اند **يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ**

۱- حمد و سپاس خدای را که ما را از متمسکین بولایت علی علیه السلام

قرار داد.

پیامبر و شما را از شهر و دیارتان، بیرون می‌کنند **أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ** به خاطر اینکه شما به الله، که پروردگار شماست ایمان می‌آورید دشمن من و دشمن خودتان را، هم جبهه و یار و یاور مگیرید **إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادَافِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي** اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من و برای بدست آوردن خشنودی من بیرون آمده‌اید، اگر واقعاً راست می‌گوئید و در راه من تلاش و مجاهدت می‌کنید، حق ندارید آنکه دشمن من و دشمن شماست، هم جبهه، یار و پیوسته خودتان قرار بدهید. البته آیات بعدی روشن می‌کند که منظور خدا کدام کفار است، و آن آیات گروه‌های کافر را تقسیم بندی می‌کند **تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ** که در نمان و خفا محبت و بودت خود را به آنان تحویل دهید **وَإِنَّا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَبِمَا أَعْلَنْتُمْ** و من دانانتر هستم به آنچه که شما پنهان کرده‌اید و آنچه آشکار ساخته‌اید.

**وَمَنْ يَفْعَلْ بِكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ** و هر کس از شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یابوری بریزد و خودش را هم جبهه آنها بداند و نشان بدهد، **فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ** از راه میانه گمراه شده‌است لازم به تذکر است که شأن نزول این آیات درباره «حاطب بن ابی بلتعنه» است. «حاطب بن ابی بلتعنه» یک مسلمان کم ایمان است، وقتی که پیغمبر اکرم می‌خواست به جنگ با کفار قریش برود «حاطب» فکر کرد ممکن است پیغمبر در این جنگ مغلوب بشود و خویشاوندان او که در میان کفار هستند، مورد آسیب قرار بگیرند و او جزو سربازان پیغمبر است اینجا خواست زرنگی بخرج بدهد گفت حالا که مادر کنار پیغمبر هستیم و جهاد می‌کنیم و ثواب مجاهدین در راه خدا راهم که می‌بریم. احتیاطاً یک نامه‌ای هم به کفار بنویسیم و دوستی و وفاداری خودمان را نسبت به آنها هم اعلام کنیم، چه ضرری دارد؟ اگر در میدان جنگ با آنها روبرو شدیم البته به این نامه عمل نمی‌کنیم. اما حالا چه مانعی دارد من یک نامه‌ای بنویسیم و کفار را خام کنیم. و با آنها هم طرح دوستی بریزم هم خدا را داشته باشیم و هم خرما را، آقا و کدخدا با هم دعوا می‌کردند. گفت: کدام یک راست می‌گویند؟ گفت هم آقا راست می‌گوید و هم کدخدا. هر دو طرف را داشته باش لذا یک نامه‌ای با امضاء خودش به سران

قریش نوشت تا بدانند که این با آنها خوب و دوست و مهربان است و نامه راهم بوسیله یک زن به طرف مکه فرستاد. پیغمبر عزیز و گرامی با وحی خدا از ماجرا مطلع شد، امیرالمؤمنین و یک یادو نفر دیگر را فرستاد تا در راه آن زن را پیدا کردند، تهدیدش کردند و آن کاغذ را از او گرفتند. بعد که آمد پیغمبر گفت: چرا این کار را کردی؟ چرا اسرار نظامی و جنگی را برای دشمن فاش می‌کنی؟ گفت: یا رسول الله من آنجا دوستانی دارم، خویشاوندانی دارم، می‌ترسم آنها مورد زحمت قرار بگیرند، خواستم این نامه را بنویسم که شاید دل آنها یک قدری نسبت به من نرم بشود، آیه در جواب می‌گوید: اشتباه نکنید، دل آنها با شما نرم نخواهد شد آن کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، آن کسانی که دین شما، ایمان شما به زبان آنها است و آنها همت بر نابودی دین و ایمان شما گذاشته‌اند اینها هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود آیه بعد این مطلب را بیان می‌کند، بفرماید **إِنْ يَتَّقُواكُمْ** اگر بر شما دست بیابند **يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً** دشمن شما خواهند بود. ای «حاطب بن ابی بلتعنه» خیال نکن اگر به آنها کمک کردی فردا پاس تو را نگه میدارند. چنین نیست، اگر کمکشان کردی، بیشتر بر تو مسلط می‌شوند. بیشتر دست ظلم و جور را بر روی تو می‌کشایند، **يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً** و دشمن شما خواهند بود. **وَيَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَسْتَبْتَهُم بِالسُّوءِ** دست و زبان خود را به بدی بر روی شما می‌کشایند و شما را بیشتر تحت فشار قرار می‌دهند، شما را تحقیر می‌کنند، شما را بی حیثیت و بی شرافت می‌کنند، شما را به عنوان یک انسان قابل نمی‌شناسند، خیال نکنید که این کمکها بدردتان خواهد خورد. **وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ** فردا اگر بر شما مسلط بشوند همین یک ذره عقیده قلبی را هم نمی‌گذارند شما نگهدارید. دوست می‌دارند که شما کافر شوید، خیال نکنید که آزاد و راحت می‌گذارند که شما مسلمان بمانید، و به وظایف اسلامیتان عمل بکنید، آیه بعد راجع به قوم و خویشهای آقای «حاطب بن ابی بلتعنه» و قوم و خویشهای همه حاطبهای تاریخ است، یک جمله قاطعی بیان می‌کند و می‌گوید شما بخاطر فرزندان و اتقان بخاطر قوم و خویشهایتان، بخاطر آسایش نزدیکانتان حاضر هستید با دشمن

خدا بسازید و برای جلب دوستی بندگان ضعیف خدا و جلب منافع خود و نزدیکانتان از فرمان خدا بگذرید و با دشمن خدا دوستی کنید مگر چقدر این ارحام و اولاد به درد شما می‌خورند؟ مگر این جوانی که شما بخاطر شغلش، حاضری با کفار قریش بسازی چقدر به درد تو خواهد خورد؟ او چقدر تورا از عذاب خدا نجات خواهد داد؟! این حاطب بن ابی بلتعہ جاهل، با کفار و دشمنان پیغمبر از این جهت سازش می‌کند که خویشاوندانش، ارحامش و اولادش آسیب نبینند. مگر این ارحام و اولاد چقدر به درد آدم می‌خورند؟ که آدم برای خاطر آنها عذاب پروردگار و سخط الهی را متوجه خودش بکند؟ **لَنْ تَنْفَعَكُم اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ** ارحام و خویشاوندان شما و فرزندان شما به شما سودی نمی‌بخشند، **يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ** روز قیامت میان شما و آنها جدایی می‌افکند یا اینجوری بخوانیم و معنا کنیم **لَنْ تَنْفَعَكُم اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز قیامت ارحام و اولاد به شما سودی نمی‌بخشد. **يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ** میان شما را خدا در روز قیامت جدایی کند همچنانکه در سوره عبس خدا می‌فرماید: **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اخِيهِ وَ امِّهِ وَ اَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ** (۱) روزی که انسان از برادر خود، از پدر و مادر خود، از همسر مهربان و فرزندان و نور دیدگان عزیز خود می‌گریزد، همین بجهای که امروز اینقدر غمش را می‌خوری بدان که روز قیامت تو از او گریزان، او از تو گریزان و هر دو از همه خلائق دیگر گریزان خواهید بود همه از هم می‌گریزند، وقت ندارند که به هم برسند و از حال هم بپرسند.

**لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُغْنِيهِ** (۲) هر کسی در آن روز گرفتار است به طوری که به گرفتاری دیگران نمی‌رسد. آن کسانی که برای خاطر آسایش و راحتی فرزندان شان حاضر هستند به سعادت دنیا و آخرت پشت کنند و به بدبختیها و شقاوتها و کینه‌توزی‌ها روکنند این منطبق قرآن را بدانند شاید تکان بخورند. در سوره ممتحنه هم خداوند می‌فرماید **لَنْ تَنْفَعَكُم اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ** و **اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**. ای مؤمنان بدانید که روز قیامت خویشان و

۱ و ۲ - سوره عبس - آیات ۳۷ - ۴۴ .

فرزندان شما برای شما سودی ندارند و روز قیامت میان شما به کلی جدایی می‌افکند و خدا بآنچه می‌کنید داناست. **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرَاهِيمَ وَالدِّينَ مَعَهُ** این آیات قسمت پراوج این آیات است که به مؤمنها می‌گوید: ای مؤمنین شما را در عمل ابراهیم و یروان ابراهیم سرمشقی نیکو است. ببینید ابراهیم و یروانش و همراهیانش چه کردند و شما هم همان کار را بکنید.

آنها چه کردند؟ آنها به قوم گمراه زمان خودشان و بدطاغوت و آلهه دروغین زمان گفتند ما از شما و خداوند گارانتان بیزاریم، ما به شما کفر می‌ورزیم، ما از شما روگردان هستیم، میان ما و شما همیشه بغض، دشمنی، عداوت و خشم و کینه برقرار است، فقط یک راه آشتی وجود دارد، و آن **حَتَّى تَتُوبُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ** بیاید داخل منطق فکری ما بشوید. صریحاً می‌گوید که ای مؤمنین شما هم مثل ابراهیم عمل کنید. **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرَاهِيمَ** بی‌گمان ابراهیم برای شما سرمشقی نیکوست و **الدِّينَ مَعَهُ** و آن کسانی که با او بوده‌اند، همراهیانش **اِذْ قَالُوا لَوْ بَرِهْمُ** آن زمان که به قوم خودشان گفتند **اَنَا بَرُّءٌ وَا مِنْكُمْ** ما بیزاران و سربازان از شما هستیم **وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** و نیز بیزاریم از هر آنچه که جز خدا می‌پرستید و عبودیت می‌کنید، **كَفَرْنَا بِكُمْ** به شما کفر ورزیدیم **وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالبَغْضَاءَ اَبَدًا** میان ما و شما دشمنی و بغض و کینه برای همیشه نمایان و آشکار شد. **حَتَّى تَتُوبُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ** تا وقتی که به خدای یکتای یگانه ایمان بیاورید.

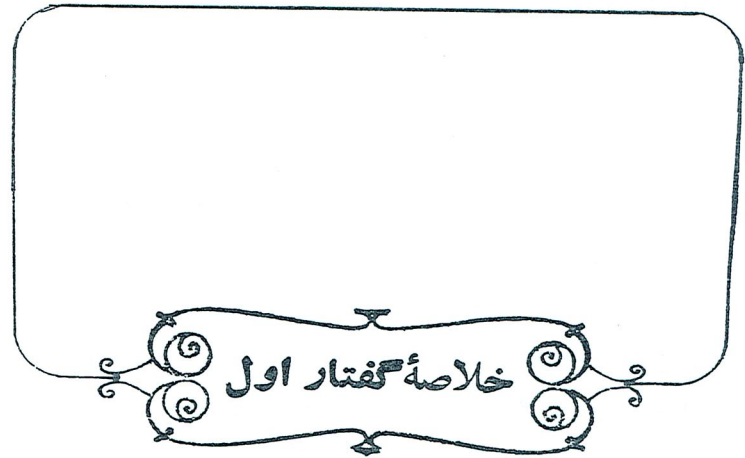
**اَلَا قَوْلَ اِبْرَاهِيمَ لِاٰلِيهِ** (۱) فقط یک مورد استثناء داشت که ابراهیم با کفار قطع رابطه مطلق نکرد و آن آنجا بود که به عمویش گفت: **لَا سَغْفِرَنَّ لَكَ** من برای تو استغفار نخواهم کرد.

**وَمَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** و از طرف خدای متعال برای دفاع از تو چیزی

۱ - آب در اینجا بمعنای پدر نیست، به معنای والد نیست به معنای عمو است و مراد از آب در اینجا عموی ابراهیم یا شوهر مادر ابراهیم است به هر حال به آن کسی است که اسمش آذر بوده است.

دراختیار ندارم یعنی به پدرش گفت خیال نکن که من چون خودم رابنده خدا می دانم توهم که پدرم هستی، به پارتی من ممکن است به بهشت بروی، اینطور نیست. نمی توانم که تورا به بهشت ببرم فقط من برای تو بدرگاه خدای متعال دعا و استغفار می کنم، تا اینکه خداوند متعال گناهان گذشته تورا ببخشد و تو مؤمن بشوی رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآغْرِبْنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اینها دعاهاى ابراهیم است بعد قرآن می گوید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ از برای شما مؤمنین، در ابراهیم و یارانش سرشقی نیکو است لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ برای آن کسانی که امید به خدا و روزقیامت دارند وَسَنُيْتَوَلَّىٰ قَائِلًا اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ هر کس پشت کند و از این دستور روگرداند و اعراض کند خدای متعال غنی، ستوده و پسندیده است و بر دامن کبریائیش نشیندگردد. اگر تو با دشمنانش سازش کنی دامن انسانیت و شرف تو لکه دار خواهد شد و خدا زبانی نمی بیند. این جمله را از ابراهیم به یاد داشته باشید، ابراهیم و یارانش به کفار و منحرفین معاصر خودشان می گویند : اِنَّا بُرَّءٌ وَاٰنِكُمْ مَا اٰزْمَا بِيْزَار هَسْتِيْم اِمَام سَجَاد و يَارَانَش صَلَوَات اَلله عَلِيْهِمْ با مردم منحرف زمان، همین طور صحبت کردند. در بحار الانوار حدیثی است که می گوید «یحیی بن ام طویل» حواری امام چهارم توی مسجد مدینه بیامد و روی بمردم می ایستاد همان مردمی که به ظاهر جزو دوستان خانان پیغمبر بودند همان مردمی که امام حسین و امام حسن بیست سال در بین آنها زندگی کرده بودند، همان مردمی که نه اموی بودند و نه وابستگان به بنی امیه بودند، پس چه بودند؟ بزدلانی بودند که برای خاطر واقعه عاشورا و کربلا از ترس خفقانی که بنی امیه بوجود آورده بودند، دور آل محمد را خالی گذاشته بودند ولی افراد معتقدی بودند. یحیی بن ام طویل در مقابل همین گونه مردم می ایستاد و همین سخن قرآنی را تکرار می کرد وَكَانَ يَقُولُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما خشم و کینه نمودار شد یعنی همان حرفی که ابراهیم به کفار زمان خودش و به شرکین و منحرفین و گمراهان

معاصر خودش می گفت. ببینید که ولایت همان ولایت است، ابراهیم هم دارای ولایت است، شیعه امام سجاد هم در زمان خود دارای ولایت است، همدیگر را باید داشته باشند و از دشمنان جدا باشند. اگر شیعه ای از شیعیان امام سجاد در زمان امام سجاد از روی ترس یا طمع دنبال جبهه دشمن رفت اواز ولایت امام سجاد علیه السلام خارج است او دیگر متصل به جبهه امام سجاد نیست. لذا شاگرد نزدیک امام سجاد به او می گوید كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ و یحیی بن ام طویل از اصحاب بسیار خوب و زبده امام سجاد صلوات الله علیه بود. عاقبت کار این مسلمان زبده این بود که حجاج بن یوسف اورا گرفت، دست راستش را برید دست چپش را برید، پای راستش را برید، پای چپش را برید، اما او باز بنا کرد بزبان حرف زدن، زبانش را هم برید، تا اینکه از دنیا رفت، و این درحالی بود که شیعه را سامان داده بود و استوانه های اساسی کاخ تشیع را بعد از امام سجاد فراهم و استوار ساخته بود.



اندیشه و بینش نوینی که بوسیله‌ی پیامبر از سوی خدا مطرح می‌گردد و پیام زندگی نوینی را می‌دهد، در صورتی می‌تواند رسالت بنای آنچنان زندگی‌ئی را به انجام رساند که نخست در فکر و روان و عمل یک جمع متشکل و پیوسته، تحقق و وعینیت یابد.

این جمع که تشکیل «جبهه»ی متین و غیرقابل نفوذی را می‌دهند لازم است هرچه بیشتر، وحدت و خلل ناپذیری خود را استوار کرده و قویاً سعی کنند که در جریانهای فکری و عملی مخالف، هضم و حل و نابود نشوند. این منظور، مستلزم آنست که از هرگونه اتصال و وابستگی‌های دیگر - که موجب تضعیف و کم‌رنگ شدن جبهه‌ی مؤمن خواهد شد - بپرهیزند و در صورت لزوم و امکان حتی روابط معمولی خود را نیز با آنان بگسلند.

این جبهه‌گیری و صف‌آرایی فکری و عملی در عرف قرآن «ولایت» (موالات، تولی) نامیده می‌شود.

همین جمع پیوسته که سنگ زاویه‌ی جامعه‌ی اسلامی و پایه‌ی اصلی امت اسلامی است، آن روزیکه به امتی نیرومند تبدیل شد و جامعه‌ئی بشکل و

قواره‌ی اسلام پسند، بنا کرد باز برای حفظ وحدت و یکپارچگی خود و جلوگیری از نفوذ و اخلال دشمنان، لازم است اصل «ولایت» را رعایت کند.

نکته‌ها و دقت‌های ولایت قرآنی را - که به برخی از آنها در گفتارهای بعد اشاره خواهد شد - در آیات متعددی از قرآن باید جستجو کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخْذُوا عِدَّةَ قَوْمٍ وَعَدُّوهُمْ  
أَوْلِيَاءَ  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» و هم جبهه‌ی خود مگیرید.

كُلُّ قَوْمٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
أَوْلِيَاءٌ  
که پیام دوستی به آنان بفرستید.

وَقَدْ كَفَرَوا بِمَا جَاءَهُمْ مِنَ الْحَقِّ  
در حالیکه باندیشه‌ی حقی که بدان گرویده‌اید، کفر و انکار نموده‌اند.

يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا أَنْ تَقُولُوا  
لَمْ يَلْحَقْنَا بِهِ رَسُولٌ كَرَّمَ  
پیامبر و شما را از شهر و دیارتان برون می‌رانند چرا که به خدا - پروردگارتان - ایمان آورده‌اید.

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
وَأَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا  
اگر برای جهاد در راه من و به جستجوی خشنودی من بیرون آمده‌اید - (باید که آنان را هم جبهه مگیرید).

لَيْسَ وَدَّ الْيَهُودَ بِالْمُؤَدَّةِ وَآنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ  
وَمَا أَعْلَنْتُمْ  
با آنان در نهان نرد دوستی می‌بازید با آنکه من به هرچه پنهان نموده یا آشکار ساخته‌اید دانانترم.

وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ  
هر که از شما چنین کند از راه میانه گمراه گشته است.

## سئوالات گفتار اول

به سئوالات زیر پاسخ دهید .

- ۱- رابطه ولایت و نبوت چگونه است ؟
- ۲- پیغمبر برای ساختن انسان از چه راهی و از چه وسیله‌ای استفاده می‌کند؟
- ۳- کارخانه انسان سازی چیست و دارای چه ماهیتی است ؟
- ۴- در اصطلاح اولیه، ولایت در قرآن به چه معناست ؟
- ۵- ولایت شیعیان باهم چیست ؟
- ۶- ولایت ولی خدا چیست ؟
- ۷- دستورالعمل آیه‌های اول سورهٔ ممتحنه به مؤمنین چیست ؟
- ۸- ابراهیم (ع) و پیروانش برای مؤمنین چه سرمشقی هستند و این سرشق امروزه در اعمال و رفتار مؤمنین چگونه باید تجلی کند ؟
- ۹- یحیی بن ام طویل در مسجد به مردم چه بیگفت و امروز مؤمنین باید این جمله را به چه گروهی و چه کسانی بگویند ؟

إِنْ يَتَفَوَّكِرْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً

اگر بر شما دست یابند برای شما دشمنانی خواهند بود .

وَيَسْطُرُوا إِلَيْكُمْ آيَاتِهِمْ وَالسَّيِّئُ  
بِالسَّوْءِ

و دست و زبان خود را بیدی به روی شما خواهند گشود .

وَوَدَّ الْوَيْكَرُونَ

و بسی دوست می‌دارند که شما کافر گردید .

لَنْ يَتَفَكَّرَ أَحْسَانُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ

خویشان و فرزندان اتان به شما سودی نمی‌بخشند .

يَوْمَ الْعَيْتَةِ يَنْصُلُ بَنِيكُمْ

روز قیامت میان شما جدائی می‌افکند .

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و خدا به آنچه می‌کنید بینا است .

فَدَكَاتُكُمْ أَسْوَأُ حَسَنَةٍ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ

در کار و روش ابراهیم و همراهیانش برای شما سرمشقی نیکو است .

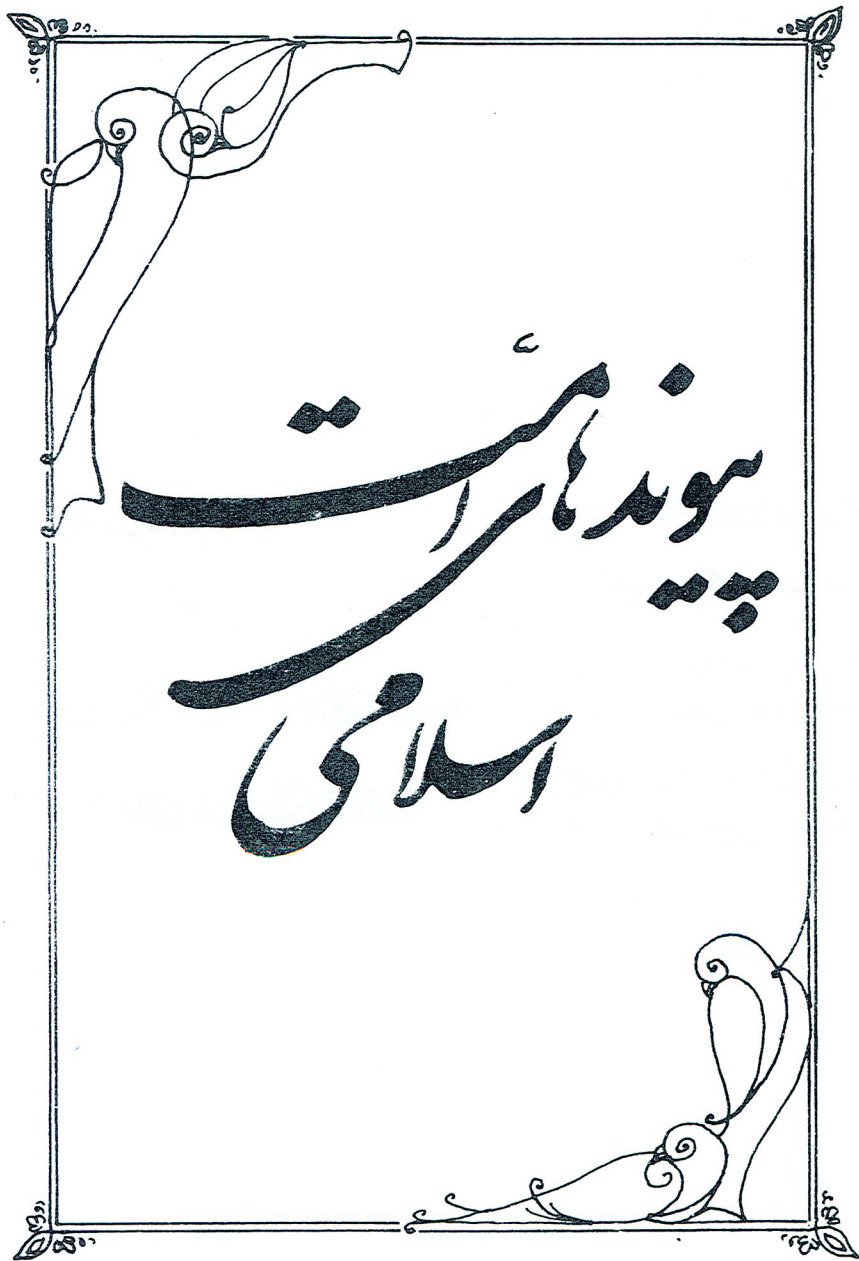
إِذَا لَوْ الْقَوْمِمْ إِنْ أَابُوا مِنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ

آنگاه که به قوم خود گفتند : ما از شما و از هر آنچه بجای خدا عبودیت می‌کنید ، بیزار و بری هستیم .

كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ  
وَالْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدًّا

به شما کفر و انکار آوردیم و میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمد (و چنین خواهد بود) تا وقتی که به خدای یگانه ایمان آورید .

(سوره ممتحنه : آیات ۱ تا ۴ و بخشی از آیه ۵)





یعنی اگر بنا بشود که یک رابطه استثماری از قبیل ماجرایی تبناکو و کمپانی رژی که همه آنها شنیده و خوانده‌اید میان امت اسلامی و یک کشور غیر اسلامی برقرار بشود عالم اسلام حق ندارد این رابطه را ببندد مثل آن سلاطین و حکام مغولی هندوستان که اجازه دادند دولتهای خارجی بیایند و در آنجا کمپانی تأسیس بکنند این کار جایز نیست و بر خلاف ولایت عالم اسلام است. اینها باید میدانستند و همه باید بدانند که وقتی مثلاً کمپانی هند شرقی وارد آن منطقه شد، وارد آن سرزمین شد چه بلایی بر روزگار آن مردم در خواهد آورد و چگونه استعمار را تارک و بی در آن شبه قاره عظیم خواهد گسترد. عالم اسلام و امت اسلامی هرگز اینگونه روابط را اجازه نمیدهد. توجه داشته باشید وقتی میگوئیم با دولتهای غیر مسلمان و با سلسله غیر مسلمان رابطه هاقطع است باین معنا نیست که عالم اسلام و امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد، مسئله انزوای سیاسی نیست که خیال کنید عالم اسلامی با هیچکس نسه رابطه بازرگانی دارد، نه رابطه سیاسی دارد، نه روابط دیناماسی دارد، نه سفیر می‌فرستد و نه سنیر می‌گیرد اینطور نیست، روابط معمولی دارد اما ولایت با آنها ندارد، پیوستگی با آنها ندارد، پیوند جوهری و ماهوی با آنها ندارد اینطور نخواهد بود که اگر آنها خواستند بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند پس ولایت قرآنی دورویه دارد، یک رویه آن اینست که در داخل جامعه اسلامی، همه عناصر بایستی به سوی یک هدف و یک جهت و یک راه‌گام بردارند و رویه دیگرش این است که دوحارج از جامعه اسلامی است اسلامی بایستی با همه بلوکها و جناحهای ضد اسلامی پیوندهای خودش را بگسلد، اینجا یک نکته دقیقی وجود دارد که میرساند ولایت به معنای قرآنی آن همان ولایتی است که شیعه بآن قائل است.

اینکه ما ارتباط با امام را اینقدر مهم دانسته‌ایم اینکه ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ می‌دانیم برای چیست؟ و از کجا درسی آید؟ اینجا است که قرآن با ما حرف می‌زند که اگر یک جامعه‌ای و یک امتی بخواید ولایت قرآنی را باین معنا داشته باشد یعنی بخواید تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت

به سوی یک هدف در یک خط براه بیفتد و بخواید تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرتهای ضد اسلامی در خارج بسیج بشود احتیاج به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلامی دارد، به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه پیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف گوش کنند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بداند تا بتواند مثل یک دیده بان نیرومند قوی دستی و قوی چشمی هر کسی را در جبهه جنگ بکار مخصوص خودش بگمارد. لازم است یک رهبری، یک فرمانده‌ای، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد که این قدرت بداند از شما چه برسی آید، ازین چه بر می‌آید، از انسانهای دیگر چه بر می‌آید تا به هر کسی آن کاری را که برای او لازم است بگوید مثلاً در مقام تشبیه این کارگاههای قالبی باقی را دیده‌اید؟ یک عده نشسته‌اند قالبی می‌بافند هر کسی دارد کاری می‌کند، هر چه‌ای یا هر بزرگی که نشسته است دارد نخ می‌بافد و هر کدام دارند نشاطی و کاری را انجام میدهند اگر چنانچه این کارها هماهنگ نباشد، اگر یک فکر و چشم و قدرت بالاتری نباشد که آن متن قالبی را بر طبق آن دستورهای خاص بخواند تا اینها بدانند چه نخ را بکار ببرند و چطور بزنند و چطور ببرند، اگر یک چنین قدرت متمرکزی وجود نداشته باشد این قالبی چه جوری درسی آید؟ می‌بینید که طرف راست آن حکایت از شرق و طرف چپ آن حکایت از غرب می‌کند آن طرفش صحبت از قالبی کردی می‌کند، آن طرف صحبت از قالبی ترکمن می‌کند، نقشها بی ترتیب و یک چیز هجوی از کار درسی آید. این که شما می‌بینید این طرف یک گلی آمده و مثل آن گل بدون هیچ کم و زیادتی آن طرف هم روئیده و هر دو تا به آن ترنج وسط رسیده و مثل این دو آنطرف قالبی دوتای دیگر وجود دارد و همه چیزها منظم و همه چیز به جا است این برای این است که اولاً دستور مشخص است و یک نفر هم با صدای بلند آنرا می‌خواند جامعه هم اگر بخواید همه نیروهایش در یک جهت بکار افتد و هیچیک از نیروهایش هرز نرود و همه نیروهای جامعه بصورت یک قدرت متراکم در آید بطوری که بتواند مثل مشت واحدی در مقابل جناحها و صفها و قدرتهای

متخاصم عمل کند احتیاج به یک قدرت متمرکز دارد، احتیاج به یک دل و یک قلب دارد که البته شرائطی هم دارد، باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی با تصمیم باشد، باید چشم اودارای یک دید دیگری باشد، باید از هیچ چیز در راه خدا نهراسد، باید اگر لازم شد خودش را هم فدا کند ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام، امام یعنی آن حاکم و پیشوائی که از طرف پروردگار در آن جامعه تعیین می‌شود مثل همانکه خدای متعال به ابراهیم فرمود «انی جاعلک للناس اماما» یعنی من تورا برای مردم امام قرار دادم اما اینکه می‌گوئیم امام باید از طرف خدا تعیین شود به دو گونه است یا خدا به نام و نشان معین میکند مثل اینکه پیامبر امیرالمومنین، امام حسن و امام حسین و بقیه ائمه را معین کرد. یک وقت هم خدای متعال امام را به نام معین نمی‌کند بلکه تنها به نشان معین می‌کند مثل فرمایش امام علیه السلام که فرمود *فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ* (۱) در این روایت، امام علیه السلام خصوصیات و نشانه‌های یک امام را تعیین فرموده بدون اینکه نام او را معین و مشخص کرده باشد هر کس که این نشان بر او تطبیق کرد آن امام می‌شود منظورم کلمه امام است که می‌خواستیم برایتان معنی کنم امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آنکسی که هر جا او بیرون، انسانها دنبالش می‌روند که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد منصف باشد، بادین باشد، با اراده باشد، و از این قبیل حرفهائی که در زمینه امامت هست که حالا در آن مقام نیستیم. پس اصل ولایت قرآنی وجود امام را ایجاب میکند و اگر این پیکر بزرگ که اسمش است اسلامی است بخواهد زنده و موفق و همیشه پایدار باشد باید ارتباطش با این مرکز و با این قلب متحرك و پر

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۹۵ - هر کس از عالمان دین، که بر نفس و امیال نفسانی خود مسلط باشد. و دین خود را پاس دارد، و پاروی هوی و هوس خویش گذارد، و مطیع احکام خدا (چه احکام فردی، چه اجتماعی) باشد مردم می‌توانند از او تقلید (پیروی) کنند.

هیجان و همیشه مستحکم و نیرومند برقرار باشد (درست دقت کنید) پس بعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از احاد امت اسلام در همه حال با آن قلب است و این ارتباط یعنی هم ارتباط فکری و هم ارتباط عینی، یعنی درست از او سرمشق گرفتن و در افکار و بینشها دنبال او بودن و درست در افعال و رفتار و فعالیتها و حرکتها او را پیروی کردن، پس ولایت علی این ایطالاب یعنی در افکار پیرو علی باشی، در افعال پیرو علی باشی، تورا با علی (ع) رابطه‌ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر پیوند زده باشد، از علی (ع) جدا نشوی، این معنی ولایت است. اینجا است که می‌فهمیم معنی این حدیث را *وَلَايَةُ عَلِيٍّ أَيْنِ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي*، ولایت علی (ع) حصن و حصار من است *فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَيْنِ مِنْ عَذَابِي* (۱) هر که داخل این حصار شد از عذاب خدا مصون و محفوظ خواهد ماند که بسیار حرف جالبی است، یعنی مسلمانها و پیروان قرآن اگر از لحاظ فکر و اندیشه و از لحاظ عمل و تلاش و فعالیت متصل به علی (ع) باشند از عذاب خدا مصون و محفوظند.

آن کسیکه قرآن را قابل فهم نمیداند، این چطور می‌تواند بگوید من ولایت علی این ایطالاب دارم و از لحاظ فکری با علی (ع) مرتبط هستم در حالیکه علی این ایطالاب در خطبه نهج البلاغه می‌گوید: *وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغِشُّ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ، وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ؛ زِيَادَةٌ فِي هُدًى وَ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى* (قسمتی از خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه فیض الاسلام) یعنی: و بدانید این قرآن پند دهنده‌ای است که خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که گمراه نمی‌نماید و سخن-گوئی است که دروغ نمی‌گوید و کسی با این قرآن نشست مگر آنکه چون از پیش آن برخاست، هدایت و رستگاری او افزایش یافت یا کوری و گمراهی او کم گردید. علی (ع) اینگونه مردم را به قرآن حواله میدهد و اینطور مردم را به قرآن سوق می‌دهد، اگر کسی بگوید قرآن را نمی‌شود فهمید آیا این ولایت علی

۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ - باب ۳۸ - صفحه ۱۳۶

این ایطالاب دارد؟! هرگز، علی بخاطر خدا حاضر است از تمام وجودش بگذرد  
این عمل علی است، این شخص حاضر نیست از یک مثقال پولش، از جاننش،  
از حیثیت اجتماعی اش، از راحتی اش، از آقا نشین بخاطر خدا بگذرد، آیا این  
ولایت علی دارد!؟

ولایت علی را آن کسی دارد که با علی پیوندی ناگسستنی هم از لحاظ  
فکر و اندیشه، هم از لحاظ عمل داشته باشد اگر درست دقت کنید معنایی که از  
ولایت گفتیم، دقیقترین و ظریف ترین معنایی است که درباره ولایت می شود بیان  
کرد حالا گوش کنید از قرآن آیاتی را از سوره مائده برای شما بگویم، که در این  
آیات هم جنبه مثبت ولایت یعنی پیوند داخلی بیان شده و هم جنبه منفی ولایت  
یعنی قطع پیوندهای خارجی و هم به آن بعد دیگر ولایت، یعنی اتصال و ارتباط  
با ولی پرداخته است که ولی یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و  
اسام **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى  
أَوْلِيَاءَ** یهود و نصاری را (یهودیان و مسیحیان را) اولیاء خود نگیرید، اولیاء  
جمع ولی است، ولی از ولایت است، ولایت یعنی پیوستگی، ولی یعنی پیوسته و  
پیوند زده، یهود و نصاری را پیوند خوردگان و پیوستگان با خود نگیرید و انتخاب  
نکنید **بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** آنها بعضی اولیاء و هم پیوستگان بعضی دیگر  
هستند، نگاه نکنید که بلوکهایشان از همدیگر جداست در معنی برای ضدیت با  
اصالتهای شما همه یک جبهه هستند، **بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**، بعضی هم جبهه بعض  
دیگر هستند **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ** هر کس از شما که با آنها تولی کند، تولی  
یعنی ولایت را پذیرفتن (از باب تفعیل)، هر کس که قدم در وادی ولایت آنها  
بگذارد و خودش را با آنها پیوند زند و مرتبط کند، **فَإِنَّهُ بَيْنَهُمْ** بی گمان او خود از  
آنان است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خدا مردمان ستمگر را هدایت  
نخواهد کرد.

**فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** آن کسانی که در دلهایشان بیماری است  
(بیماردلان) آنها را می بینی **يُسَارِعُونَ فِيهِمْ** در میان جبهه دشمنان دین می-

شتابند، قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آنها بلکه می شتابند، قناعت نمی کنند  
به اینکه تابه نزدیکشان بروند بلکه تا آن اعماق جبهه شان میروند و اگر بررسی  
چرا اینقدر با دشمن دین و با کسی که میدانی ضد دین است میسازی و چرا با  
آنها ضدیت که نمی کنی هیچ، دوستی هم بیخرج میدهی در جوابت چنین گوید:

**يَقُولُونَ نَحْسُ أَنْ تَصْبِيحُوا دَائِرَةَ** می گویند می ترسیم برایمان دردسری درست  
شود و می ترسیم اسباب زحمتی برایمان درست شود. ببینید چه کلمات آشنایی است  
خدا در جواب اینها میفرماید: **فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ** **أَوْ أُسْرٍ مِنْ عِنْدِهِ** امید  
است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمن کند یا یک حادثه ای را از پیش خود  
بسود آنها پدید آورد و وقتی این کار شود **فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ** نادین،  
آنوقت این بدبختیائی که با آنها ساخته بودند پشیمان شوند، روسیاه شوند،  
بگویند دیدی چه غلطی کردیم، اگر میدانستیم که جبهه مؤمن اینطور پیروزند  
و نیرومند خواهد شد با دشمن دین و دشمن خدا نمی ساختیم، خودمان را بی  
آبرو نمی کردیم **وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا** بعد از آنکه آنها خودشان را مقتضیح کردند  
و با دشمنان ساختند، آن کسانی که ایمان آورده اند می گویند **أَهْلُوا الَّذِينَ أَقْسَمُوا  
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** **إِنَّهُمْ لَكُمْ** مؤمنین همینها بودند، این چهره های خوش-  
ظاهر و موجه که با سوگندهای غلاظ و شداد قسم می خوردند که ما با شما هستیم  
و هر وقت با آنها حرف می زدیم یا چیزی می گفتیم، می گفتند ما با شما هم عقیده  
هستیم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شما می زنید، می زنیم  
در مقام بیان اینطور با آدم حرف می زدند اما بعد معلوم شد که دلهای اینها مریض  
بوده و علی رغم ظاهر نیکشان دلهای چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند، آن روز  
مؤمنین می گویند عجب است که چه قسمی می خوردند، اینها همانها هستند  
**أَهْلُوا الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** آنها همینها هستند، آنهایی که به خدا  
سوگندهای سخت و غلیظ می خوردند **إِنَّهُمْ لَكُمْ** قسم می خوردند که با شما  
هستیم و با شما هم عقیده و هم فکریم.

**حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ** بوج و یهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند.

فَصَبِّحُوا خَاسِرِينَ و سخت زیانکار شدند. (۱) این آیات تا اینجا در رابطه با ارتباطات خارجی بود و حال ادامه همان آیات راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانُكُمْ بِمَا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۲) یعنی اگر خدا را دوست دارید ازین که پیامبر هستم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد پس يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ یعنی اینها صد درصد تسلیم فرمان هستند و خدا هم آنها را دوست دارد و این یک خاصیت وصفی است که طرفینی میباشد اِذْلَلْنَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ صفت دیگر از صفات این قوم این است که در مقابل مؤمنان فروتن هستند این نشانه، کمال رابطه و پیوند صمیمانه با مؤمنین است و در مقابل این توده مسلمان، هیچگونه نخوت و غرور و هیچگونه توقع زیادی و داعیه بیخودی و بوجی در آنها وجود ندارد یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می گیرند جزو مردم هستند، با مردم هستند، در راه مردم هستند برای مردم هستند، خودشان را از میان مردم بیرون نمی کشند که از دور مردم را ببینند و گاهی برای آنها دلسوزی بکنند اِذْلَلْنَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ خود را در مقابل مؤمنان به خدا فروتن و کوچک می کنند اِعْزَّةً عَلَى الْكَافِرِينَ در مقابل

۱- آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره مائده

۲- آل عمران ۳۱

کافران و دشمنان دین و مخالفان دین و مخالفان قرآن اِعْزَّةً هستند یعنی تأثیر ناپذیر و سربلند هستند یعنی حصار از فکر اسلامی در خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خاصیت دیگرشان اینست که بی امان و بدون قید و شرط در راه خدا جهاد و مجاهدت می کنند همچنانکه در آیه هست وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامتگری هم نمی هراسند و نمی ترسند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این فضل و لطف و تفضل خداست که به هر که خواهد می دهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ که خدا گشوده دست و داناست آیه بعد راجع به ارتباط و پیوند اجزاء جامعه اسلامی با آن قلب و با آن پیشوا و یا آن امام است خوب دقت کنید تا دریابید که چگونه مسائلی که غالباً تصور می شود قرآنی نیست قرآن با صراحت و با زبان رسا درباره آن حرف می زند.

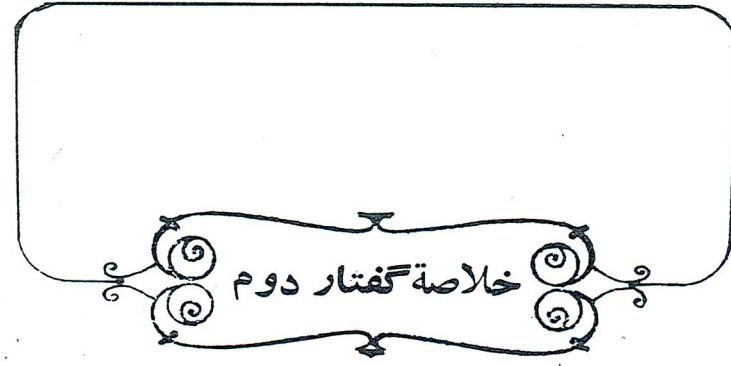
روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت حالا قلب پیوندهای داخلی را بیان می کند یعنی پیشوا را، رهبر و امام را می گوید. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و ولی و قائم امر و آن کسیکه تمام نشاطها و فعالیتها و جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد خداست اما خدا که مجسم نمیشود بیاید و بین مردم بنشیند و امر و نهی کند پس دیگر کی؟ و رِسُولَهُ يَدْعُوهُ که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع نیست پیامبر رسول اوست اما همانطور که قرآن گفته است إِنَّكَ مَيِّتٌ فَانْتَبِهُ رُسُلَهُمْ بَقِيَ نَمِيْنٌ یعنی باقی نمی ماند پس باید برای بعد از رسول هم تکلیفها روشن باشد لذا خدای تعالی آنها را معرفی می کند وَالَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی که ایمان آوردند اما هر که ایمان آورد کافی است؟ معلوم است که جواب منفی است بلکه صفات دیگری هم دارد الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ : آنها که اقامه نماز می کنند وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَزَكَاتٌ مَبْدُوعَةٌ وَهُمْ زَاكِعُونَ در حالیکه در رکوعند یعنی در حال رکوع زکاة میدهند و مجموع این نشانه ها یعنی اینکه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب، بعنوان ولی معین میشود و این درحالیست که «واو» را او و او را او می گیرید. اگر بفرض در این تشکیک بکنند و بگویند که می خواهد مطلق مؤمنین را بگوید که دارای این خصوصیت

هستند، بنده سؤال میکنم سبیل و رمز برای یک چنین مکتبی چه کسی میتواند باشد؟ در جامعه اسلامی غیر از علی ابن ابیطالب کسی را سراغ نداریم، در آن جامعه اسلامی آن کسیکه میتواند سبیل اینگونه جناح ایمانی متقن و محکم باشد علی ابن ابیطالب بود، ولو فرض کنید که آیه بان حضرت ناظر نباشد، لازم است در اینجا تذکر بدهم که اگر در بحث ما راجع به ولایت تکیه بر شیعه داریم منظور ما جنبه مثبت قضیه است نه جنبه منفی قضیه و همان طور که مکرر گفته ایم ما اینرا لازم میدانیم که شیعه خودش را بشناسد، فکر خودش را بشناسد، ایمان خودش را هرچه بیشتر راسخ و نافذ بکند و در کنار این نیز معتقدیم که شیعه امروز بایستی با برادران اهل سنت معارضه را کنار بگذارد برای اینکه دشمن خارجی وجود دارد ما که داریم بحث می کنیم می خواهیم تشیع را اثبات کنیم نمی خواهیم دیگران را نفی کنیم و یخودی اختلاف عقیده و سلیقه درست کنیم، اما شما لازم است بفهمید که تشیع را چگونه درک می کنید، تشیعی که من می گویم غیر از اسلام چیز دیگری نیست، اسلام غیر از تشیع چیز دیگری نیست، برداشتی که تشیع از اسلام و قرآن دارد آن برداشت، درست و منطقی و عادلانه و عاقلانه است پس توجه دارید که ما داریم اصول اسلامی را میگوئیم و به نظر خودمان بحثهایی که داریم اصول ایدئولوژیکی اسلام است، من گمان نمیکنم شما نظری برخلاف این داشته باشید، بنابراین مسایل مثبت و جنبه های مثبت قضیه مورد نظر ماست، اسلام را آنچنانکه در مکتب تشیع می فهمیم و میشناسیم بیان می کنیم و به جناحهای دیگری که ممکن است جور دیگری بشناسند و بفهمند کاری نداریم و بحثی هم نمی کنیم. تعارض نداریم و با هم برادر هم هستیم و دست دوستی هم می دهیم چرا؟ چون دشمن داریم، چون بیرون از خانه دشمن ایستاده است الان حق نداریم توی سر و کله هم دیگر بزنیم اینهم طریقه ماست که خواستیم عرض کنیم، بحث را جمع به تشیع و شیعه به خاطر اصالت شیعه است، بخاطر اینکه ما معتقد به تشیع هستیم، بخاطر اینست که اسلام را از دیدگاه تشیع می بینیم نه بخاطر اینکه می خواهیم بین شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنیم

هرگز چنین منظوری نداریم و این اختلاف را هم حرام می دانیم. **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۱)**  
 حالا باید دید اگر ولایت را رعایت کردیم چه میشود آیا اثری هم برای ما دارد؟ اگر سه بعد ولایت را که عبارت باشد از حفظ پیوندهای داخلی، قطع پیوند و وابستگی به قطبهای متضاد خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب است اسلامی یعنی امام و رهبر، که بیان کردیم حالا اگر این سه بعد را رعایت کردیم چه خواهد شد؟ آیه قرآن در آیه بعد جواب میدهد:  
**وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۲)** کسیکه قبول ولایت خدا و رسولش و یا کسانی که ایمان آورده اند را بکند و این پیوند را مراعات و حفظ کند اینها غالب و پیروز میمانند و از همه پیروزتر هستند و اینها هستند که بر همه جناحهای دیگر غلبه خواهند داشت.

«والسلام»

۱- این همان آیه است که جزء جزء آن بیان شده و اینجا یکبار دیگر بیان شده است و معنی آن اینست: ولی امر شما خدا است و رسولش و مؤمنانی که نماز بپا میدارند و زکوة میدهند در حالیکه در رکوع هستند. (مانده ۵۰).



پیوندهای امت اسلامی

جبهه‌ی واحد و پیوسته‌ای که در حقیقت ، بانی مدینه‌ی فاضله‌ی اسلامی است پس از تشکیل واحد عظیم «امت» ، در سطح عموم مؤمنین و معتقدین به دین گسترش می‌یابد و اصل «ولایت» در موضع‌گیری‌های داخلی و خارجی است اسلام تجلی می‌کند .  
در داخل ، همه‌ی آحاد و جناحهای ملت موظفند که با دقت و احتیاطی تمام، نیروها را در یک راه و به سوی یک هدف بسیج کرده و از تشتت و تفرق که موجب هرز رفتن بخشی از نیروهاست بشدت پرهیزید .  
و در خارج از هرگونه رابطه و پیمان و بودتی که جهان اسلام را در خطر فرودست شدن و از استقلال محروم ماندن قرار دهد، اجتناب ورزند .  
بسی روشن است که حفظ و رعایت این هردو رویه‌ی «ولایت» (اتصال و ارتباط و وابستگی داخلی و جدائی و تأثیر ناپذیری وعدم وابستگی خارجی) مستلزم وجود قدرت متمرکز و مسلط است که درحقیقت ، واحد تبلور یافته‌ئی از همه‌ی عناصر مثبت و سازنده‌ی اسلام باشد (امام - حاکم اسلامی) و نیز مستلزم آنست که رابطه‌ئی عمیق و نیرومند، همه‌ی آحاد است را به شخص حاکم

(امام) یعنی محور اساسی فعالیت و نشاط عمومی جامعه ، پیوند زند و آنان را با او وابسته سازد . . . و در اینجا است که بعد دیگری از ابعاد ولایت، جلوه‌گر می‌شود. و آن «ولایت امام و پیشوای عالم اسلام» است .  
در آیات زیر ، اشارات رسای قرآن را باین حقایق ظریف و دقیق ملاحظه می‌توان کرد :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى  
أَوْلِيَاءَ

ای گرویدگان بدین ! یهودیان و مسیحیان را هم‌جبهگان و دوستان خود مگیرید .

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

آنان بعضی هم‌جبهه و دوست بعضی دیگرند .

وَمَنْ يُؤَلِّمَهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ

هر که از شما با آنان پیوند برقرار کند ، در حقیقت از آنان و در شمار آنان است .

أَلَا لِلَّهِ لِيَأْتِيَنَّ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

حقاً خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند .

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَمَزٌ يَسْتَغْوُونَ فِيهِمْ

بیماردلان را می‌بینی که به میان جبهه‌ی کافران می‌شتابند .

يَقُولُونَ نَحْنُ أَنْ نُنصِبَكَ إِذًا ثَرَةً

می‌گویند ( و بهانه می‌آورند ) که می‌ترسیم آسیبی به ما برسد .

فَعَسَىٰ لُلهٗ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ

باشد که خدا فتح و فیروزی مؤمنان را برساند یا حادثه‌ئی به‌سود آنان تدارك کند .

فَيُضِجُوا عَلَيَّ مَا اسْرَوْا فِي نَفْسِهِمْ نَادِمِينَ

و آنگاه (این بیمار دلان) بر آنچه در دل نهان می داشته اند پشیمان گردند .

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ جَهْدًا يُؤْمِنُونَ

و مؤمنان بگویند : آیا همین اینان بودند که با سخت ترین سوگندها به خدا سوگند یاد می کردند ؟!

إِنَّهُمْ لَمَعَكُم

که ایشان با شمایند .

حَطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَائِبِينَ

کارهایشان پوچ شد و برباد رفت و زیانکار گشتند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ تَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ

ای گروه مؤمنان ! از شما هر کس از دینش باز گردد .

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ

خداوند مردمی را خواهد آورد که آنان را دوست بدارد و آنان او را دوست بدارند .

أَدِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

در برابر مؤمنان فروتن و مهربان باشند .

أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ

در برابر کافران ، شکست ناپذیر و تسخیر ناپذیر باشند .

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ

در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملامتگری نهراسند .

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

این فضل و بزرگواری خدا است که به هر کس خواهد می دهد .

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

و خدا گشوده دست و دانا است .

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

ولی (و مرکز پیوندهای اجتماعی) شما فقط خدا است .

وَرَسُولُهُ

و پیامبرش .

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُبَيِّمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ

و آن مؤمنانی که نماز را بپا می دارند و زکوة را ادا می کنند در حالیکه در رکوعند .

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

و هر که خدا و رسولش و مؤمنان را پیوسته و هم جبهه‌ی خود بسازد .

فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

پس بییقین حزب خدا همان فیروزمندان اند .

(مانده : ۵۱-۵۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ

ای کسانی که ایمان آورده اید! آنسان که شایسته است از خدا پروا بگیرید .

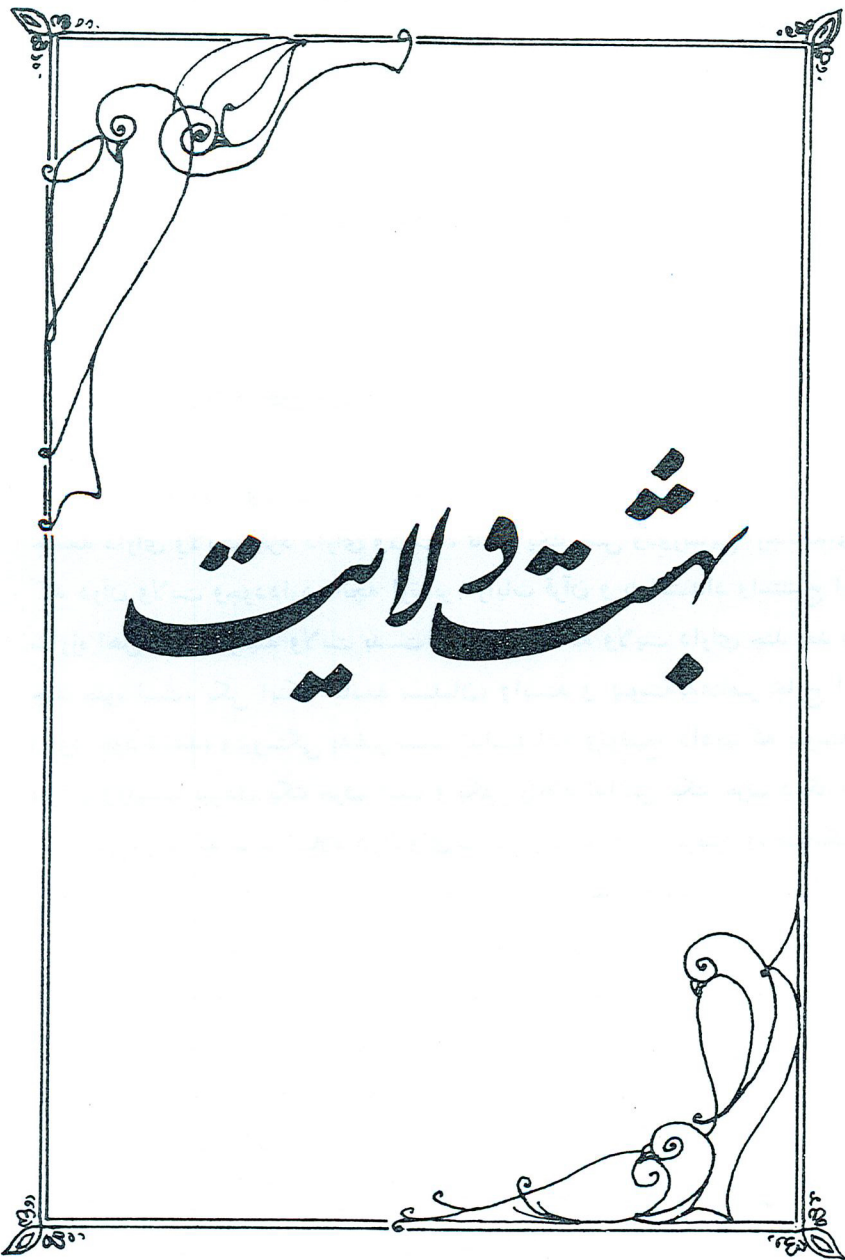
وَلَا تَخْشَوْا إِلَّا وَاَنفُسَكُمْ تُسَلِّونَ

و جان مسپرید مگر آنکه تسلیم محض باشید .

وَأَعِظُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و همگی به ریسمان خدا دست زنید و پراکنده مشوید .

آل عمران : ۹۷-۹۸

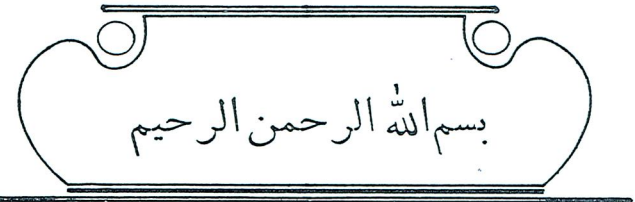


# بیت ولایت

## سئوالات گفتار دوم

به سئوالات زیر پاسخ دهید .

- ۱- است اسلامی برای برقراری ولایت الله در جامعه چه جهاتی را باید رعایت کند؟
- ۲- روابط خارجی جامعه اسلامی با دول غیر اسلامی چگونه است و آیا اینگونه روابط خارجی منجر به قطع رابطه با تمام دول غیر اسلامی نمیشود؟
- ۳- رابطه بین ولایت در شیعه و ولایت قرآنی را بیان کنید و ثابت کنید که ولایت در شیعه همان ولایت قرآن است.
- ۴- نشانه های ولی را با استفاده از حدیث تشریح کنید .
- ۵- رابطه بین ولی و جامعه و نیز رابطه آحاد جامعه اسلامی با ولی را با دقت تشریح کنید .
- ۶- آیات سوره مائده را که در این گفتار شرح داده شد بخوانید و سه بعد ولایت را با توجه به آیات شرح دهید .



در زمینه بحث ولایت دونکته قابل تذکر است اولاً یک معرفی اجمالی از جامعه دارای ولایت و فرد دارای ولایت، ثانیاً یک نقش و دورنمایی از جامعه‌ای که در آن ولایت وجود دارد. آنچه از تدبیر در آیات قرآن و با استمداد و استنتاج از مبارزه اهل بیت در زمینه ولایت بدست آمد این بود که ولایت دارای چند بعد و چند جلوه است، یکی اینکه جامعه مسلمان، وابسته و پیوسته به عناصر خارج از وجود خود نباشد، و پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد و توضیح دادیم که پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است و بکلی رابطه نداشتن یک حرف دیگر و هرگز نمی‌گوئیم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سربرد و با هیچیک از ملتها و کشورها و قدرتهای غیرمسلمان رابطه‌ای نداشته باشد بلکه مسئله، مسئله وابسته نبودن و پیوسته و دنباله رو نبودن است، در قدرتهای دیگر هضم و حل شدن و استقلال و روی پای خود ایستادن را حفظ کردن است. جلوه دیگر و رویه دیگر از ولایت عبارت است از انسجام و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان یعنی یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعه اسلامی همانطوریکه در احادیث نبوی و غیر نبوی است که **كَمَثَلِ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا أَشْتَكَى بَعْضُهُمْ تَدَاعَى سَائِرُهُمْ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَى** (۱). قریب به همین الفاظ

۱- نهج الفصاحه شماره ۲۷۱۲ - ص ۵۶۱

كَمَثَلِ الْبَنِيَانِ مَثَلِ مُؤْمِنِينَ، مثل یک پیکر واحد و یک عمارت واحدی است که با همدیگر باید پیوسته بهم، جوش خورده بهم و گره خورده بهم باشند و در مقابل دستهای دیگر در مقابل تعارضها و دشمنیهایی که پیش خواهد آمد دست واحدی باشند که این مطلب از آیه **أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ** (۱) استفاده میشود آیه دیگر از قرآن همین مطلب را بصورت واضح تری بیان کرده است **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** (۲) وقتی در مقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرند تو از آنها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر، تأثر ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی‌بینی، اما در میان خودشان بسیار باهم مهربانند چون جبهه بندی در داخل وجود ندارد و در بدنه‌ها و جناحهای پیکر عظیم اسلامی نفوذ ناپذیری و تأثر ناپذیری نیست بلکه به عکس همه روی هم اثر می‌گذارند، همه یکدیگر را بسوی خیر و نیکی جذب می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هرچه بیشتر از حق می‌کنند، همه یکدیگر را به پافشاری هرچه بیشتر در راه حق و مقاوت هر چه بیشتر در مقابل انگیزه‌های شر و فساد و انحطاط سفارش می‌کنند، همه همدیگر را نگه می‌دارند و همانطور که قبلاً مثال زدیم مثل ده نفر کوهنورد کوهپیمای ورزیده که دارند به سوی پیچ و خمهای کوه می‌روند که اگر یک کلوخی یا یک سنگی از زیر پای یک کوهنورد در رفت کافیست که او را با مغز در اعماق دره صدمتری و دو صد متری و پانصد متری سقوط بدهد، در اینجا راه برای سالم ماندن همه افراد این است که کمرهای خود را با ریسمانی هرچه قویتر به یکدیگر ببندند، تجاذب داشته باشند، دست هم را بگیرند، همدیگر را گاهگاهی صدا بزنند که مثلاً فلانی راه را گم نکردی، عقب نماندی، گرسنه نشدی، دقت کنند و ببینند که آیا بین آنها از لحاظ فکری، از لحاظ مادی، از لحاظ شناخت حق و حقیقت ضعیفتر از دیگران وجود دارد که اگر هست همه بکوشند تا او را هدایت

۱- نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مائده ۵۴)

۲- محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل

و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند (فتح ۲۹) .

کنند، همه سعی کنند تا اینکه او را براه راست بکشانند خلاصه یک خانواده با اعضاء و افرادی صد درصد صمیمی. این هم یک جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت است که جامعه اسلامی آن را داراست.

جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت که بسیار مهم و از همه مهمتر است وضامن بقاء ولایت به معنای اول و دوم هم همین است این است که جامعه یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشد چون جامعه اسلامی حکم یک پیکر واحدی را باید داشته باشد که هم در داخل با یکدیگر متجاذب و متمسک باشند و هم در خارج مثل یک مشت واحد، و یک تن واحد، در مقابل جبهه‌های خارجی عمل کنند و این وحدت بدون تمرکز نیروی اداره کننده ممکن نیست و چنانچه بر هر گوشه‌ای از گوشه‌های جامعه اسلامی یک عاملی، یک قدرتی، یک قطبی حکومت بکند، اعضاء این پیکر از یکدیگر جدا می‌شوند، در یک راه حرکت نمی‌کنند عیناً مثل این می‌شود که ارگانسیم اعصاب اداره کننده انسان، دو دستگاه فرماندهی داشته باشد یکی مال طرف راست و یکی مال طرف چپ. در این صورت برای انجام یک عمل واحد قسمتهای چپ و راست با هم، هم‌آهنگی نخواهند داشت و مثلاً برای بلند کردن یک وزنه در حالیکه دست راست آماده است که اینبار را بردارد دست چپ بکلی تبدیل به یک مشت بسته می‌شود و بهیچوجه حاضر نیست که بار را بردارد اینست که اگر سلسله اعصاب انسان ازدو مرکز فرماندهی فرمان بگیرد وضع بدن مختل میشود و به هنگام انجام عمل و یا دفع دشمن وضع مسخره‌ای بخود میگیرد و از عهده دفع شر دشمن بر نخواهد آمد. جامعه اسلامی هم اگر بخواند دشمنان را بجا و بموقع دفع بکند باید مرکزیت فرماندهی در آن حفظ شود و چنانچه یک جامعه می‌خواهد با دشمن خود بستیزد باید در آن واحد همه جناحهای این جامعه اسلامی با آن دشمن روبرو و مواجه بشوند و بطور هماهنگ ضربه محکمی بردشمن وارد آورند و اینطور نباشند که هر جناحی به دلخواه خود بخواند عمل کند که در اینصورت ماجرای آن سه نفری که به باغ انگور رفته بودند و ملا آنرا نقل کرده است بوجود می‌آید و دشمن با یک

دسیسه چینی، کلک همه را خواهد کند، همچنانکه این تجربه بارها در تاریخ و در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است پس اگر جامعه اسلامی بخواند به موقع منافع را جذب و ضررها و زیانها را دفع کند، باید در داخل با یکدیگر اعضاء مسالیم و پیوسته‌ای باشند و در مقابل دشمن، حکم یک مشت واحد و دست واحدی را داشته باشند خلاصه اگر بخوانند آن دو رویه و دو بعد و دو جانب ولایت را بر خود تحمیل نکنند لازم است که یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشند تا همه عناصر فعال و با نشاط این جامعه، نشاط فکری خود، نشاط عملی خود، فعالیت‌های زندگی خود، دشمن کویبهای خود و دوست نوازیهای خود را از آن مرکز الهام بگیرند، آن مرکزی که در بطن جامعه و ستن جامعه اسلامی همه جناحها را اداره بکند و هر کسی را بکار لایق به شأن خودش مشغول بکند، از تعارضها جلوگیری و نیروها را به یک سمت هدایت بکند چنین مرکز و چنین کسی باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد. باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد چنین کسی در فرهنگ اسلامی ما ولی نام دارد پس ولایت در جامعه اسلامی به آن دو صورتی که بیان شد ایجاب می‌کند که ولی در جامعه وجود داشته باشد این هم یک بعد و یک بدنه و یک رویه دیگر از ابعاد مسئله ولایت.

مسئله‌ای که بعد از این پیش می‌آید این است که من و شما آیا دارای ولایت هستیم یا نه؟ ممکن است من و شما دارای ولایت باشیم اما آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ ممکن است این سؤال پیش آید مگر این دویکی نیستند و با هم فرق می‌کنند؟ در جواب باید گفت بله، اگر یک عضو بیخودی خود سالم باشد سالم بودن یک عضو اولاً نه به معنای سالم بودن همه بدن است و ثانیاً یک عضو سالم اگر در یک بدن غیر سالم قرار گرفت نمی‌تواند همه محسنات یک عضو سالم را دارا باشد. اول ببینیم که یک انسان با ولایت چه جور آدمی است تا بفهمیم آیا من و شما دارای ولایت هستیم یا نه؟ اگر چنانچه

ثابت و روشن شد که من و شما دارای ولایت هستیم بعد باید ببینیم که جامعه چگونه باید باشد تا دارای ولایت باشد؟ هیچ مانعی ندارد که یک انسان دارای ولایت، در یک جامعه بی ولایت باشد البته منظورم از نظر خود ایده است که می گویم مانعی و اشکالی ندارد و گرنه خیلی هم اشکال دارد حالا باید به این مسئله پرداخت که وقتی کسی خودش دارای ولایت بود آیا دیگر مسئولیتش تمام شده است؟ و همینکه خود او دارای ولایت شد ولو اینکه در جامعه محروم و عاری از ولایت زندگی می کند، آیا این زندگی میتواند یک زندگی مطلوب باشد؟ و آیا اگر کسی خودش دارای ولایت بود اما در یک جامعه ای زندگی کرد که آن جامعه بی ولایت بود و او در مقابل بی ولایتی جامعه مسئولیت احساس نکرد همین عدم احساس مسئولیت ولایت خود او را هم مصدوم و خراب نمی کند؟ اینها یک چیزهایی است که شما مرد مسلمان وزن مسلمان مخصوصاً جوان مسلمان باید رویش فکر کنید، ممکن است من آنقدر فرصت و مجال نداشته باشم که تک تک اینها را شرح دهم و اگر بخواهم تک تک اینها را طوری شرح بدهم که مطلب بخوبی و بروشنی بیان شود و آنرا همه بفهمند لازم است که روی هر یک از اینها ساعتها بحث کرد که متأسفانه وقت من آنقدرها نیست اینست که من مطلب را به اختصار می گویم و دقت در آن و موشکافی در آن را بخود شما واگذار می کنم. حالا می پردازم به اینکه اولاً یک انسان دارای ولایت چگونه انسانی است؟ ثانیاً ما و جامعه و هیأت اجتماعی انسانهایی که یکجا جمع شده ایم چگونه باشیم تا دارای ولایت باشیم و در چه صورت دارای ولایت نخواهیم بود؟ در چه صورتی یک جامعه ولی و متولی و موالی، بصورتی که اسلام دستور داده درسی آید و در چه صورتی و در چه شرایطی از ولایتی که اسلام گفته محروم می ماند.

مسئله سوم اینکه آیا یک انسانی که دارای ولایت است تکلیف خودش با ولایت داشتن شخص خودش تمام شده است و دیگر تکلیف ندارد که جامعه دارای ولایت بسازد؟ و مسئله چهارم اینکه اگر یک آدمی خودش دارای ولایت بود و در یک جامعه محروم از ولایت زندگی می کرد و احساس تکلیفی نمی کرد

که جامعه را دارای ولایت بکند. آیا این احساس تکلیف نکردن، ولایت خود او را هم مخدوش نخواهد کرد؟ و همین که در فکر نیست که دیگران را هم دارای ولایت کند، همین به فکر نبودن، ولایت او را ضعیف و مخدوش نکرده است؟ اینها مسائلی است که باید بحث کنیم. حالا من یکی دو تا از آنها را مطرح می کنم و وقتی که این بحث کامل شد خود شما این معنای مترقی عالی جالب خرد پسند قرآن فرموده حدیث گفته ولایت را، با آن معنایی که آدم تبدیل از کاربگریز راحت طلب سهل گرای سهولت طلب، پیش خودش تصور می کند مقایسه کنید تا ببینید تفاوت ره از کجا تا بکجاست. عده ای خیال می کنند که دارای ولایت بودن باین است که وقتی اسم اهل بیت علیهم السلام می آید، کلمه علیه السلام را بگوید. خیال می کنند که دارای ولایت بودن باین است که محبت اهل بیت در دل انسان باشد، البته محبت اهل بیت داشتن واجب و فرض است و نام آن بزرگواران را با عظمت بردن، بنام آنها مجلس بپا کردن و از عزا و شادی آنها درس گرفتن، عزای آنها را گفتن، شادی آنها را گفتن، گریستن بر بزرگواریهای آنها بر شهادت های آنها، بر مظلومیت های آنها همه اینها لازم است اما همه اینها ولایت نیست، ولایت از این بالاتر است. آنکه در مجلس سیدالشهداء می نشیند و اشک می ریزد، کار خوبی می کند اما نباید اشک ریختن را برای دارا بودن ولایت کافی بداند، آن کسانی که ذهنشان تحت اثر تلقینات و القانات مغرمانه یا جاهلانته بعضی از دستهای مزدور و مغرض واقع شده است درست دقت کنند که بعد گفته نشود با گریستن بر سیدالشهداء کسی مخالف است ما می گوئیم که گریستن بر امام حسین (ع) گاهی می تواند یک ملت را نجات بدهد همچنانکه تو این رفتند سر قبر حسین این علی نشستند و ۲ ساعت یا ۴ ساعت یا سه روز فقط گریه کردند و نتیجه آن گریه ها این شد که پیمان مرگ و خون با هم بستند و گفتند عهد می کنیم که به میدان جنگ برویم و زنده برنگردیم، این است گریه بر امام حسین، کسی با این مخالف نیست، هیچ آدمی با به عظمت یاد کردن حسین این علی (ع) و امیرالمؤمنین (ع) مخالف نیست. هر که اینها را بشناسد، تصدیق

می‌کند که نام اینها را باید با عظمت برد خانواده‌ای که میراث آنها شهادت و عزیزترین یادگارشان فداکاری و جانبازی در راه خدا است و همه وجودشان وقف و خالص برای خداست. این خانواده را انسان باید با عظمت یاد کند و ربطی به شیعه بودن و شیعه نبودن هم ندارد من بشما قول می‌دهم که اگر به اروپا، آمریکا و هر کفرستانی بروید و سرگذشت شخصیتی چون علی بن ابیطالب (ع) را برای آنها شرح دهید خواهید دید که به افتخار این چهره، به افتخار این انسانی که این همه افتخارات در زندگی‌اش هست آنها کف می‌زنند و احترام و تجلیل می‌کنند تعظیم می‌کنند و نام او را بصورت یادبود عزیزی از شما در ذهن نگه می‌دارند این مخصوص شیعه نیست که شما خیال می‌کنید که ولایت یعنی همین، البته این یکی از گوشه‌ها و شعبه‌های آن ولایتی است که انسان را به بهشت میبرد و یکی از بخشهای اصل بسیار مهم ولایت محسوب می‌گردد. عده‌ای هستند که واقعاً از روی جهالت که انشاءالله از روی جهالت است نه از روی غرض، سائلانی مانند گریه کردن بر امام حسین (ع) و سائل سطحی باب ولایت و تشیع را مطرح می‌کنند و ولایت را فقط به همین مسائل منحصر می‌کنند و شگفتا که ولایت فهمها و ولایت شناسها و ولایت دارها را با همین حرفها می‌گویند.

ولایت در یک انسان به معنای وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روز افزونتر با ولی است. ولی را پیدا کن. ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقیقی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن بعد از آنکه مشخص کردی شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را با او متصل کن، مرتبط کن، بدنالتش حرکت بکن بطوریکه تلاش تو، تلاش او و جهاد تو، جهاد او، دوستی تو، دوستی او، دشمنی تو، دشمنی او و جبهه بندیهای تو، جبهه بندیهای او باشد این است که آدمی که دارای ولایت است. کسی که ولی را بشناسد. فکر ولی را بشناسد و با ولی همفکر بشود، عمل ولی را بشناسد و با ولی هم عمل بشود، دنبال او راه بیفتد، خودش را فکراً و عملاً پیوسته با ولی بخواند چنین کسی دارای ولایت است. ولی ما ولایت

را منحصر کردیم فقط بر اینکه در دلمان مهر علی ابن ابیطالب است و قطره‌های اشک هم برای امیرالمومنین می‌ریزیم ولی عمل ما ضد عمل علی و فکر و اندیشه ما ضد اندیشه علی است. ما از ولایت، برای خودمان یک افسانه یک اسطوره و یک خرافه‌ای درست کرده‌ایم و دل خودمان را خوش کردیم که از جمله موالی حضرت علی بن ابیطالب (ع) و دارای ولایت هستیم و خوشحال که تمام آنچه که برای موالی علی ابن ابیطالب هست برای ما نیز بطور مسلم و قطعی هست خدا می‌داند که این کار، خیلی جفا و ظلم به حق علی بن ابیطالب است، خیلی ظلم به حق اسلام است چون ولایت مال اسلام است، امام صادق (ع) ولایت را با عمل می‌داند و می‌گوید آن کسی که دارای عمل است ولی ما اوست و آن کسی که دارای عمل نیست، عدو ما اوست، امام صادق (ع) ولایت را اینطور معنی می‌کند. چون ولایت در فرهنگ امام صادق با ولایت در فرهنگ آن جاهل یا مغرضی که دارد به نام امام صادق زندگی می‌کند، فرق دارد ما باید عمیقاً معنی ولایت را بفهمیم در غیر اینصورت عمری را باسید بهشت سپری می‌کنیم در حالیکه در موقع جان دادن از بهشت خبری نیست. ولایت یک انسان پیوستگی و وابستگی مطلق اوست به ولی.

اما ولایت یک جامعه به چیست؟ ولایت یک جامعه باین است که ولی در آن جامعه اولاً مشخص باشد. ثانیاً منشاء و الهام بخش همه نیروها، نشاطها فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جویها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود، مرکزی باشد که همه فرمانها را اوست دهد و همه قانونها را او اجرا می‌کند نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخها به آنجا برگردد، همه باو نگاه کنند، همه دنبال او بروند، موتور زندگی را، او روشن بکند، راننده و پیش‌قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد، این جامعه، جامعه دارای ولایت است، امیرالمومنین (ع) بعد از پیغمبر بیست و پنج سال تمام زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعه اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود، در آن جامعه مسلمان دارای ولایت بود، ابوذر شخصاً دارای ولایت بود، مقداد شخصاً دارای ولایت

بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود، اما جامعه اسلامی بعد از پیغمبر نیست و پنجسال دارای ولایت نبود تا اینکه امیرالمؤمنین به حکومت جامعه اسلامی رسید و جامعه اسلامی دارای ولایت شد آنوقتی که امام بنشاء امرونی در جامعه می شود، آنوقتی که همه رشته ها از امام ناشی می شود، آنوقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره می کند، آنوقتی که پرچم جنگ را امام بلند می کند، آنوقتی که فرمان حمله را امام می دهد، آنوقتی که قرارداد صلح را امام می نویسد، آنوقت است که جامعه دارای ولایت است، و در غیر اینصورت جامعه دارای ولایت نیست پس اینهم جامعه دارای ولایت. اگر چنین جامعه ای دارید شکر خدا بکنید و اگر ندارید دنبالش راه بیفتید، اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست خدا را شکر کنید که بزرگتر از نعمت ولایت، نعمتی نیست و اگر ندارید دنبالش راه بیفتید و ولایت را در شخص خودتان و در جامعه بشری تأمین کنید سعی کنیم که علی وارزندگی کنیم، سعی کنیم که دنبال علی راه بیفتیم، سعی کنیم که میان خودمان و علی که ولی خداست، پیوند برقرار کنیم، اینها کوشش لازم دارد، تلاش لازم دارد، مجاهدت لازم دارد، خون دل خوردن دارد که ائمه هدی (ع) بعد از شهادت امیرالمؤمنین یکسره در راه ولایت کوشیده اند. تمام تلاش ائمه برای این بوده است که ولایت را زنده کنند، جامعه اسلامی را احیاء کنند تا این نهالی را که بنام انسان در این مزرعه و در این باغستان و در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جانبخش حیات آفرین ولایت زنده و سرسبز و بالنده کنند، این تلاش ائمه بود، تلاش ما نیز برای ولایت جامعه باید این باشد که بینیم برای قدرت دادن به ولی اسلام چه کاری باید بکنیم. همانطور که قبلاً گفته شد یک وقت است که علی بن ابیطالب (ع) حسن بن علی (ع)، حسین بن علی (ع)، علی بن حسین (ع)، تا آخر، ائمه بنام و خصوصیات مشخص میشوند، یکوقت هم هست که با نام مشخص نمی شوند بلکه توسط یک ولی با صفاتی مشخص میشود همانطور که فرموده اند **أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفَقَهَاءِ وَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا**

**عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ** (۱) اینطوری ولی را مشخص می کنند این هم از طرف خداست، منتهی آن اولی را یا اسم معین کرده اند و این را خصوصیاتش را گفته اند، شما خودت حساب کرده ای، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشته ای حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی در آمد وقتی که انسان بنای کارش را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه بصورتی که ولایت حکم می کند، زنده و احیاء بکند آنوقت می گردد و راهش را پیدا می کند، روشها و شیوه هایش را پیدا می کند که ما فعلاً در شیوه ها و روشها بحثی نداریم.

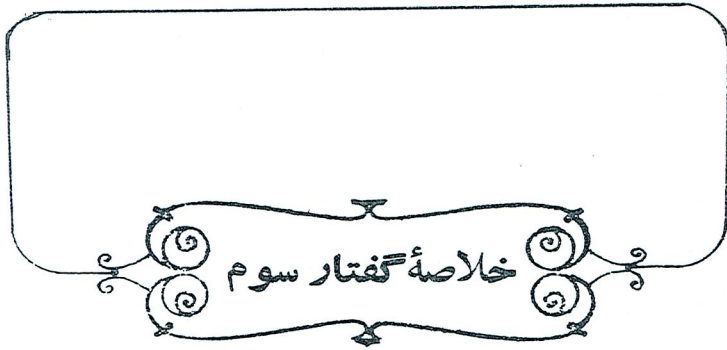
جامعه ای که دارای ولایت شد مانند مرده ای است که دارای جان شده است شما مرده ای را در نظر بگیرید که بیجان افتاده است او مغز دارد ولی کار نمی کند، چشم دارد ولی نمی بیند، دهان دارد ولی غذا را هضم و بلع نمی کند، معده و کبد و جهاز هاضمه دارد اما غذا را جذب نمی کند، رگ دارد که در آن خون هست ولی خون جریان ندارد، دست دارد اما بک مورچه ریز راهم نمیتواند از خودش دفع کند، پا دارد اما نمیتواند از آفتاب به سایه برود چرا اینطور است؟ چون جان ندارد اما وقتی که جان دمیده شد، مغز کار می کند، اعصاب کار می کنند، دست می گیرد، دهان می خورد، معده هضم می کند، دستگاه گوارش جذب می کند خون می چرخد و می گردد و نیرو را به همه بدن می رساند، بدن را گرم می کند، او را در تلاش می اندازد، راه می رود، دشمن را می کوبد، دوستها را جذب می کند، خود را هرچه بیشتر کاملتر و آبادتر می کند، این مثل راشما در مقام فهمیدن اهمیت ولایت در یک جامعه، مقابل چشم هایتان بگذارید. بیکر مرده را بردارید و جایش جامعه انسانی بگذارید، بجای جان و روح هم ولایت را بگذارید، جامعه ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما خنثی میشود، بهدر می رود،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸- ص ۹۵ - هرکس از عالمان دین که بر نفس و امیال نفسانی خود مسلط باشد، و دین خدا را پاس دارد، و پا روی هوی و هوس خویش می گذارد، و مطیع احکام خدا باشد.

نابود می‌شود ، هرز می‌رود و یا بدتر به زیان انسان بکار می‌افتد ، مغز دارد و می -  
 اندیشد ، اما می‌اندیشد برای فساد آفرینی ، می‌اندیشد برای انسان کشی می‌اندیشد  
 برای عالم سوزی ، می‌اندیشد در راه بدبخت کردن انسانها ، می‌اندیشد برای محکم  
 کردن پایه های استثمار و استبداد و استکبار چشم دارد اما آنچه باید ببیند نمی -  
 بیند ، و آنچه باید نبیند می‌بیند ، گوش دارد اما سخن حق را نمی‌شنود ،  
 اعصاب سخن حق را به مغز می‌رساند مغز فرمانی بر طبق حق به جوارح و  
 اعضاء نمی‌دهد ، جوارح و اعضاء عملی بر طبق حق در عالم انجام نمی‌دهند ،  
 شرایط عالم اجازه کار بر طبق حق به انسان نمی‌دهند . این جامعه بی ولایت است  
 در جامعه بی ولایت چراغها شعله نمی‌کشند و روشنی شان بیشتر نمیشود ، همان  
 یک ذره روغنی هم که دارند تمام می‌شود تا بکلی خشک می‌شود ، چراغهایی  
 که پیغمبر روغن ریخته بود روبه خاموشی گذاشت و دیدید که چطور خشک شد ،  
 دیدید که روزهای بعد از وفات پیامبر ، شعله می‌کشید ، روشن میکرد ، منور می‌کرد  
 چون روغنش را پیامبر ریخته بود اما چون دست ولایت بالای سر این مشعلها  
 و چراغها نبود ، چطور روغنش ته کشید ، خشک شد ، بدبوشد ، پردود شد ، کم  
 نورند تا به زمان معاویه رسید که تحویل به یزید داد و دیدید که چه شد ، همان  
 چیزهایی که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به زنها ابصار و بها جرگفت و گوش  
 نکردند همان روزهای اول ، همان پیش بینیهائی که فاطمه زهرا کرد ولی مردم  
 مسلمان غافل آنروز نتوانستند بفهمند و گوش نکردند ، همانها تمام انجام گرفت  
 همان «سيف صارم» آن شمشیر خورنیز ، همان تیغی که اصالتها و فضیلتها را  
 میکشت همان دستی که انسانها را وانسانیتها را خفه میکرد ، همه اینها را فاطمه  
 زهرا گفته بود ، قبل از فاطمه زهرا هم پیامبر گفته بود ، اینها میدیدند ، بفهمیدند و  
 گفتند ولی جامعه اسلامی نفهمید . گوشها سنگین و کر شد ، امروز هم صدای فاطمه  
 زهرا هنوز بگوش می‌رسد ، ای گوشهای حساس و هشیار بشنوید ، جامعه دارای  
 ولایت ، جامعه ای میشود که تمام استعداد های انسانی را رشد میدهد ، همه  
 چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا باو داده اینها را بارور می‌کند ، نهال

انسانی را بالنده میسازد ، انسانها را بتکامل می‌رساند ، انسانیتها را تقویت میکند ،  
 در این جامعه ولی یعنی حاکم ، همان کسیکه همه سر رشته ها باو بر میگردد جامعه  
 را از لحاظ مشی عمومی در راه خدا میاندازد و دارای ذکر خدا می‌کند ، از لحاظ  
 ثروت ، تقسیم عادلانه ثروت بوجود می‌آورد ، سعی می‌کند نیکبها را اشاعه بدهد  
 سعی میکند بدبها را ریشه سوز و محو کند ، **الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا  
 الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَبِهِ عَاقِبَتُ الْأُمُورِ (۱) :**  
 آن کسانی که اگر در زمین متمکنشان سازیم **أَقَامُوا الصَّلَاةَ** ، نماز را بپا می‌دارند نماز  
 سمبل برای ذکر خدا و توجه و جهت گیری خدایی یک جامعه است **أَقَامُوا الصَّلَاةَ**  
 نماز را بپا می‌دارند ، بسوی خدا می‌روند ، جهت گیریشان را بر طبق دستور خدا انجام  
 میدهند ، **وَآتَوُا الزَّكَاةَ** : تقسیم عادلانه ثروت می‌کنند و زکوة می‌دهند و زکوة در  
 قرآن دامنش خیلی وسیع است . اصطلاح زکوة در قرآن شامل همه انفاقات و  
 صدقات مالی میباشد **آتَوُا الزَّكَاةَ** بطور کلی و مسلم بمعنی اینست که تعدیل در  
 ثروت ایجاد می‌کنند و روایاتی در باب زکوة هست ، که می‌گوید : زکوة موجب تعدیل  
 ثروت است **وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ** : اشاعه نیکبها ، گستردن کارهای خوب ، **وَنَهَوْا عَنِ  
 الْمُنْكَرِ** و ریشه کن کردن منکرها ، ما خیال می‌کنیم که امر به معروف و نهی از  
 منکر به معنی اینست که بنده به جناب عالی امر کنیم که شما فلان کار را بپا  
 ندهید ، فلان کار خوب را انجام دهید ، در حالیکه امر کردن و گفتن یکی از جلوم  
 های امر بمعروف و نهی از منکر است ، به امیر المؤمنین گفتند چرا با معاویه بیجنگی ؟  
 گفت برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است ، خوب گوش کنید و  
 استنتاج کنید در جنگ صفین گفتند که چکار با معاویه داری تو برو طرف کوفه او  
 هم برو طرف شام . امام فرمود که خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده ،  
 امام حسین از مدینه بلند میشود و میفرماید **أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ**  
 ۱ - کسانی که اگر آنها را در زمین اقتدار و تمکین دهیم نماز به پایداریند .  
 و زکوة می‌دهند و امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها در دست  
 خداست (حج ۱۴) .

الْمُنْكَرُ میخوامم امر بمعروف ونهی از منکر کنم ، ببینید چقدر دائره ودامنه وسیع است ، وچقدر از نظر ما کوچک و ضیق و تنگ است . بهرحال وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود اینها انجام می‌گیرد ، اقامه صلوة ، ایتاء زکوة امر به معروف نهی از منکر و خلاصه بیکر بی‌جان، جان و حیات می‌گیرد .



## بهشت ولایت

یک جامعه در صورتی دارای «ولایت» است که در آن «ولی» مشخص بوده و عملاً مصدر و الهام بخش همه‌ی نشاطها و فعالیت‌های زندگی باشد . و یک فرد در صورتی دارای ولایت است که شناخت درستی از «ولی» داشته و برای هر چه بیشتر وابسته و مرتبط ساختن خود با او — که مظهر «ولایت خدا» است — دائماً در تلاش و کوشش بسر برد . از آنجا که «ولی» جانشین خدا و مظهر سلطه و قدرت عادلانه الهی در زمین است، از همه امکانات و استعدادهایی که در وجود انسانها برای تکامل و تعالی نهاده شده، به سود آنان بهره‌برداری می‌کند و از این که حتی اندکی از این زمینه‌های مساعد در راه زیان انسانیت به کار رود و یا نابود و خنثی گردد — که این نیز خود زیان بزرگی است — مانع می‌گردد. عدل و امن را که برای رویش و بالندگی نهال انسان ، همچون زمینی مستعد و آبی گوارا و هوایی مساعد است ، در محیط زیست آنان تأمین می‌کند و از بروز جلوه‌های گوناگون ظلم (شرک، تعدی به غیر، تعدی بخود) جلوگیری می‌نماید . همه را به سوی بندگی خدا سوق می‌دهد . خرد و بینش انسانی را بیاروری می‌رساند، آنان را به کار و ابتکار سوق می‌دهد ، یاد خدا (نماز) تقسیم عادلانه ثروت (زکوة) اشاعه نیکی‌ها (امر به معروف) و ریشه کن ساختن بدیها و نابسامانی‌ها (نهی از

منکر) را برنامه‌ی اساسی خود می‌سازد و خلاصه، انسانیت و پدیده‌ی «انسان» را به هدف و غایت از آفرینشش نزدیک و نزدیکتر می‌سازد.

تدبیر در آیات زیر، آفاق وسیعی از نهشت ولایت را در پیش چشم ما می‌گشاید و راز این سخن آگاهی بخش را که: «هیچ یک از فرمانهای دین به اهمیت ولایت نیست» آشکار می‌سازد:

لَعْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ  
عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ . مURD لعن واقع شدند .

این بر اثر آن بود که عصیان می‌ورزیدند و تعدی و تجاوز می‌کردند .

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

از کار ناپسندی که در پیش گرفته بودند . دست نمی‌شستند .

كَانُوا لَا يَتَّخِذُونَ عَنْ مُنْكَرٍ  
فَعَلُوهُ

چه بد و ناپسند بود آنچه می‌کردند .

لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

بسیاری از ایشان را می‌نگری که کافران را ولی خویش می‌گیرند .

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَّخِذُونَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا

برای خویشان چه بد و ناخوش آیند چیزی از پیش فرستادند که خدا برایشان خشم گرفت .

لَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ  
سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

و در عذاب ، هم ایشان جاودانه اند .

و فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ

و اگر به خدا و پیامبر و آئین او ایمان می‌آوردند هرگز ، ایشان را ولی خود نمی‌گرفتند .

وَ كَوْنًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا  
أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمُ أَوْلِيَاءَ

وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

ولی بسیاری از ایشان فاسق و از دین برون رفته‌اند .

(مانده : آیه ۷۸-۸۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ  
هُرُوجًا وَعِيبًا هُرُوجًا وَعِيبًا هُرُوجًا وَعِيبًا هُرُوجًا  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! آن کسانی را که آئین شما را بیازیچه و مسخره می‌گیرند .

(که عبارتند) از اهل کتاب و کافران .  
مِنَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ  
به ولایت و بعنوان ولی انتخاب مکنید .

وَأَتَقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ  
و از خدا پروا بردارید اگر مؤمن هستید .

وَ إِذْ أَنذَرْنَاهُمْ إِلَى الصَّلَاةِ آمَنُوا هُمْ أَهْلًا  
وَلَعِبًا هُمْ أَهْلًا وَعِيبًا هُمْ أَهْلًا  
همان کسانی که چون غریب نماز بر می‌دارید ، آن را بیازیچه و مسخره می‌گیرند .

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ  
این بدان جهت است که آنان مردمی هستند که نمی‌اندیشند .

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ نُنْفِقُ مِنْكُمْ إِلَّا  
بِغَيْرِ عِلْمٍ شِئْءٍ عَمَّا نُخَالِفُ  
بگو ای اهل کتاب ! آیا از ما جز این چیزی را عیب می‌گیرید :

أَنَّا مَتَابُ اللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ  
بِغَيْرِ عِلْمٍ شِئْءٍ عَمَّا نُخَالِفُ  
که به خدا و آئین پیامبرمان و آئین پیامبران پیشین ایمان آورده‌ایم .

و شما خود (از این همه یا بخشی از آن) برون رفته و بدان بی‌عقیده‌اید .  
وَ أَن كَرِهْتُمْ فَلَا تَكْرَهْتُمْ فَلَا تَكْرَهْتُمْ

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ

بگو : آیا شما را به چیزی که سزای آن در نزد خدا از این بدتر باشد ، خبر دهم ؟

مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ

و آنکس که خدایش طرد و لعن فرموده و بر او خشم گرفته .

وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَالْخَنَازِيرَ

و از آنان ، جمعی را بوزینه و خوک نموده .

وَعِبَادَ الطَّاغُوتِ

و آنکس که طاغوت را عبودیت کرده .

أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ

آنها موقعی بدتر دارند و از راه میانه گمگشته تر و گمراه ترند .

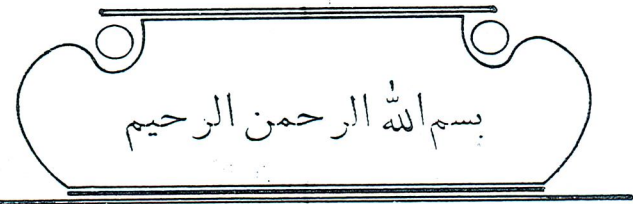
(مانده : ۶۲-۶۵)

### سئوالات گفتار سوم

به سئوالات زیر پاسخ دهید .

- ۱- ولایت در یک انسان بیجه معناست و چه جلوه‌هایی دارد؟
- ۲- ولایت در یک جامعه بیجه معناست و چه جامعه‌ای دارای ولایت است؟
- ۳- تلاش هر فرد مسلمان برای ولایت خود و جامعه‌اش چه باید باشد؟





دردنباله بحثهای گذشته در نظر داریم به شرح چند مسأله از مسائلی که در برامون ولایت به آن برخورد می کنیم بپردازیم . بحث درباره ولایت و اینکه ولایت چیست و از کجای قرآن استفاده میشود و دارای چند بعد و چند رویه و چند جانب است . همان بود که قبلاً مطرح کردیم منتها یک سلسله مسائلی هست که برای مسأله ولایت ، مسائل فرعی محسوب میشود اگر چه که خود این مسائل هر کدام در جای خود یک مسأله اصولی و تعیین کننده است . که برای جهت گیری های اسلامی و تعیین خط مشی جامعه مسلمان باید از آن استفاده کرد این چند مسأله را ما به ترتیب بیان خواهیم کرد . اولین بحث این است که ما از قرآن ثابت کردیم که حفظ پیوستگی های داخلی و نفی وابستگیهای خارجی برای یک جامعه مسلمان ، متوقف است بر اینکه یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد تا همه نشاطها و فعالیتها و همه جهت گیریها و موضع گیریها و قطبها و جناحهای مختلف این جامعه را او رهبری و اداره کند و اسم آنرا «ولی» یعنی فرمانروا گذاشتیم . یعنی آن کسی که همه نیروها باید از او انهام بگیرد . و همه کارها باید با او برگردد و خلاصه او آن کسی است که مدیریت جامعه اسلامی هم از جنبه فکری و هم از جنبه عملی با او بوده و ناسش «ولی» است ، این شخص چه کسی میتواند باشد ؟ آیا ما یک حرف خلاصه ای در این باب داریم ؟ که اگر

به ما گفتند ما می خواهیم «ولی» را بشناسیم بتوانیم ارائه دهیم ؟ البته جواب این مطلب را در خلال مطالب گذشته گاهی عرض کرده ام و شما هم میدانید . و مطلب نامعناوی نیست . ولی میخواهیم از نظر اسلوب منطقی و تسلسل طبیعی مطلب این راهم بررسی کرده باشیم . قرآن پاسخش در اینجا یک کلمه است ، می گوید : آن کسی که ولی واقعی جامعه است او «خدا» است . حاکم در جامعه اسلامی غیر از خدای متعال شخص دیگری نیست این مطلبی است که توحید هم همین را ما می گفت و نبوت هم همین اصل را برای ما مسلم میکرد . حالا می بینید که ولایت هم این مطلب را ما نمی گوید . اساساً همیشه باید اصول یک مکتب و یک مسلک همینطور باشد که هر یک از اصلها نتیجه ای بدهد که اصلهای دیگر آن نتیجه را می دهند و اینطور نباشد که از یکی از اصول مکتب ، ما یک استنتاجی بکنیم که ضد آن را از اصلهای دیگر آن استنتاج میکنیم و متأسفانه در اسلامی که در ذهن و دل بعضی از مسلمانان امروز هست ، از بعضی از اصولش چیزهایی استنتاج و استنباط می شود که ضد آن را می توان از اصول دیگر آن استنباط کرد . بنابراین آن کسی که در جامعه اسلامی حق امر و نهی و فرمان و حق اجرای او امر و معین کردن خط مشی جامعه و خلاصه حق تحکم در همه خصوصیات زندگی انسانها را دارد خداست . **وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** بنده آباتی که تعبیر ولی و اولیاء داشت تدریجاً و همه را تقریباً یک مطالعه اجمالی کردم و دیدم این تعبیر که خدا ولی جامعه اسلامی است و مؤمنین جز خدا ولی و یابوری ندارند و خدا حاکم همه امور بشر باید باشد ، مسأله ای است که در قرآن حزو مسلمات است . لازم است برای بعضی که ممکن است در ذهنشان مطلب مخلوط بشود تذکر بدهم که صحبت در سلطه تکوینی پروردگار نیست . آن به جای خود محفوظ و معلوم است . که خدای تعالی گردش زمین و آسمان را باراده قاهره خویش تنظیم میکند . صحبت بر سر این است که قوانین زندگی انسانها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا انهام بگیرد ، یعنی حاکم و فرمانروای قانونی در جامعه الهی ، اسلامی ، قرآنی و در ظلّ نظام اسلامی و حکومت و نظام علوی فقط

خداست. حالا این سؤال پیش می‌آید که «حاکم خداست» یعنی چه؟ خدای متعال که با مردم روبرو نمی‌شود تا امر و نهی بکند و از طرفی انسانها هم احتیاج دارند که یک انسانی بر آنها حکومت بکند، یک انسانی لازم است که سررشته کار انسانها را بدست بگیرد. البته اینکه می‌گوییم یک انسانی، روی یک آن تکیه ندارم و نمی‌خواهم رهبری دسته جمعی را نفی بکنم بلکه منظورم این است که انسانی لازم است که سررشته کار انسانها را بدست بگیرد. والا اگر چنانچه در میان جامعه انسانی و بشری، فقط قانون باشد و لو آن قانون از طرف خدا باشد. ولی امیری، فرمانروائی، یا یک هیئتی نباشد که حکومت کند و خلاصه اگر ناظری بر اجرای قانون در جامعه بشری نباشد انتظام جامعه بشری باز هم به هم خورد است اما این انسان چه کسی میتواند باشد؟ آن انسان یا انسانهایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروائی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را بعهدده بگیرند اینها چه کسانی میتوانند باشند؟ پاسخهای گوناگون به این سؤال داده‌اند. پاسخ واقعیتهای تاریخی هم به این سؤال گوناگون بوده است. عده‌ای گفته‌اند: **أَلْمَلِكُ لِمَنْ غَلَبَ** یعنی هر که غالب شد، یعنی حکومت جنگل یک عده‌ای گفته‌اند هر کسی که دارای تدبیر بیشتری هست، عده‌ای گفته‌اند هر کسی که از طرف مردم مورد قبول باشد، یک عده‌ای گفته‌اند که هر کس که از دودمان چنین و چنان باشد، یک عده‌ای سخنان دیگری گفته‌اند و منطقی‌ها و سلیقه‌های دیگری ابراز کرده‌اند. پاسخ دین و مکتب باین سؤال این است که **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** آن کسی که عملاً در جامعه زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم بدست می‌گیرد «رسول» اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد معنی ندارد که با بودن پیغمبر حاکم دیگری بجز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه بدست بگیرد. حاکم باشد اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسانهای دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد آنجا چه کنیم؟ آیه قرآن پاسخ میدهد **وَالَّذِينَ آمَنُوا**، مؤمنان ولی شما

هستند. کدام مؤمنان؟ هر که به مکتب و دین ایمان آورد او ولی و حاکم جامعه اسلامی است؟! اینکه لازم است که به عدد همه نفوس مؤمن حاکم داشته باشیم. آیه قرآن میخواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلوم مشخصی انگشت می‌گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانونگذار اسلام مشخص است بر مردم حکومت میدهد، میخواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و باین وسیله معیار بدست بدهد. لذا می‌گوید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آن کسانی که ایمان آورده‌اند ایمان درست آوردند که لازمه اطلاق آمنتوا این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس **الَّذِينَ آمَنُوا** شرط اول است که واقعاً مؤمن باشد. شرایط دیگری هم دارد **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ** آن مؤمنینی که نماز را اقامه میکنند، نه اینکه نماز می‌خوانند، نماز خواندن یک چیز است و نماز را به یاد داشتن یک چیز دیگر. اگر نماز خواندن منظور بود میتوانست بگوید «یصلون» که تعبیری است هم کوتاه‌تر و هم موجزتر. اقامه صلوٰة در یک جامعه معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود، جامعه نمازخوان بشود و میدانید که جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که در تمام گوشه و کنار هایش ذکر خدا و یاد خدا بطور کامل سوج می‌زند. و می‌دانید که جامعه‌ای که ذکر خدا و یاد خدا در آن سوج بزند در این جامعه هیچ فاجعه‌ای، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی صورت نمی‌گیرد. هیچ لگدی با ارزشهای انسان در این جامعه زده نمی‌شود. آن جامعه‌ای که در آن ذکر خدا سوج می‌زند و مردم تذکر خدا هستند، جهت‌گیری، جهت‌گیری خدائی است. و همه کار مردم برای خدا انجام می‌گیرد. علت زبونی‌ها، علت ظلمها، علت تن به ظلم دادن‌ها، علت تعدیهایی که انجام می‌گیرد، همچنین علت تن به تعدی دادنهایی که انجام می‌گیرد تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست، آن جامعه‌ای که ذکر خدا را دارد حاکمش مثل علی ابن ابیطالب (ع) است که ظلم نمی‌کند و ظلم را می‌کوبد. محکومش مثل ابوذر غفاری است که باینکه کتک می‌خورد، باینکه تبعید میشود، با اینکه تهدید می‌شود، با اینکه غریب و بی‌کس میماند اما زیر بار ظلم نمی‌رود، از راه خدا

باز نمیگردد، این جامعه‌ای است که در آن ذکر خدا هست ، این جامعه‌ای است که در آن اقامه صلوة است مؤمنی که در جامعه اقامه صلوة میکند یعنی جهت جامعه را بسوی خدا فرار میدهد و ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر میکند. **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** به اینجا هم خانمه پیدا نمیکند و **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** تقسیم عادلانه ثروت بکنند ، و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می‌گویند **وَهُمْ رَاكِعُونَ** یعنی درحالی که راکع هستند (زکات را بدهند) و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است . بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که **وَهُمْ رَاكِعُونَ** معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند این جا اشاره به قضیه خاصی نیست . اما عربی دانی این احتمال را رد می‌کند **وَهُمْ رَاكِعُونَ** یعنی در حال رکوع زکات میدهند. به احتمالی که به ذهن من می‌آید گمان میکنم زکات ، سطلق انفاقات است ، چون انگشتری که امیر المؤمنین در حال رکوع داد زکات اصطلاحی نبوده بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد . و در اینجا بان اطلاق زکات شده است و **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** یعنی یک انسان آنقدر دلبسته به مساوات باشد، بقدری علاقه‌مند به انفاق باشد، بقدری برایش دیدن فقر و فقیر درد آور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود به قدری در این انسان جاذبه انفاق شدید است و بقدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند. فقیری دیده جلوه‌ای دیده که خدا آن جلوه را دوست نمی‌دارد او هم دوست نمی‌دارد اما چیزی هم ندارد جز انگشتر ، ولی در همان حال نماز انگشتر را در می‌آورد و به سائل میدهد لذا این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی در تاریخ است که آن را امیر المؤمنین (ع) بوجود آورده است یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده که فقیری آمد و این بزرگوار انفاق کرده و آیه نازل شده است . پس همان طوری که ملاحظه می‌کنید آیه دارد به طور اشاره‌ای علی‌این ابیطالب را به عنوان ولی امر معین می‌کند . ولی نه بصورت معین کردن زورگویان تاریخ که وقتی معاویه مثلا سی‌خواست برای خودش جانشین معین بکند می‌گوید جانشین من پسر

من است و او باید بعد از من باین مقام برسد . خدای متعال این طوری برای پیغمبر جانشین معین نمی‌کند ، اما چون ملاکهای حکومتی که ایمان کامل به خدا اقامه صلوة در جامعه و دلپستگی به انفاق و ایفاء زکوة تأخذ از خود بیخود شدن در علی‌این ابیطالب (ع) وجود دارد ، ضمن اینکه خلیفه رابعین و نصب میکند که علی‌این ابیطالب است ، ملاک و فلسفه خلافت او را هم روشن میکند بنابراین در اسلام ولی امر آنکسی است که فرستاده خداست ، آن کسی است که خود خدا معین می‌کند چون فرض اینست که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش هیچ انسانی حق تحکم بر انسانهای دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد خداست و چون خدا حق تحکم دارد خدا میتواند طبق مصلحت انسانها این حق را به هر کسی که می‌خواهد بدهد و می‌دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست ، دیکتاتوری نیست ، قلدری نیست زورگویی نیست ، کار خدا طبق مصلحت انسانها است . و چون طبق مصلحت انسانهاست پس بنابراین او معین میکند و با هم تسلیم میشویم . او پیغمبر و امام را معین میکند و برای بعد از امام نیز صفاتی رابعین میکند که اینها بعد از نامه هداة معصومین حاکم بر جامعه اسلامی هستند . پس ولی را خدا معین میکند ، خودش ولی است ، پیغمبرش ولی است ، امامها ولی هستند ، امامهای خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند که ۱۲ نفرند و دررتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاکهای خاصی تطبیق میکنند و جور بیابند ، آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند . البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم . آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آنها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن راهم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی در این باره داریم .

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمان امر مردم دست آنکسانی نیست که انسانها را به دوزخ می‌کشانند . و مگر تاریخ این مطلب را بما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی اندکی بعد از صدر شش‌شع اسلام چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه‌ای که در آن مردم قدر

مردان نیک‌اندانند، جامعه‌ای که مردم معیارهای نیک را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که باینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاه‌های قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت بقدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آنها را بوضع‌ی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی میدیدند. بیک چنین حالتی درآمده بودند لذا آدسی وقتی تاریخ قرنهای دوم و سوم را می‌خواند و فجایع دستگاه قدرت و خلافت را با آن بی‌اعتنائی و بی‌تفاوتی مردم مطالعه می‌کند، حسرت می‌خورد و تعجب میکند که آیا اینها همان مردمی هستند که در مقابل حوادث زمان عثمان صبر نکردند و از اطراف او را محاصره کردند و با آن وضع فجعیم او را از خلافت خلع و عزل کردند؟! آیا اینها همانها هستند که حالا در شب عروسی خلیفه عباسی خرج گزافی را که میتوانست یک جناح عظیمی از جامعه اسلامی را اداره کند، می‌بینید که دارد خرج چه عیاشیها و چه کارهایی میشود و دم بر نمی‌آورند؟! چگونه بیت‌المال مسلمین دارد صرف مسائل شخصی میشود و کاری بدرست و نادرستی آن ندارند؟! پولی است مال هزار نفر و حالا یک نفر آدم این پول را فقط صرف خودش بکند، نمی‌گوئیم صرف عیاشی خودش بکند بلکه صرف نماز و روزه خودش بکند، آیا این کار جایز است؟! مردم میدیدند که در متن واقعیت جامعه اسلامی دارد این کارها انجام بگیرد و در عین حال غافل و بی‌خبر بسریب‌برند شاید به مناسبتی این واقعه را گفته باشیم که جعفر برمکی وزیر محبوب هارون الرشید درس ۲۸ تا ۳۰ سالگی در اوج محبوبیت داماد میشود. از آنجا که هارون الرشید علاقه وافری به جعفر برمکی دارد به جای نقل که بر سر عروس و داماد می‌پاشند، در شب عروسی، مهمانان گرامی و عالی‌قدر ناگهان دیدند که یک چیزهایی بر سر عروس و داماد پاشیده شد. مهمانان ریختند و هر چند تا که بدستشان رسید برداشتند و بعد از برداشتن ودقت کردن متوجه شدند اینها قوطی‌های ظریفی بقدر یک بند انگشت است که از طلای ناب درست کرده‌اند. بعد که جعبه را باز میکردی از داخل آن یک کاغذی درمی‌آمد که بسیار نازک بود، این کاغذ را که باز میکردی

با کمال تعجب میدیدی که این یک ورقه بزرگی است که آنقدر کوچک شده و روی آن نوشته شده است که فرمان مالکیت فلان قسمت از کشور بشمار داده شده است. خدا میداند که در یک شب واحد، بانصدتا، هشتصدتا، هزارتا فرمان تیول در کاغذهای بسیار نازک توی قوطی‌های طلا بر سر یک عروس و داماد ریخته شد و کسانی آنرا برداشتند که خلیفه نمیدانست که اینها چه کسی هستند، مثلاً فرض کنید املاک فلان دشت وسیع و فلان ناحیه بدست یک بچه میافتاد یا بدست یک مست چاقوکش میافتاد، بدست یک انسان بی‌شخصیت یا یک بی‌عرضه میافتاد، اینها را که دیگر خلیفه نمیدانست، اور ریخته بود. حالا در آن ناحیه‌ای که اقطاعش دست این شخصی افتاده چقدر مردم پامال خواهند شد، چقدر ثروتها ازین خواهد رفت، چقدر حقوق ضایع و نابود و پامال خواهد شد، برای آنها مهم نبود و باینها فکر نمی‌کردند و آنوقت در همان حال که این بذل و بخششها و اسرافها انجام میگرفت یحییای علوی در کوه‌های طبرستان با ظلم و باستم می‌جنگید و این در حالی بود که خودش و عیالش فقط یک پوشش داشتند که وقت نماز شوهر می‌پوشید و بعد بزین میداد تا او ستر بدن بکند و نماز بخواند، خاندان پیغمبر که با ظلم می‌جنگیدند در یک چنین وضعی بسر می‌بردند و آن مردم آن وضع را میدیدند و بی تفاوت بودند، غرض من گله‌مندی از هارون نیست، هارون اگر این کارها را نکند هارون نیست. طبقه هارون حکم می‌کند تا وقتی که این طبقه وجود دارد این کارها انجام بشود. لذا از او گله‌مندی نیست. گله‌مندی از مردمی است که آن حساسیت صدر اسلام را فراموش کرده بودند، آن هوشیاری و درک را که در صدر اسلام داشتند آن را از دست داده بودند و در مقابل این وضع احساسی تکلیف نمی‌کردند. احساس مسئولیت نمی‌کردند، دردشان نمی‌آمد، چرا اینطور شده بودند؟ برای اینکه از بس تبلیغات مضر و موبذیان‌ه و زدالت آمیز شده بود، و روی مردم کار کرده بودند. این دستهای تبلیغی و دستگاههای تبلیغی و

دراقطار جامعه اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیه مردم کار کرده بودند تا باینجا رسیده بود، پس شما می‌بینید

چقدر مهم است که حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین میکند.

آیه دیگر قرآن میگوید **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** از رسول اطاعت کنید. **وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال میکند که صاحب فرمان یعنی هر کسی که میتواند فرمان بدهد و هر کس که زورش برای فرمان دادن بیچربد، او «اولی الامر» است. ماسیگوئیتم نه، او اولی الامر نیست. اگر بنا باشد هر کسی که میتواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قذاریبند هم فرمان میدهد، آنهم در آنجا همه کاره است، پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه بان معتقد است آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را میخواهد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسانها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالا هارون الرشید بان وضغش بان بخشش های بی حساب و اسرافش، با آن آدم کشی اش (که همین جعفر بریکی و بسیاری از خاندانش را در یک روز تارومار کرد و کشت و قلع نمود و بسیاری از مؤمنین و مسلمین را ازین برد الی ماشاء الله کارهای دیگر کرد) آیا چنین کسی را میتوان اولی الامر دانست؟! مفتی زمان میگفت که این اولی الامر است و جنگ و نزاع با امام جعفر صادق به خاطر همین مسأله بود که با امام نیگفتند شما چرا با اولی الامر زمانت درمی آفتی و اولی الامر زمان یعنی همین هارون کذابی.

پس منطبق شیعه در این مسئله بسیار منطقی ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط میکند معیارها و ملاکها را هم به دست مردم می دهد که مردم فریب نخورند. و نگویند علی ابن ابی طالب روی سر ما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همینطور. منصور عباسی می-

گفت که امام حسن را بعنوان خلیفه قبول داریم اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است پس حق خلافت ندارد و ما هم از آنهائی که خلافت را به آنها فروخته بود خلافت را بزور گرفتیم. این مال ماست. حرف آنها این بود که علی ابن ابی طالب را بر حسب ظاهر قبول میکردند و بعد منصور عباسی راهم به نام جانشین علی ابن ابی طالب میپذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی دیدند. اما شیعه میگوید این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی را قبول داری باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی، باید قبول داشته باشی که علی ابن ابی طالب بخاطر جمع بودن این معیارها به عنوان ولی انتخاب شده پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود این آدم حق ندارد که جانشین علی ابن ابی طالب، خودش را معرفی کند، حق ندارد ولایت شیعه را و ولی امر بودن را، ادا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد، این اولین مطلبی است که در این زمینه در پیرامون مسئله ولایت پیش می آید البته مطلب دوم را همین جا اشاره کردیم و آیه اش را هم نوشتیم. اگر کسی این سؤال را بکند که به چه دلیل میگوئید ولایت امر در اختیار خدا و مال خداست؟ جواب اینست که این ناشی از یک فلسفه طبیعی است که در جهان بینی اسلام مشخص و معین شده است. در جهان بینی اسلام همه چیز عالم از قدرت پروردگار ناشی میشود **وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** (۱) هر آنچه در روز و شب آرمیده است از آن خداست. وقتی که همه پدیده های خلقت مال اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار اوست حکومت قانونی و تشریحی هم باید در اختیار او باشد چاره ای نیست. این هم مطلب دوم تا برسیم به مطالب بعدی. حالا توجه کنید به آیات بعدی که مطرح میشود. **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** همانا خدا شما را فرمان میدهد که امانتها را به اهلیش برگردانید **وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**. و چون میان مردم داوری و حکومت و قضاوت میکنید برطبق عدل و داد حکومت

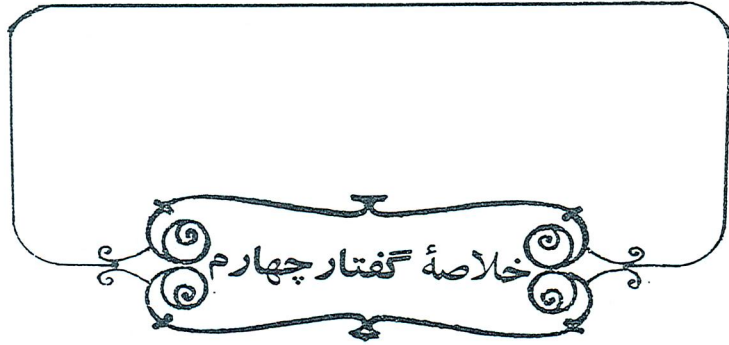
وقضاوت بکنید. إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ همانا پروردگار به چه نیکوچیزی شما را پند میدهد و موعظه میکند إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا همانا پروردگار شنوا و بیناست. پس آنچه که بشما فرمان میدهد از روی شنوائی و آگاهی و دانش کسابل است. چون شنوای نیازهای درونی شماست چون بینای سرنوشت شماست لذا آنچه را که احتیاج دارید به شما می دهد و می بخشاید.

این آیه اول است که درباره امانت صحبت میکند و میگوید امانتها را به اهلش بدهید و در حقیقت یک زمینه چینی برای آیه دوم است و باید این یادآوری را بکنم که امانت فقط این نیست که من یک تومان دست شما دارم این یک تومان را بدست من برگردانید. مهمترین نشانه ها و نمونه های امانت این است که آنچه امانت خدا در میان مردم است آن را انسان به جایش و باهلش برساند. اطاعت انسان که میثاق و پیمان خدا با آدمی است آن را در جایش مصرف کند و خرج کند، اطاعت از خدا بکند و از آنچه که خدا فرموده که اطاعت بشود، اطاعت کند. این مهمترین مصداق امانت است. در آیه بعد یعنی آیه ۹ و ۱۰ سوره نساء میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانُكُمْ لَكُمْ وَإِيْمَانُكُمْ لَكُمْ وَإِيْمَانُكُمْ لَكُمْ خدا و اطاعت رسول و اطاعت کنید از پیامبر خدا وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند. اینجا تز اسلامی با بعضی از تزاها و ایده های دیگر وجه تمایز و محل افتراقش معلوم میشود. تز اسلامی نمیگوید روزی خواهد بود که حکومت لازم نباشد، و ایده اسلامی پیش بینی نمی کند آن روزی را که در جامعه دولت و حکومت نباشد، در حالی که بعضی از مکتبها پیش بینی می کنند آن روزی را که جامعه، جامعه ایده آل و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست ولی اسلام این را پیش بینی نمی کند. خوارج به بهانه حکومت الهی گفتند! علی ابن ابیطالب باید نباشد آنها می گفتند لأَحْكَمِ اللَّهُ حَكْمَتَ مَالِ خِدَاةِ، ولی امیر المؤمنین در جواب این میگوید كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ (۱)

۱ - نهج البلاغه - خطبه ۴

سخن ، سخن درستی است و حاکم واقعی خداست، آن کسی که مقررات را میگوید و سر رشته زندگی را بدست میگیرد واقعاً خداست اما آیا شما میگوئید لأَحْكَمِ اللَّهُ یا میگوئید لأَمْرَةَ اللَّهِ قَانُونَ و حکومت مال خداست. اما مجری قانون کیست؟ آیا شما این را هم می گوئید که غیر خدا کسی نباید مجری قانون باشد؟! لذا در جواب این سخن می گوید لأَبْدِلُنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بالاخره انسانیت و جامعه بشری امیر لازم دارد، حاکم و فرمانروا لازم دارد. این طبع انسانی است که باید زندگی اش بایک مجری قانون همراه باشد، بودن قانون کفایت نمی کند، باید کسی باشد تا اینکه این قانون را اجراء کند و بر اجرای دقیق و صحیح این قانون نظارت کند وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ همین است اما آیا مطلق اولی الامر منظور نظر است و هر که فرمان داد درست است؟! در حالی که بسیار دیده شده که در یک جا دو نفر بر ضد یکدیگر فرمان میرانند. در اینصورت آیا هر دو اولی الامر هستند؟! و یا بسیار دیده شده که آدمی فرمانی داده است که خلاف عقل است و عقل و خرد آن فرمانروائی را نفی میکند آیا باز هم اولی الامر است؟! اینجاست که بین ما و طرز فکر تسنن یک اختلاف اساسی پیدا میشود ما میگوئیم اولی الامر و صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق میکند. در حالی که آنها یک چنین شرطی را عملاً شرط ندانسته و بر طبق آن عمل نکردند. فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ آنرا به خدا و رسول برگردانید إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ أَكْرَمْكُمْ اللَّهُ بِخَدَاةِ وَرُزْوَابِئِهِمْ هَسْتُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ مِنْ نِيكُوتَرِ اسْتِ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا دارای عاقبت بهتری است. ببینید مردم را متوجه می کند به عواقب نیک و فرمانروائی نیکان و عواقب سوء فرمانروائی بدان آیه بعدی طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می پیچند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ أَيْمَانُ نَمِي نَغْرِي بِهِ أَنْ كَسَانِي كَه مِي پندارند که ایمان آورده اند به آنچه بر تو نازل شده است. وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ مِي پندارند که به آئین پیشینیان تو ایمان دارند ، خودشان را مؤمن فرض میکنند در حالی که کاری از آنها سر می زند که

منافی با ایمان به خداست **يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ** میخواستند تحاکم به طاغوت کنند یعنی حل و فصل کار خود را بطاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند و فرمان بگیرند و بر طبق نظر اوزندگی خود را براه ببرند، این منافی با ایمان است **يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ** میخواستند نزد طاغوت تحاکم کنند درحالی که **وَقَدْ أُبْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ** درحالی که به آنها فرمان داده شده است که به طاغوت کفر بورزند **وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا** و شیطان میخواست که آنان را گمراه کند گمراهی و سرگشتگی بسی دور، که من احتمال میدهم این شیطان همان خود طاغوت است و چیز دیگری نیست اینها میخواستند سراغ طاغوت بروند غافل از اینکه این شیطانی که به عنوان طاغوت در قرآن شناخته میشود، آنها را از راه راست دور میکند و آنها از وادیهای سرگردانی سردر خواهند آورد. شیطان آنها را آنچنان از جاده دور می اندازد که برگشتنش کار یک ذره و دو ذره نیست. خیلی به دشواری میتوانند براه راست و هدایت برگردند مطلب بعدی ولایت خداست و پذیرش آن هم از طرف مؤمنان ناشی از یک فلسفه است که در جهان بینی اسلام مقرر گردیده. بنابراین یک امر طبیعی است. اینکه ما میگوییم باید از خدا اطاعت کرد و ولی امر خداست این یک فلسفه طبیعی روشنی دارد. چون همه چیز مال خداست. که آیه **وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** این مطلب را درست روشن میکند.



### در پیرامون ولایت (۱)

در پیرامون اصل ولایت - با آن گستردگی و جامعیتی که در قرآن باین اصل داده شده است - مسائل فراوانی مطرح می گردد که گاه هر یک از آنها نیز میتواند خود مانند اصلی در شناخت جهت گیری های اسلامی بشمار آید. در آیات زیر برخی از آنها را با تدبیر و دقت میتوان به دست آورد :

۱- «ولی» جامعه اسلامی - یعنی آن قدرتی که همه فعالیت ها و نشاط های فکری و عملی را رهبری و اداره می کند - خدا است و هرآنکه خدا وی را بنام یا به نشان - به ولایت بگمارد :

ولی و رهبر و حاکم شما فقط خدا است و رسولش و مؤمنانی که نماز را بپا می دارند و زکوة را درحالی که در رکوع اند ادا می کنند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُبَيِّمُونَ لَكُمْ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

(مانده : ۶۰)

همانا خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش ادا کنید.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا

وَإِذْ حَكَّمْتَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ

إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ

إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ

وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ

و چون میان مردم حکم و قضاوت می کنید ، بر طبق عدالت کنید .

همانا که خدا شما را به نیکو چیزی پند می دهد .

بیقین ، خدا شنوا و بینا است .

ای کسانی که ایمان آورده اید . خدا را اطاعت کنید .

و پیامبر را و آن کسانی را که در میان شما (از سوی خدا و به تعیین او) صاحب فرمانند .

و هنگامی که در چیزی منازعه کردید - اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید -

این نیکوتر و نیکو عاقبت تر است (برای شما) .

هر کس از رسول پیروی کند پس بتحقیق که خدا را اطاعت کرده است .

و هر کس که اعراض کند (از پیروی رسول) پس نفرستادیم تو را برایشان نگهبان .

نساء : ۸۰

الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ

وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ

وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ أَخْتَدُولِنَا

فَأَطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَهُوَ يُطِيعُهُمْ وَلَا يُطِيعُهُمْ

آیا نمی نگری به کسانی که می پندارند به آئین الهی تو و آئین های آسمانی پیش از تو ایمان آورده اند .

با اینحال می خواهند برای حل و فصل امور خود به طاغوت مراجعه کنند .

در حالیکه (از طرف خدا) مأمور شده اند که به طاغوت کفر و انکار بنمایند .

و شیطان می خواهد که آنان را بسی دور از راه راست ، گسگشته و گمراه سازد .

۲- ولایت خدا و پذیرش آن از طرف مؤمنان ناشی از یک فلسفه وزیربنای فکری است که در جهان بینی اسلام مقرر گردیده و بنابراین ، یک امر طبیعی است :

و از آن اوست هر آنچه در شب و روز آرمیده است ،

و او شنوای دانا است .

بگو : آیا ولی و فرمانروائی بجز خدا برگزینم .

که پدید آورنده ی آسمانها و زمین است .

و اوست که می خوراند و خورانیده نمی شود .

قُلْ إِنِّي أَمْرٌ بِنُحُوتٍ أُولَىٰ مِنَ الْأُولَىٰ مِنْ أَسْمَاءٍ

بگو من مأمور شده‌ام که نخستین کسی باشم که تسلیم گردیده و اسلام آورده است.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

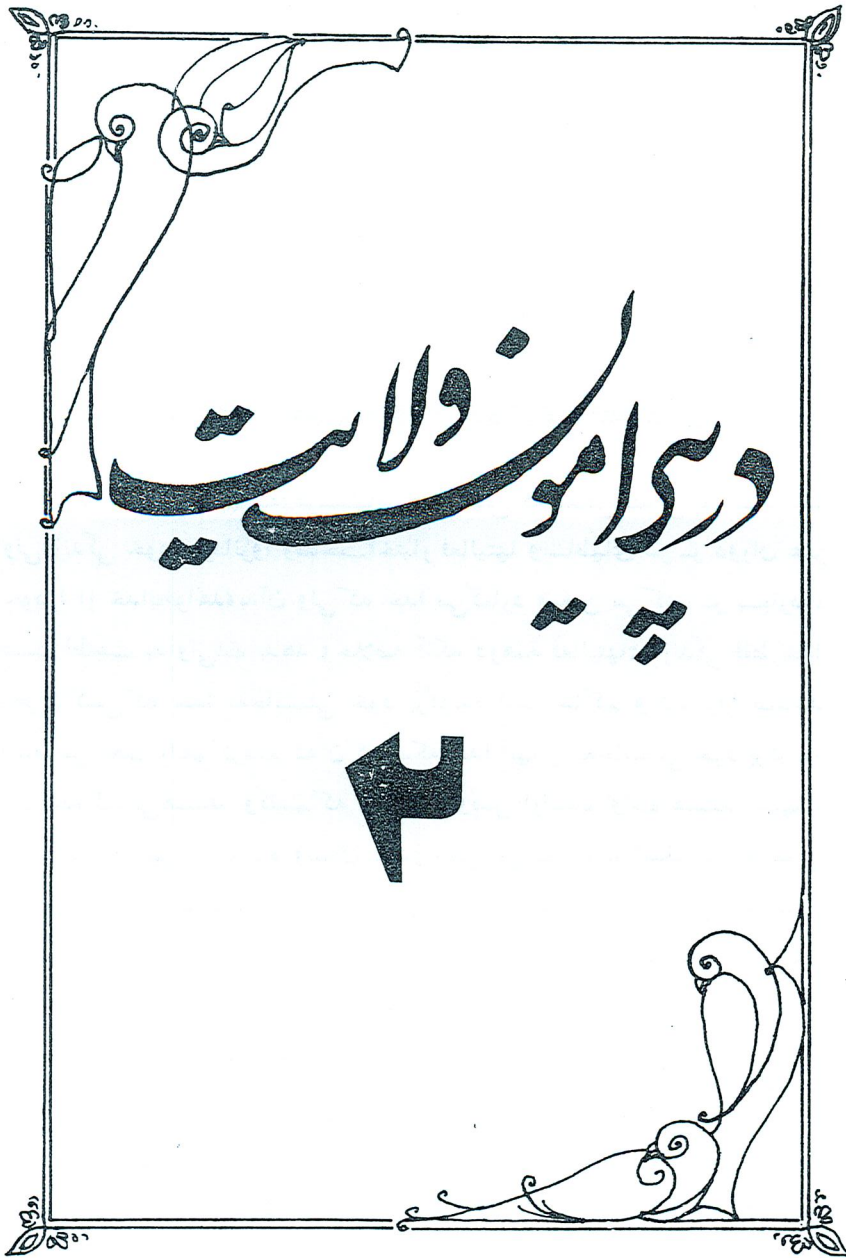
و مبادا که در شمار مشرکان در آئی.

(سوره انعام آیه ۱۳ - ۱۴)

### سئوالات گفتار چهارم

به سئوالات زیر پاسخ دهید :

- ۱- در این سلسله گفتارها ولایت بچه معنی مورد بحث قرار گرفته است؟
- ۲- حاکم مطلق خدا است یعنی چه و چرا ولایت امر در اختیار خدا است؟ و حاکمیت خدا چگونه تحقق پیدا میکند؟
- ۳- آیا بحسب طبیعت خلقت و آفرینش هیچ انسانی حق تحکم بر انسان های دیگر دارد؟ و اگر جواب منفی است پس ولایت پیغمبر و ائمه و ولایت فقیه چگونه تبیین میشود؟
- ۴- جواب قرآن باین سؤال که «چه کسی و یا چه کسانی میتوانند در جامعه ولایت داشته باشند» چیست؟
- ۵- در آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم چه کسانی مشمول اولی الامر میشوند؟ و چرا؟
- ۶- معتبرترین مصداق امانت در آیه ۵۸ سوره نساء چیست؟
- ۷- بحث این گفتار را باستناد آیات ۶-۵۸ سوره نساء بیان کنید.



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تا اینجا فهمیدیم که هر مسلمانی و هر کسی که مدعی بندگی خداست، باید ولی زندگی خود و فرمانروا و صاحب اختیار فعالیتها و نشاطهای سراسر دوران عمر خود را از خدا بخواهد، به آن ولی که خدا می‌گمارد و معین می‌کند سر بسپارد، دست اطاعت به ولی‌الله بدهد و خلاصه آنکه در همه فعالیتهای زندگی فقط خدا و هر آن کسی که خدا به جانشینی خود برگزیده است حاکم و فرمانروا بشناسد البته این بحث را هم کردیم که آن کسانی که خدا آنها را به جانشینی خود برگزیده است چه کسانی هستند و گفتیم که اول انبیاء و پس از انبیاء اولیاء هستند. منتها، ولی و حاکم الهی یا با نام و نشان هر دو معین می‌شود، یا اینکه با نام معین نمیشود و تنها با نشان معین میشود. اینها مطالبی است که قبلاً روشن شده است. مطلب مورد نظر امروز این است که اگر کسی ولایت خدا را نپذیرد و زیر فرمان غیر خدا برود، اولاً خود این آدم چه حکمی دارد؟ ثانیاً این کار اسمش چیست؟ ثالثاً این عمل نتیجه اش کدام است؟ البته اینها بحثهایی است که در پیرامون ولایت مطرح می‌شود ولی وقتی که بحث کردیم و پذیرفتیم و در ذهنمان قبول کردیم، دیگر جزو اصول مسلمة عملی اسلام به شمار خواهد آمد. اگر چه در زمینه بحث درباره اصل ولایت، این مسائل، فرعی و جنبی است اما خود اینها

اصولی است.

قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را بعنوان ولایت طاغوت معرفی میکند و می‌گوید هر کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است. طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و از محدوده دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً فرض بفرمائید انسان برای کامل شدن پدید آمده است آن کسی که انسان را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است. انسانها باید با آئین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسانهاست و اگر کسی انسانها را طوری باریاورد، کاری با آنها بکند و تصرفی روی آنها انجام بدهد که اینها با آئین غیر خدا زندگی کنند، طاغوت است. انسان باید دائماً در جد و جهد و تلاش باشد برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، بعدم تلاش کردن، به تبلی، به راحت طلبی، به عافیت جوئی، تشویق و ترغیب بکند، طاغوت است. انسانها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد، و موجب شود که انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، طاغوت است. پس طاغوت اسم خاص نیست و اینکه بعضی خیال میکنند که طاغوت نام یک بتی است صحیح نمیشود، اسم بت هست اما آن بت، بت معینی نیست. گاهی آن بت خود تو هستی، گاهی پول تو است، گاهی آن بت زندگی راحت طلبانه معمولی تو است، گاهی آن بت مراد تو است، گاهی آن بت کسی است که تو دستت را در دست او گذاشته‌ای و چشمانت را بسته‌ای و سرت را پائین انداخته‌ای تا هر جا که خواست تو را ببرد، گاهی این بت طلا و نقره است، گاهی هم انسان است، گاهی نظام اجتماعی و قانون است، پس طاغوت یک اسم خاص نیست. از آیات قرآنی چنین استنباط می‌شود که در کنار ملا و مترف و احبار و رهبان، طاغوت مقام بالاتر آنها است که این بحث دیگری است و فعلاً بحثی درباره آن نداریم. بنابراین هر کسی که از تحت ولایت خدائی خارج شد، ناگزیر در ولایت طاغوتی و شیطانی وارد شده است اما شیطان و طاغوت چه

نسبتی با هم دارند؟ همبستگی آنها از نسبت بالاتر است. شیطان همان طاغوت و طاغوت همان شیطان است همچنانکه قرآن می‌فرماید **الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** آن کسانی که ایمان آورده‌اند، مقاتله و ستیزشان در راه خداست. **وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ** آن کسانی که به دین، کفر و انکار ورزیده‌اند مقاتله و ستیزشان در راه طاغوت است و بعد می‌فرماید **فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ** با اولیاء و پیوستگان و وابستگان شیطان ستیز و مقابله و مقاتله بکنید **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** (۱) که مکر و تدبیر و حيله شیطان، ضعیف است. در این آیه می‌بینید که طاغوت بجای شیطان و شیطان به جای طاغوت نامبرده شده است پس شیطان هم عنصری است که از خارج از وجود آدمی، او را به کارهای شرارت‌آمیز و فسادآمیز، به انحطاط، به تسلیم، به زبونی، به ظلم، به بدی، به کجی و امیدارد. شیاطین انس داریم و شیاطین جن، شیاطینی داریم که از خویشاوندان و از زنان و از بزرگان هستند و یکی از مصداقها و نمونه‌های شیطان ابلیس است که در مقابل آدم صفاة الله قامت مخالفت و استقلال، علم می‌کند و آن حرفها را میزند. و من و شما هرچه که در طول عمرمان لعنت می‌کنیم به آن بیچاره شیطان اولی لعنت می‌کنیم، در حالیکه شیطان فقط او نیست شاید از او شروع هم نشده و باو هم ختم نشده است شیطانها در عالم زیاد هستند، هم لمس میشوند، هم بدست می‌آیند، هم به چشم می‌آیند و گاهی انسان با آنها معاصر هم هست بطور کلی هر ولایت غیر خدائی، ولایت شیطانی و طاغوتی است. آن کسی که تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند. ممکن است پیرسید مگر تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن و تن بفرمان او دادن چه مفسده‌ای دارد؟ اینهم یکی از نکات آیات امروز است قرآن در این زمینه به ما چند جواب میدهد جواب اول این است که اگر تن به ولایت شیطان دادی شیطان بر تمام انرژیهای سازنده و خلاق و آفریننده و ترمبخش وجود تو مسلط خواهد شد، اگر چنانچه گردنت را بطرف شیطان و طاغوت بردی که ریسمان ولایتش را برگردن تو بیندازد، دیگر از دست

۱- سوره نساء آیه ۷۹

AA طاغوت و شیطان

او خلاصی پیدا نخواهی کرد، هر چه در وجود تو از نیرو و ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشان وجود دارد، تحت قبضه طاغوت و شیطان در خواهد آمد و وقتیکه تمام وجودت در قبضه او درآید به آسانی می‌تواند تورا در همان راهی که می‌خواهد و با هر وسیله‌ای که می‌خواهد بکشاند و ببرد، و بی‌دست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمیشود، برای او این چیزها هدف نیست بلکه برای شیطان و طاغوت مصالح شخصی هدف اولی است و می‌خواهد آنها را تأمین کند. پس تورا در راه مصالح شخصی خود بکار می‌اندازد اگر باین جملات حساب شده‌ای که عرض شد دقت کنید خواهید دید که تحت هر جمله‌ای معنائی است که با واقعیت‌های تاریخی تطبیق میکند اگر تن بولایت طاغوت دادی تمام نیروها و انرژیها و ابتکارها و استعداد‌های تو در قبضه طاغوت واقع میشود و وقتی در قبضه طاغوت واقع شد دیگر بسود تو نخواهد بود، برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است، اگر چنانچه در راه او افتادی در جهت مصالح و منافع خودش تورا قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را بدست او دادی می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست. این آیه‌ای که از سوره نساء می‌خوانم بسیار آیه قابل توجه و قابل تدبیر است **وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ** (۱) هر کس که پس از روشن شدن راه حق بر او، با رسول خدا به مخالفت و ستیزه برخیزد و از پیغمبر جدا بشود و راهش را از راه نبوت (همان راهی که قبلا برایتان ترسیم کردم) منشعب کند **وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ** و راهی غیر از راه مؤمنان و جامعه اسلامی و هدفهای ایمانی را پیروی بکند، خودش را از جمع مسلمان کنار بکشد **نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ** همان چیزی را که خود او برگردن افکنده است. برگردنش استوار می‌کنیم همان ولایتی که خود او بدست خود پذیرفته و با پای خودش به آن منطقه رفته و سکنی گزیده، او را در همانجا پا شکسته می‌کنیم زیرا طبق آیه **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** تو زماست را به شیطان دادی پس بگذار این

۱- سوره نساء آیه ۱۱۵

AA طاغوت و شیطان

زمام در دست شیطان بماند، این سنت خداست، (۱) این قانون آفرینش است تا اینجا مربوط باین دنیا است و برای آن دنیا در ادامه آیه می فرماید وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا از اینجا هم یکسره راهی دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاودانه الهی خواهد شده. وقتی انسان به تاریخ نگاه می کند، می بیند که عیناً همین طور است. اینها سائلی است که خیلی مهم است، اینها مسائل مهم اجتماعی است و مادر این مسائل از دیدگاه قرآن خیلی کم کار کرده ایم و اینها را با تاریخ اسلام خیلی کم تطبیق داده ایم و چقدر خوب است که افراد علاقمند به قرآن و صاحب تدبیر در مسائل اجتماعی و مخصوصاً تاریخی قرآن، بیشتر دقت و تدبیر کنند و آنها را با واقعیتهای تاریخی تطبیق بدهند.

برای روشن شدن تفسیر این آیه امروز میخواهم برای شما قدری تاریخ بگویم.

شهر کوفه از شهرهای خیلی عجیب تاریخ اسلام است شما از کوفه چند جور خاطره دارید. اینرا که می گویم تازگی ندارد کوفه جایی است که امیرالمؤمنین در میان همه کشورها و شهرهای وابسته به مملکت عظیم اسلامی، آنجا را برای خلافت خودش انتخاب می کند. این یک امتیاز است. دیگر اینکه اهل کوفه در جنگهای امیرالمؤمنین شرکت کردند، جنگ جمل را آنها به پایان رساندند، جنگ نهروان را آنها تمام کردند در جنگ صفین هم قبایل اطراف کوفه و بعضی از قبایل دیگر بودند و همین مردان جنگی آن شهر بودند که آن جنگ را به پایان رساندند، و نیز همین مردم کوفه بودند که امیرالمؤمنین از دست آنها گله و شکایت می کرد که چرا وقتی می گویم بجنگ بیائید، نمی آید و باز همین کوفه بود که بزرگان نشان نامه نوشتند و خدمت امام حسن مجتبی (ع) رفتند که آقا بیا، ما این شهر را درست در اختیار تو قرار می دهیم و ایشان تشریف نیاوردند. بازمانها

۱- خدا حال هیچ قومی را در گرو نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند (وعد ۱۱).

بودند که بزرگان نشان به حسین بن علی (ع) نامه نوشتند که إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ إِمَامٌ نَدَارِيمُ، پیشوا نداریم، حاکمی نداریم، و حالا که خدا این طاغی را نابود کرده است شما بیائید و راست هم می گفتند سلیمان بن صرد، حبیب بن مظاهر، مسلم این عوسجه و غیر ذلک و باز همین ها بودند که در یک جنگ بسی نابرابر و نامتعادل در مقابل حسین بن علی (ع) صف کشیدند و آن فاجعه انجام گرفت، باز همین ها بودند که بعد از آنده کی یک ماجرائی در تاریخ بوجود آوردند که در تاریخ اسلام جز نمونه های بسیار نادر و برشکوه است و آن ماجرای توابعین است و به قصد توبه و رسیدن به ماجرای عاشورا برای جانشانی حرکت کردند و باز در همین شهر بود که بدر غالب انقلابهای زمان بنی امیه و زمان بنی عباس در آن پاشیده شد و سبز شد و به ثمر میرسید، چقدر فدائی دادند، چقدر کشته دادند، چقدر کارهای نمایان از خودشان بروز دادند و باز در بین همینها است که در بعضی قضایا سستیها و تنبلیها و ضعفها و ناتوانیهای روحی و فطری به چشم می خورد، این چه هست؟ مگر این آدمها دوروح یا دورو داشتند؟! مسئله کوفه یک مسئله مهمی است. به نظر من مطالعه روی کوفه و بحثی درباره روانشناسی شهر کوفه در تاریخ، بسیار بحث جالبی است کسانی که اهل اینکار هستند، متخصصین، جامعه شناسها، روانشناسها بنشینند و راجع به کوفه صحبت کنند، فکر کنند، بحث کنند و ببینند چه بوجود عجیبی است که یکجا آن همه شگفتی از جلوه های عظیم انسانی از خود نشان میدهد و یکجا این همه بی وجدانی و بی شرافتی و سستی و تنبلی و بی عرضگی چرا اینطور است؟

کوفه شهری است که در زیر کلمات متین و رسای امیرالمؤمنین ساخته و آبدیده شده است که اصلاً زمینه آب و هوا، انسان ساز است لذا مردان بزرگ و حماسه آفرین تاریخ شیعه بیشتر از همه جا در کوفه هستند و حتی از مدینه بیشتر است و علتش همان تعلیمات و تلقینات امیرالمؤمنین در مدت همان چند سال است، شوخی نیست که فردی مثل علی بن ابیطالبی در آن شهر حکومت کند، درست است که این حکومت در ظرف چهار سال در سطح جهان اسلام ناکام بوده است اما در

سطح شهر کوفه مسلماً کامیاب بوده، و مسلماً تأثیرات شگرف و عجیبی داشته است و کوفه را به یک مهد تشیع، زادگاه اصالتها و فضیلت‌های شیعی تبدیل کرده است اما هر جا که زادگاه اصالتهاست، لازم نیست که همه کسانی که آنجا هستند، افراد اصیل و بافضیلت و ایده‌آل باشند در جامعه پرشور و پرخروش، همیشه یک طبقه از مردم نمایشگر شور و خروش آن جامعه هستند و گاهی در میان میلیونها نفر آدم، چند ده هزار و یا چند هزار انسان، یک عمل قهرمانانه‌ای انجام میدهند، که نام آن چند میلیون را به قهرمانی، شورآفرینی و حماسه آفرینی در دنیا معروف می‌کنند در کوفه هم یک جمعی و یک گروهی بودند که بسیار جالب بودند و گروه توده مردم و عامه مردم، مثل مردم همه جای دیگر بودند و بدتر نبودند. مثل مردم مشهد، مثل مردم تهران، مثل مردم اصفهان، مثل مردم مدینه، مثل مردم جاهای دیگر. اما چون آن گروه اندک در آن گوشه مملکت اسلامی (یعنی کوفه) مایه رعب و هراس حکومت‌های زمان بودند، همیشه بدترین عناصر، رذل ترین فرماندارها، پست ترین آدم‌ها و نوکرها و جلاد‌های خودشان را در آن شهر می‌گماشتند و چه از لحاظ شدت عمل و چه از لحاظ تبلیغات مسموم و چه از لحاظ رواج فقر و بیچارگی طوری با آن مردم رفتار می‌کردند که توده مردم به طور ناخودآگاه و بی توجه، با کشش بیشتری به طرف فساد و انحطاط بروند و این رفتارها بخاطر این بود که آن گروه مبارز و آن گروه زبده‌ای که در این شهر بود، در شهرهای دیگر نبود و منظور آن حکومتها این بود که این زمینه‌ای را که این انسانهای پاک و پاک نهاد بزرگ، ممکن بود از آن استفاده کنند، بتوانند بکلی از بین ببرند لذا تبلیغات مسموم می‌کردند، مردم را در فشار و اختناق می‌گذاشتند، مردم را از لحاظ مادی ضعیف میکردند. خلاصه بانواع وسایل مردم شهر کوفه را در فشار قرار میدادند که دیگر شهرها در آن شرایط نبودند و بر اثر همین بود که از عامه مردم، تحت تأثیر فعالیت‌های دستگاه‌های ظالم، جائز، غدار یک کارهایی سر میزد که ناشایست بود. اما منشاء آن بدی مردم آن شهر نبود بهر حال این یک شرح کوتاهی راجع به کوفه بود. اگر کسانی بتوانند تاریخ آنرا مطالعه کنند و فکر کنند بنظر من چیزهای جالبی

بدستان می‌آید.

خلیفه اموی، عبدالملک مروان چون میدانست که هیچکس مانند حجاج بن یوسف از عهده مردم شورشگر و حماسه آفرین کوفه بر نمی‌آید لذا جلادترین و پست‌ترین نوکرهای خودش یعنی همین حجاج را به فرمانداری کوفه منصوب کرد. حجاج بن یوسف با تعدادی شمشیر زن نیمه شب وارد شهر شد و کسی نفهمید که حجاج آمده است. مردم کوفه حاکم قبلی را یا ظاهراً بیرون کرده بودند یا مثل بیرون کردن با اورفتار کرده بودند. حجاج در همان نیمه شب بمحض ورود بطرف مسجد کوفه رفت، جائیکه در آن نیمه شب زمزمه محرابیان و متعهدان و مقدسان به گوش میرسید. ابتداء دستورهای لازم را به غلامان و نوکرانش داد و محل استقرار هر یک را تعیین کرد و خودش هم بدون اینکه کسی بفهمد وارد مسجد شد و بدون اینکه جلب توجه کسی را بکند از لابلای جمعیت خزید و ناگهان خودش را روی منبر انداخت. چون مسجد کوفه خیلی بزرگ است، مردم اول متوجه نشدند، ولی کم کم بعضی‌ها فهمیدند که شخصی با هیئت عجیبی بر روی منبر نشسته بدون اینکه کلمه‌ای حرف بزند و این در حالی بود که حجاج عمامه سرخ رنگی بر سر بسته و تحت الحنک عمامه‌اش را باز کرده و بصورت لثام (۱) تا روی بینی بسته بود به طوری که فقط چشمهایش پیدا بود و هیکل عجیبی شده بود تصور بکنید مرد مسلحی با شمشیر و عبا و عمامه قرمز رنگ، با این وضع روی منبر، در مسجد کوفه نشسته بدون اینکه یک کلمه حرف بزند ناگهان یک نفر سرش را بلند کرد و چشمش بمردی افتاد که با آن وضع عجیب روی منبر نشسته است از کنار دستش سؤال کرد که این کیست کم کم این از آن سؤال کرد و آن از این و بالاخره زمزمه‌ای در همه مردم که بطور متفرق از یکدیگر بودند افتاد و توجهشان جلب شد و بطرف منبر کشانده شدند درست توجه کنید، آیه قرآن چه می‌گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى آن کسی که از راه ایمان و بسومنین به کناری برود،

۱- لثام یعنی دهان بند، پارچه‌ای که پائین صورت را تا زیر چشمها می‌پوشاند.

بندی را که بگردنش افکنده است دورگلویش قفل می کنیم . تو که مسلمان بودی و دیدی که روی منبر مسجدهت آدمی نشسته که نمی شناسی ، چرا بیای منبر میروی و آنجا میشینی ؟ میبایست میرفتی و از او سؤال میکردی که شما که هستی ؟ خودتان را معرفی کنید . و همینطور فردوم و نفر سوم الی آخر ، اگر همه این سؤال را میکردند ، وضع طور دیگری میشد اما اینها سستی به خرج دادند ، حالت بی-ارادگی و ضعف نفس به خرج دادند لذا نشستند تا او حرف بزند حجاج بعد که دید همه مردم دارند به او نگاه می کنند ، گفت گویا مردم کوفه مرا نمی شناسند مردم نگاهی به هم کردند و معلوم بود که نمی شناسند ، حجاج گفت بنده الان خودم را به شما معرفی می کنم عمامه را از سرش برداشت آن لثام هم برداشته شد . یک نگاهی به مردم کرد و این شعر عربی را خواند .

أَنَا بِنُ جَلَا وَطَلَّحِ الثَّنَائِيَا  
إِذَا نَزَعَ الْعَمَامَةَ تَعْرِفُونِي

عمامه ام را که بردارم مرا می شناسید ، از آنجا که حجاج یکبار دیگر قبلا به کوفه آمده بود یکی دونفر گفتند بنظرم حجاج است لذا زمزمه حجاج ، حجاج پیچید و وهم آنها را گرفت و ترسشان برداشت ، که حجاج آمده و روی منبر نشسته است ناگهان حجاج گفت : بله ، حجاج ، بله ، درست فهمیدید . مردم دیگر باحال رعب نشسته اند و یکنفر به خودش نمی گوید که حجاج یک مرد است منم یک مرد ، او بالا نشسته ، منم پائین ، هر چه او دارد ، منم دارم . ضعف نفس مردم ، آنها را گرفت ، حجاج گفت : ای مردم کوفه ، من سرهائی را می بینم که مانند میوه رسیده برگردنهای آویخته شده و وقت چیدن آن رسیده است می بینم لازم است یک مقدار سر ، از این تنها جدا بشود . مردم با شنیدن این اظهارات پوچ و توخالی بیشتر مرعوب شدند آخر حجاج با بمب اتم که بکوفه نیامده بود اگر بمب اتم هم داشت که منفجر نمیکرد ، چون اگر منفجر میکرد ، کسی نمی ماند تا بر آنها حکومت بکند لازم بود یکعده ای زنده بمانند ، همه را که نمی کشت اگر همه را می کشت دیگر برکه حکومت می کرد ؟ به در و دیوار که نمیشود حکومت کرد این مطلب را مردم فکر نمی کردند . حجاج بعد از گفتن این جمله که می بینم سرها برگردنهای آویزان

است و وقت چیدن و جدا کردن آن رسیده گفت : و من حالا تشخیص می دهم که سر چه کسی را باید چید ، غلامش را صدا زد ، غلامش بلند شد گفت نامه امیر - المؤمنین را برای آقایان بخوان البته می دانید که امیر المؤمنین یعنی جناب عبدالملک مروان ، غلام هم نامه عبدالملک مروان خلیفه را باز کرد و بنا کرد به خواندن . ابتدای نامه این جمله بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، مِنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ مَرْوَانَ عَلٰی اَهْلِ الْکُوفَةِ یَا اَهْلَ الْکُوفَةِ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ ، ای اهل کوفه سلام بر شما ، تا اینجا را که خواند ، ناگهان حجاج رو کرد به غلام و گفت ساکت ، آرام بگیر و سپس رو به مردم کرد و گفت خیلی بی تربیت شدید ، امیر المؤمنین به شما سلام میکند و شما جواب سلامش را نمی دهید ! غلام دوباره بخوان ، غلام بنا کرد دوباره خواندن مِنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ مَرْوَانَ اِلٰی اَهْلِ الْکُوفَةِ یَا اَهْلَ الْکُوفَةِ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ ناگهان از تمام مسجد صدا بلند شد وَعَلٰی اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ السَّلَامُ با شنیدن این جواب سلام ، حجاج یک تبسم رضایت بخشی بر لبانش نقش بست و درد دلش گفت که کار تمام شد . و واقعاً هم کار مردم کوفه تمام شد . جواب سلام امیر المؤمنین که در حقیقت امیر الکافرین و امیر الفاسقین است را دادن یعنی حجاج را قبول کردن ، اینست که دیگر کار مردم کوفه تمام شد وَ مِنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلٰی حَالَاکَ جَوَابِ اَوْرَا دَادِیْدَ و اَوْرَا مِیْ خَوَهِیْدَ ، حجاج مال شما . حالا که شما باب حجاج هستید ، خدا با معجزه حجاج را برنمیدارد و زین العابدین (ع) را بجایش بگذارد . همان حجاج مال شما و تا آن وقتیکه شما حجاج را می پسندید ، همه زندگی شما و فکر شما و روح شما در اختیار حجاج خواهد بود ، این سنت عالم آفرینش است ، سنت تاریخ است . حجاج پس از خوانده شدن نامه از منبر پائین آمد و به دارالاماره رفت و گفت چون عده ای از اهل کوفه با یکی از شورشگران واخلال کاران ، یعنی محمد بن اشعث ظاهراً ، همکاری کردند همه احتیاطاً باید بیایند و اعتراف کنند که کافر شدند و بعد دوباره مؤمن بشوند . تمام مردم کوفه (یعنی تمام توده های هَمِجَ رَعَا عَ و گرنه مسلماً خواصی بودند که حاضر نشدند این

کار را بکنند. یکعده در خانه ها ماندند، یکعده هم شمشیر کشیدند یا کار دیگری کردند ( گروه، گروه برای اقرار به کفر خود به دارالاماره رفتند و کارشان این بود که شهادت بدهند از دین خدا خارج شدند و از اسلام بیرون آمدند و بعد که شهادت دادند، توبه کنند و بگویند حالا توبه می کنیم و انشاء الله امیر توبه ما را قبول کند که ما باید مسلمان باشیم. یک پیر مردی رفته بود پیش حجاج، حجاج دید این مرد مثل اینکه یک مقدار با وقار است. گفت پیر مرد مثل اینکه در کفر خودت شک داری. معنای این حرف این بود که اگر شک داری باشمشیر جزایت را بدهم، چون هر کس که شهادت به کفر خودش نمیداد کشته می شد. پیر مرد فوراً گفت، نه قربان، نه امیر، من از همه کافرها، کافرتر هستم. این تاریخ است. تاریخ درس است.

خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران

تاریخ تفسیر قرآن است، قرآن را در تاریخ پیدا کنید بدانید که:

سرد خردسند جهان دیده را عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه اندوختن بادگری تجربه بردن به کار

و تجربه تاریخ همان عمر قبلی ماست، در تاریخ دقت کنید، با تاریخ ما نوس بشوید و بکوشید آنچه که در دل تاریخ هست بگیرید. صرفاً به قصد سرودن و داستان گفتن اکتفا نکنید، ببینید تاریخ می خواهد برای ما چه بگوید، ماجرای حجاج به ما چه می گوید؟ بدن نیست این کلمه را هم اضافه کنم، که همین حجاج به دست همان کسانی که او این فجایع را برای خاطر آنها انجام میداد، با فجیع ترین وضعی بدرک رفت. اینهم بدن نیست بدانید که *مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ* (۱) اینهم یک سنت دیگر است. تاریخ را ببینید که چه درسی برای ما دارد؟ چه حرفی برای ما دارد؟ چه پیامی، چه پندی، برای ما دارد، با کمال دقت در تاریخ سیر کنید آنوقت خواهید دید که آیه قرآن برای ما معنی میشود، و بنده این تاریخ را گفتم، ارتباط و اتصالش بعهده خود شماست من در همینجا به آیات قرآن بر میگردد و آنرا ادامه میدهم.

۱- هر که ظالمی را کمک کند خدا آن ظالم را بر او مسلط می کند.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۱)

از آسیب شیطان مطرود، به خدا پناهنده شو، حالا که قرآن را خواندی و معارف اسلامی را آموختی، خود را از آسیب شیطان که میخواهد تو قرآن را ندانی و نفهمی در پناه خدا قرار ده، یعنی سعی کن معرفت قرآنی را که در دل تو انباشته است، از تو نستاند و راه عمل و راه فهم بیشتر را بر تو نبندد لذا از شر شیطان رجیم به خدا پناهنده بشو *إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* همانا شیطان فساد آفرین را، تسلط بر آن کسانی که مؤمن بشوند نیست به الله توکل و اتکا کن، آن کسانی که تحت ولایت خدا، خودشان را قرار می دهند و بسوی سبطه ولایت الله میشتابند، شیطان بر اینها تسلطی ندارد. *إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ*. همانا تسلط شیطان بر آن کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند. و ریسمان گردن خود را با دست خود باو داده اند *إِنَّمَا سُلْطَانُهُ* فقط و فقط قدرت و سلطه شیطان *عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ* بر آن کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند *وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ* و بر آن کسانی است که بخدا شرک آورده اند و همانطور که قبلاً از سوره نساء گفتم *وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ أَنْ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ* و ستیزه گری کند، با پیامبر *مَنْ بَعْدَ مَا نَبَّأَهُ لَهَّٰدِيٌّ* بعد از آنکه راه هدایت برای او روشن و نمایان شد. *وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ* و راهی جز راه مؤمنان راستین را پیروی کند *نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ* هر آن چیز و هر آن کس را که بولایت پذیرفته است بر او ولی و فرمانروای - سازیم *نُوَلِّهِ* فرمانروای او میسازیم، ولی او میسازیم *مَا تَوَلَّىٰ* هر آنچه را که خود او به ولایت پذیرفته است *وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ* و در دوزخ سرازیرش می کنیم. *وَسَأَلَتْ مَعْصِرًا (۲) وَ جِهَةً بَدْرَجَامٍ وَ سَرَانَجَامِي* است. *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكُ بِهِ* خدا از آنچه به او شرک ورزیده شود نمیگذرد اینجا باید به بحث توحید و به معنای توحید و شرک برگردید تا ببینید شرک چیست؟ توحید کدام است؟ و آن که خدا از آن نمیگذرد، چه گناهی است؟ *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكُ بِهِ* خدا مغفرت خود را

۱- سوره نحل آیه ۹۸.

۲- نساء ۱۱۵.

شامل آن کسی که «درولایت» شرك را پذیرفته است نمی فرماید. آن کسی که مشرك شد منطقه نفوذ خدا را به غیر خدا سپرده ، و آن جراحتهائی که از گناه و از نافرمانی ، و از بدی و از بدبختی و نابسامانی در روح او نشسته است ، هرگز التیام نخواهد یافت یعنی مغفرت پیدا نمی کند ، غفران گناه، یعنی هموار شدن و التیام یافتن آن جراحی که بر اثر گناه و خطا و لغزش و انحراف در روح انسان به وجود می آید و وقتیکه هموار شد یعنی مغفرت و غفران شامل حال او شده است ، اگر در ولایت غیر خدا باشی ، هرگز لطمه و لکه گناه جبران نخواهد شد **وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ** اما کمتر و پائین تر از شرك یعنی گناهان دیگر را برای هر که بخواهد ، مورد مغفرت قرار میدهد و البته آنکه توبه کند ، آنکه جبران کند ، آن که بسوی خدا برود ، خدا او را می خواهد که مورد مغفرت قرار بدهد **وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ** هر کسی برای خدا شریکی قائل شود **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** از راه هدایت ، خیلی دور و گمراه شده است. یقوت هست که شما در بیابان از جاده گم می شوید اما فقط یک کیلومتر جدا شده ای ولی یقوت در کویر از جاده گم میشوی و دهها کیلومتر از جاده جدا میشوی که برگشتن آن آسان نیست و تلاش بیشتری می خواهد ، هشیاری بیشتری می خواهد ، راهنمای قویتری می خواهد آن کسانی که برای خدا شرك ورزیدند ، از راه راست و میانۀ هدایت خیلی ، خیلی دور شدند **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** دچار سرگشتگی و گمراهی بسی دور شده اند . **إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَنَا** جز خدا هر آنچه را که میخوانند جز زانی چند نیستند . **وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا** (۱) و نمی خوانند مگر شیطانی سرکش و دور از فضیلت و عاری از نیکی را مادراینجا کلمه «مرید» را سرکش معنی کردیم . اما میتوانید عاری از نیکی و فضیلت هم معنا کنید، اینهم یک معنا «مرید» است **كُفَّهَ اللَّهُ** . شیطانی که مطرود خداست. از اول هم قرارش را با خدا گذاشته و اساساً جبهه شیطان با جبهه خدا طبیعتاً و خصماً آشتی پذیر نیستند در این جا قرآن دارد طبع شیطان صفتها و شیطانهای عالم را می گوید **وَقَالَ لَا تَخِدَنَّ مِنِّي**

**عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا** (۱) شیطان تعهد کرده و گفته است، که من از بندگان خدا نصیبی مقرر و سهمی مفروض برای خود جدا خواهم کرد، یعنی عده ای از بندگان را از راه راست به گمراهی می کشانم ، عقل آنها را می گیرم ، بیمش و خرد آنها را کور می - کنم ، به جای اینکه در ولایت تو باشند ، تحت ولایت و فرمانروائی خود در می - آورم **وَلَا ضَلَالَنَّهُمْ** آنها را به شدت گمراه می کنم **وَلَا يَمِينُهُمْ** آنها را بشدت پایمند آرزوهای دور و دراز می کنم. روی کلمه **وَلَا يَمِينُهُمْ** یک قدری تکیه کنید این کلمه آرزوهای دور و دراز و آنچه که یک انسان را از هرتلاشی در راه خدا بازبیدارد ، در بر می گیرد آرزوی ده سال دیگر با خوشی و راحتی و رفاه زیستن است، آرزوی داماد کردن پسر بزرگ و عروس کردن دخترها، آرزوی بزرگ کردن این خانه کوچک و این مغازه کوچک، آرزوی رئیس و مدیر فلان دستگاه و تشکیلات شدن و فلان قدر پول گرفتن ، آرزوی اینکه به پسرم و یا به خودم بگویند آقای مهندس آرزوهای دور و دراز و آرزوهای که مثل سنگ آسیابی که برگردن یک انسانی بیفتد، سرراخم میکند و انسان را به زانو در می آورد. آرزوهای که اگر دندان طمعش را کندی و دور انداختی یک عمر آزاد خواهی بود و آزادی را می بینی و می بینی که هیچ قید و بندی دست و پایت را نبسته است لذا شیطان می گوید **وَلَا يَمِينُهُمْ** آنها را پایمند آرزوهای دور و دراز خواهم کرد **وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ** اذَانِ الْأَنْعَامِ به آنها دستور خواهم داد تا گوش چهارپایان را بشکافند که نمونه ای از یک سنت جاهلی غلط است. البته ممکن است راز و رمز بزرگتری در این جمله نهفته باشد که بنده روی آن خیلی کار نکردم و فرصت هم نکردم که آنچه را در این زمینه گفته شده ببینم ظاهراً قضیه اینست که سنت جاهلی در زمان پیغمبر ، حکم می کرد که گوش جانور را ببرند، قیچی کنند و بشکافند ، تا اینکه باین وسیله مثلاً رزق و برکت و سلامت را برای او تأمین کنند . این سنت جاهلی است. این را یک سمبلی برای سنتها و فکرها و شیوه ها و برنامه های غیر خدائی ذکر می کند ببینید چقدر مسخره و بوج است ، اصولاً سنتهای شیطانی همش همینطور است **وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ**

خُلِقَ اللهُ قَرآنَ از زبان شیطان ادامه میدهد که : به آنها که تحت فرمان من هستند فرمان میدهد تا خلقت و فطرت و سرشت خدائی را دگرگون کنند و با آن کسانی که من از منطقه حکومت و ولایت تو صید می کنم، و به شوره زار ولایت خود می برم، دستور می دهم و وادارشان می کنم ، تا خلقت و فطرت الهی را کنار بگذارد و از خط سیری که تو برای آنها معین کردی دور شوند، برای آنها قانون خلاف فطرت میگذاردم و راه خلاف طبیعت ، جلوی پایشان می کشایم ، راهی که آنها را به سر منزلی غیر از سر منزل طبیعی انسانی میرساند **وَلَا تُرْهِمُ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللهِ** دستور به آنها خواهم داد تا محققاً خلقت و آفرینش و فطرت خداداده را دگرگون سازند ، این عهد شیطان با خداست . شیطان با خدا ، پیمانش اینچنین است پیمان لج ، پیمان عناد در مقابل خدا . این لوحه و طومار ویرانانه همه شیطانها است ، همه شیطانهای عالم کارشان همین کار است . مطمئن باشید که اگر مردمی بخواهند با فطرت و سرشت خداداد زندگی کنند شیطان سر راهشان پیدا نمی شود بلکه آنها را که در ولایت او هستند و تحت ولایت و سیطره او هستند از آفرینش و فطرت خدائی دور می کند ، چون بدون آن کارش نمی گذرد و شیطانیتش لغو می شود . لذا دنبالش خدا خطاب بمن و شما میفرماید **وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ** هر کسی که به جای خدا شیطان را بولایت بپذیرد **فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا** زبانی بسیار آشکار و نمایان کرده است **يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ** شیطان به آنها وعده می دهد و آنها را مبتلا به آرزوها و پندارهای دور و دراز می کند **وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا** و شیطان جز غرور و فریب و دروغ ، وعده ای به انسان نمیدهد .

والسلام



## در پیرامون ولایت (۲)

۳- هر ولایتی بجز ولایت خدا و جانشینانش ، ولایت شیطان و طاغوت است پذیرش ولایت شیطان موجب آنست که شیطان بر همه نیروهای سازنده و آفریننده ئی که در وجود آدمی نهاده شده، تسلط یافته و آنها را در سحری هواها و هوسهای خویش درآورد . طاغوت از آنجا که جز برای بهره مندیهای خود، برای هیچ چیز دیگر اصالتی قائل نیست و منافع جامعه را جز از دریچهای سود شخصی نمی نگرد و اساساً به نیازهای انسانی و امکانات وی در طبیعت ، واقف نیست، رهبری اش برای جامعه انسانی ، منشاء زیان و خسارات و برباد رفتن بسی از انرژی های ارزنده ی او است . بر اثر همین بی اطلاعی و بی اعتنائی است که در جامعه و جهان تحت ولایت طاغوت، انسانها از نور معرفت و انسانیت و از فروغ زندگی آفرین آئین خدا محروم مانده و در ظلمات جهل و هوس و شهوت و غرور و طغیان ، محبوس و اسیر می گردند .

قَدْ آتَى الْقُرْآنَ فَاَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ  
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

چون قرآن خواندی پس به خدا از آسب شیطان مطرود ، پناهنده شو.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ كَلْبٌ

محققاً او را بر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل و اتکاء می‌کنند، تسلط و نفوذی نیست.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ

سلطه و نفوذ او فقط بر کسانی است که ولایت و فرمانروائی او را می‌پذیرند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

و کسانی که او را شریک خدا قرار می‌دهند (و بخشی از ولایت خدا را بدو می‌سپارند).

(نحل : ۱۰۰-۱۰۲)

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ

هر کس پس از آنکه راه هدایت بر او آشکار گشته است با پیامبر بستیزه برخیزد.

وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

و راهی جز مسیر عمومی جامعه‌ی ایمانی بیساید.

تَوَلَّاهُ مَا تَوَلَّىٰ

هر آن چیز و (هر آنکس) را که به ولایت پذیرفته است، بر او ولی و فرمانروا می‌سازیم.

وَضَلَّاهُمْ جَهَنَّمَ

و به دوزخش می‌افکنیم.

وَسَاءَ مَا مَصِيرًا

و چه ناخوش سرانجامی است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يُشْرِكُ بِهِ

محققاً خداوند از کسی که برای او شریکی (در ولایت و فرمانروائیش) گرفته در نمی‌گذرد.

وَيَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

و کمتر از آنرا برای هر که بخواهد می‌بخشاید.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ صَلَاةً لَا بُعِيدًا

و هر آنکه برای خدا شریکی قائل شود به گمراهی و گمگشتگی بس دور دچار شده است.

إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَاثًا  
وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا

سوای او جز زنانی چند و جز شیطانی سرکش را به کمک نمی‌خوانند (و به ولایت نمی‌گزینند).

لَعَنَهُ اللَّهُ

شیطانی مطرود خداوند.

وَقَالَ

لَا تَخِذْ مِنْ عِبَادِكُمْ نَصِيبًا مَفْرُوضًا

که گفته (و عهد کرده‌که) محققاً از بندگان تو بهره و سهمی مقرر برای خود خواهم گرفت.

وَلَا ضَلَّاهُمْ وَلَا ضَلَّاهُمْ وَلَا ضَلَّاهُمْ وَلَا ضَلَّاهُمْ

و محققاً آنان را گمراه نخواهم کرد و بیندارها و آرزوهای دور و دراز سرگرمشان خواهم ساخت.

وَلَا مَرَبَّهُمْ فَلْيَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي تَخْتَفُونَ

و محققاً به آنان فرمان می‌دهم تا گوش چارپایان را بشکافند (نسونه‌ای از پندارها و مقررات جاهلان‌هی غیر الهی).

وَلَا مَرَبَّهُمْ فَلْيَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي تَخْتَفُونَ

و محققاً فرمانشان می‌دهم تا آفرینش خدائی را دگرگون کنند (آدمیان را از مجرای فطرت خارج سازند).

وَمَنْ يَخِدِ الشَّيْطَانَ وَلِيَ مِنْ  
دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا

يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ  
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

و هر که شیطان را ولی و فرمانروای  
خویش سازد ، بی تردید زیان و  
خسارتی نمایان کرده است .

شیطان آنان را به وعده و آرزوهای  
دور و دراز سرگرم می سازد .

و شیطان به آنان جز وعده های  
غرور انگیز و فریبنده نمی دهد .

(نساء : ۱۱۵-۱۲۰)

خدا ولی و فرمانروای مؤمنان است  
آنانرا از تاریکیهای (جهل ، غرور ،  
هوس ، شرك ، ظلم) به نور (معرفت ،  
دانش ، حکمت) می کشاند .

و آنانکه به آئین خدا کفر آوردند ،  
اولیاء و فرمانروایان شان طاغوت هایند

آنانرا از روشنائی و فروغ دین و  
حکمت و فضیلت های انسانی به  
تاریکیهای جهل و هوس می کشانند .

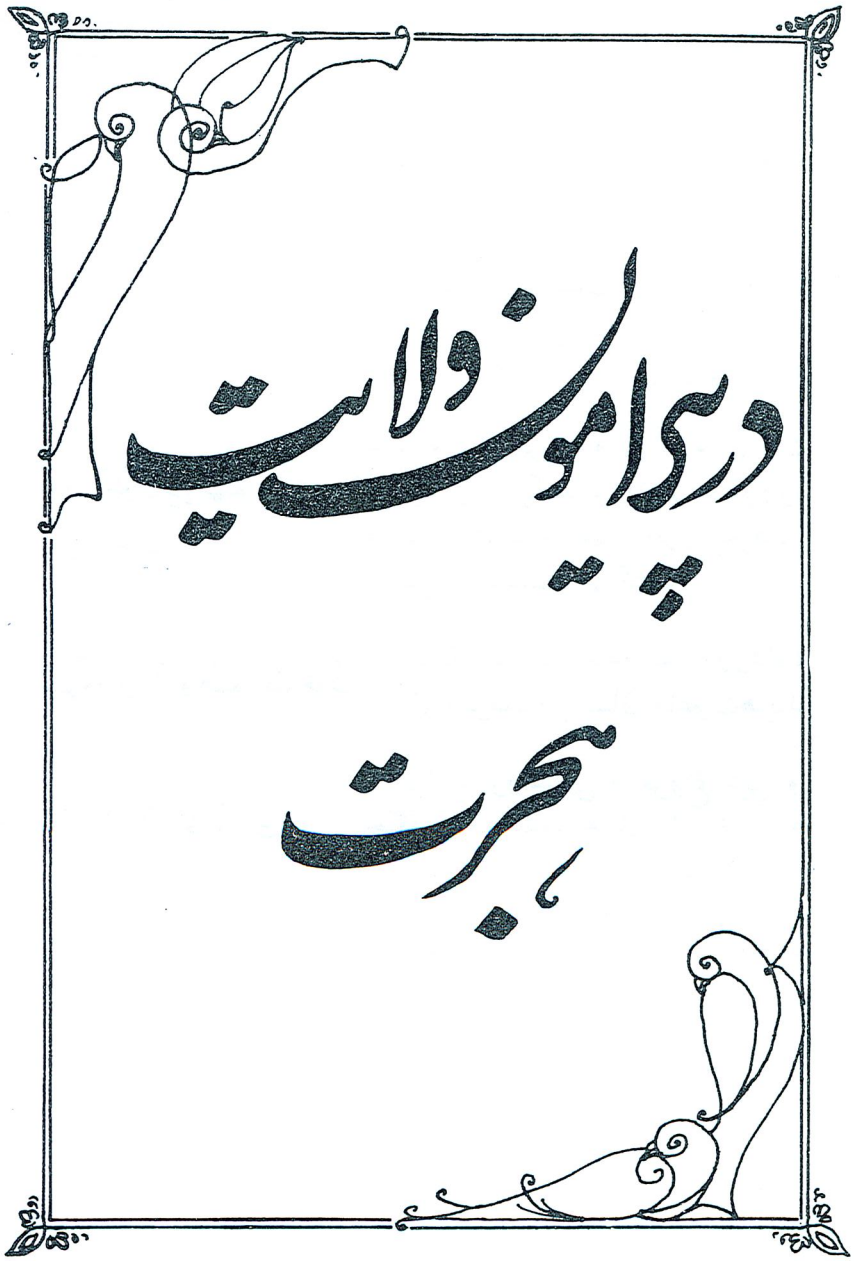
آنان صاحبان آتشد و در آن  
جاودانه اند .

(بقره : ۲۵۹)

## سئوالات گفتار پنجم

به سئوالات زیر پاسخ دهید .

- ۱- محور بحث در این گفتار چیست و کدام بعد از ابعاد ولایت شکافته شده است ؟
- ۲- قرآن ولایت غیر خدا را چگونه و با چه نامی معرفی میکند ؟
- ۳- طاغوت چیست ؟ و در رابطه با ملا ، سترف ، احبار و رهبان چه مقاسی را داراست ؟
- ۴- شیطان و طاغوت چه نسبتی با هم دارند ؟ مصداق هائی را که از این دوسراغ دارید نام ببرید ؟
- ۵- معنی «نوله ماتولی» در آیه ۱۱۵ سوره نساء را بطور لغوی بیان کرده سپس در مجموع آیه آنرا معنی کنید .
- ۶- شیطان بر چه گروهی ولایت پیدا میکند ؟
- ۷- آیه ۱۱۵ سوره نساء را با آیه ۹۸ سوره نحل مطابقت کرده و جواب دقیق سئوال ششم را استخراج نمائید .
- ۸- گفتگوی شیطان با خدا و تعهداتش را از قرآن بیان کرده برای هر کدام یک مثال تاریخی بیاورید .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هجرت از جمله مسائلی است که به مسئله ولایت با آن وسعتی که ما در اینجا مطرح کردیم مربوط میشود و در گفتارهای قبلی گفتیم که ولایت عبارت است از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و قطع هرگونه وابستگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن. و در مرتبه بعدی ایجاد رابطه ای بس قوی و نیرومند میان همه افراد صف مؤمن با آن نقطه مرکزی و قدرت متمرکز که اداره جامعه اسلامی به عهده اوست یعنی امام، یعنی ولی حاکم و نیز این بحث را کردیم که چه کسانی در جامعه اسلامی میتوانند ولی و حاکم باشند و جواب آنرا از قرآن گرفتیم که میفرماید: **اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ، وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (۱) که به ماجرای امیر-المؤمنین صلوات الله علیه اشاره کردیم اگر ما ولایت را باین وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی و درجه دو ولایت خلاصه نکنیم مسئله هجرت، یکی از دنباله های مسئله ولایت خواهد بود زیرا اگر ولایت خدا را قبول کردیم و پذیرفتیم که می بایست انسان همه نیروها و نشاطهای جسمی و فکری و روانیش

۱- ولی امر شما منحصرأ خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز به پا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند (سورة مائده آیه ۵۵)

با اراده ولی الهی بکار بیفتد و خلاصه انسان می بایست با جمیع عناصر وجودش بنده خدا باشد، نه بنده طاغوت ناچار این راهم باید قبول کنیم که اگر یکجائی وجود ما وهستی ما و همه نیروها و نشاطهای ما تحت فرمان ولایت الهی نبود و تحت فرمان ولایت طاغوت و شیطان بود تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و به تحت سایه پریمیمنت ولایت الله برویم. خارج شدن از ولایت پیشوای ظالم و وارد شدن در ولایت امام عادل اسمش هجرت است می بینید که مسئله هجرت یکی از مسائلی است که در دنباله ولایت مطرح است و این چهارمین مطلبی است که در این سلسله گفتارها در پیرامون مسئله ولایت بحث می کنیم.

چرا باید انسان از تحت ولایت طاغوت و شیطان بگریزد؟ جواب این سؤال در گروهی جواب سؤال دیگری است که از شما می خواهیم فوراً این سؤال را در لایراتوار ذهنتان، آنچنان تجزیه و تحلیل کنید که بتوانید یک جوابی بر طبق آموخته ها و اندوخته های اسلامی و مذهبی به آن بدهید. بعد اگر جواب شما با جوابی که من خواهم داد یکی نبود و مغایر بود آنوقت جای صحبت من و شما باقی است. سؤال این است:

آیا نمیتوان در ولایت طاغوت بود و مسلمان بود؟ آیا نمی شود که یک مسلمان تحت ولایت شیطان زندگی بکند اما بنده رحمان باشد؟ چنین چیزی می-شود یا نه؟ آیا ممکن است در جائی که بر سراسر آفاق و مناطق زندگی انسان، یک عامل غیر الهی مشغول فرمانروائی است و جسم انسان را یک عامل غیر الهی اداره می کند، فکر انسانها را یک عامل غیر الهی اداره می کند، روحیه و عواطف و احساسات افراد جامعه را همان عامل باین سو و آن سو می کشاند و در حالی که انسان در قبضه قدرت این چنین عوامل طاغوتی و شیطانی زندگی می کند در عین حال میتواند بنده خدا باشد مسلمان باشد، آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟ شما در صدد جواب این سؤال برآئید و در مخزتان برای این سؤال جوابی آماده کنید ببینید می شود یا نمی شود؟ برای پاسخ دادن باین سؤال باید

یک قدری خود این سؤال را تحلیل کنیم، تفسیر کنیم تا جواب آن روشن بشود ما می‌پرسیم آیا می‌تواند کسی تحت ولایت شیطان باشد و مسلمان باشد این یک سؤال است که از دو جزء ترکیب یافته است و ما باید این دو جزء را درست تجزیه کنیم و ببینیم که معنایش چیست، جزء اول اینست که کسی تحت ولایت شیطان باشد. اما تحت ولایت شیطان باشد یعنی چه؟ اگر آن معنایی را که ما برای ولایت از آیات قرآن استفاده کردیم در کنار این جمله «ولایت شیطان» بگذاریم آنوقت معلوم می‌شود که ولایت شیطان یعنی چه، ولایت شیطان معنایش این است که شیطان — به همان معنای کلی شیطان که بارها گفته‌ام — به تمام نیروها و استعدادها و ابتکارها و کارها در وجود آدمی مسلط بشود آنچه انسان انجام میدهد در آن خطی باشد که شیطان معین کرده است، آنچه می‌اندیشد در آن راهی باشد که شیطان می‌خواهد یا ترسیم می‌کند همچون آدمی که در جریان یک رودخانه‌ی تنگی که در بستر سیلی که از کوهسار پائین می‌آید قرار گرفته باشد البته مایل نیست که به صخره‌های تنومند و تناور اصابت بکند و سرش بشکند، البته مایل نیست که با این آب برود و توی باتلاق بیفتد، البته مایل نیست که در لابلای امواج این آب خفه بشود اما با اینکه مایل نیست، این جریان تند آب، بی‌اختیار او را می‌برد، دست و پا هم می‌زند. خود را باین طرف و آنطرف هم می‌چسباند، به هر پشیزی مشبث هم می‌شود اما جریان آب جریان تنگی است، بی‌اختیار او را می‌برد و ولایت طاعوت و ولایت شیطان یک چنین چیزی است لذا آیه قرآن می‌فرماید: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (۱)، پیشوایان و رهبرانی وجود دارند که پیروان و افراد تحت فرمان خود را بطرف آتش دوزخ و بدبختی میکشاند آیه دیگر قرآن می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْلَهُمْ دُارَ الْجَبَّارِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنَسُّوا الْقَرَارُ (۲) آیا نمی‌نگری به آن مردمی که نعمت

۱- سورة قصص آیه ۱۷

۲- آیا ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساخته و قوم خود را به دیار هلاک رهسپار کردند و بدوزخ که بدترین جایگاه ما است افتادند (ابراهیم ۲۸)

پروردگار را کفران کردند؟ این نعمتی که کفران کردند چه بوده است؟ نعمت قدرت که مظهر قدرت پروردگار است، قدرتهای دنیوی، نعمت سررشته‌داری اداره امور انسان، نعمت در دست داشتن استعدادها و اندیشه‌ها و نیروها و انرژیهای فراوان از انسانها، اینها همه‌اش نعمت است سرمایه‌هایی است که می‌تواند برای انسانیت منشاء خیر باشد. هر یک از این انسانها که تحت اختیار آن مردمی هستند که در این آیه مورد اشاره هستند می‌توانستند انسانهای بزرگی باشند، می‌توانستند به‌عالیترین مدارج کمال برسند، اما اینها این نعمتها را کفران کردند و در راهی که باید بکار نینداختند، در دنبالش می‌فرماید: وَأَحَلُّوا قَوْلَهُمْ دُارَ الْجَبَّارِ خودشان بدرك، قوم خود را و مردم تحت فرمان خود را بدیار نیستی و نابودی و هلاکت کشاندند جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا و به جهنم کشاندند که در آن سرازیر و افکنده خواهند شد وَيَنَسُّوا الْقَرَارُ و چه بد جایگاه و محل استقراری است این آیه را موسی بن جعفر (ص) برای هارون خواندند و به هارون فهماندند که تو همان کسی هستی که قوت را و خودت را به بدترین منزلگاه و هلاکت بارتترین جایگاهها خواهی افکند، چون هارون سؤال کرده بود مگر ما کافر هستیم و منظورش این بود که مگر ما معتقد بخدا و پیغمبر و دین نیستیم لذا امام (ع) در جوابش این آیه را خواندند تا به او بفهماند که کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح سیگوید خدانیست، قرآن دروغ است، یا پیغمبر مثلا افسانه است که این یک جور کافر است و بهترین نوع کافر است که صریحاً حرف خودش را می‌زند و آدم او را می‌شناسد و موضعگیری خودش را با او درست تنظیم می‌کند، کافر بدتر آن کسی است که این نعمتهای عظیمی را که در اختیار او است کفران میکند و در مجرای غیر صحیح بکار میاندازد و نه فقط خود را که همه انسانهای تحت فرمان خود را به جهنم می‌برد. ولایت طاعوت یک چنین چیزی است، آن کسی که تحت ولایت طاعوت زندگی میکند گوئی او اختیاری از خود ندارد، نمی‌گویم بکلی بی اختیار است بعد که آیه قرآن را معنا کردم تفسیر مطلب روشن میشود اما در جریان سیل قرار گرفته و دارد می‌رود، می‌خواهد دست و پایی بزند اما نمیتواند، بی -

خواهد از راه جهنم برگردد و می بیند همه افراد دارند بطرف جهنم می روند و او را هم با خودشان میکشانند آیا به آن جاهائی که جمعیت زیادی هست رفته اید؟ دلت میخواهد از این طرف بروی اما جمعیت بی اختیار تورا مثل پرکاهی بطرف دیگر می برد، کسی که تحت ولایت طاغوت است میخواهد خوب باشد، خوب زیست کند، انسان زندگی کند مسلمان بماند و مسلمان بماند اما نمی تواند، یعنی جریان اجتماعی او را می کشد و میبرد، آنچنان می برد که دست و پائی هم نمی تواند بزند اگر دست و پا هم بزند جز هدر دادن یک مقدار انرژی کار دیگری از پیش نبرده است، نه فقط نمی تواند دست و پا بزند دردناکتر اینست که حتی گاهی نمیتواند بفهمد. نمی دانم این ماهیهایی را که از دریا صید می کنند دیده اید یا نه، گاهی هزاران ماهی در یک تور میافتند که از وسطهای دریا آنها را به ساحل می کشند اما هیچیک از ماهیها نمی فهمند که آنها را بکجا میبرند و هر یک فکر می کند که خودش مقصدی را با اختیار می رود اما در واقع بی اختیار است، مقصد او همان جا است که مقصد آن صیاد صاحب تورا است. این تور نامرئی نظام جاهلی، آنچنان انسان را میکشد، آنچنان به سوئی که هدایت کنندگان آن تور مایل هستند آدم را می کشاند که آدم نمی فهمد کجا می رود، گاهی هم خیال میکند که بطرف سرنمزل سعادت و ستگاری می رود غافل از اینکه دارد به جهنم می رود <sup>جَهَنَّمَ</sup> <sup>یَصْلُونَهَا</sup> وَبِسْ أَلْقَارُ این ولایت طاغوت و ولایت شیطان است این جمله اول از دو جمله ای بود که سؤال از آن تشکیل می شود سؤال این بود که آیا میتوان در ولایت طاغوت مسلمان زیست؟ اجمالا در ولایت طاغوت زیستن را فهمیدیم که یعنی چه، اگر تفسیرش را بخواهیم میتوانیم باز بتاریخ برگردیم شما ببینید در زمان بنی امیه و بنی عباس چقدر عالم اسلام با نشاط حرکت کرده است، ببینید چه موج عظیمی از معلومات و دانشها در میان جامعه اسلامی آن روز پدید آمده است، چه طبای بزرگی پیدا شدند، چه مترجمان عظیمی در آن روزگار قحط زباندانی و معرفت های عمومی جهانی در عالم اسلام پیدا شدند و آثار عظیم فرهنگی قدیمی را به عربی ترجمه کردند و نشر دادند مسلمانها در همه رشته های تاریخ، حدیث، علوم طبیعی،

طب، نجوم و حتی از هنرهای زیبا و ظریف جزو نمونه های بسیار برجسته بودند بطوریکه الان هم وقتی یک آدمی مثل گوستا و لوبون فرانسوی یا فلان نویسنده و مستشرق دیگر به همین ظواهر نگاه می کند قرن دوم و سوم و چهارم اسلامی را قرن تشیع اسلام می داند این آدم کتابی نوشته است به نام تاریخ تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، تمدنی که به نظر او عظیم است و این تمدن عظیم را در قرن چهارم هجری تشریح می کند بطور کلی وقتی یک نفر مستشرق اروپائی به قرنهاي دوم و سوم و چهارم هجری نگاه می کند چشمهایش خیره می ماند و این بخاطر این است که در جامعه اسلامی آن روز فعالیتها و انرژیها و نشاطهای عجمی بروز کرده است. اما من از شما سؤال میکنم آیا این همه نشاط و فعالیتی که آن روز انجام گرفت با مال بسود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟ الان ده قرن از آن روزگار میگذرد و نسبت بان روزگار تعصبی نداریم و در مقابل دنیای غیر مسلمان می توانیم بگوئیم عالم اسلام بود که آن دانشگاهها را بوجود آورد، عالم اسلام بود که آن فلسفه را درست کرد، عالم اسلام بود که در طبابت و طبعیات چنین و چنان کرد. اما این خودمان آیا میتوانیم به حق و انصاف بگوئیم که آن همه نیرو و انرژی بجا و به موقع و بسود انسانیت و بسود جامعه اسلامی تمام شد؟ جامعه اسلامی بعد از ده قرن از آن میراث چه دارد؟ و چرا ندارد؟ چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای مانمانده است؟ چرا ما به عنوان یک جامعه ای که ده قرن پیش آن همه تشعشع داشته است امروز در دنیا نمی درخشیم و جلوه نمی کنیم؟ آیا جز به خاطر این است که آن همه نشاط و فعالیت اگرچه فعالیت انسانی بود اما زیر نگین طاغوت بود.

مرا نگین سلمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد این اهرمنها بودند که با جامعه اسلامی بازی کردند و برای بالابردن نام خودشان که مثلا در زمان خلیفه چندم عباسی صورت گرفته دست به ترجمه کتب میزدند. اگر به جای این همه فعالیت طبیعی، ریاضی، نجومی، ادبی، فقهی، تجربی و غیره اجازه میدادند که حکومت علوی سرکار بیاید، امام صادق سرکار بیاید، نشاطها و نیروها را امام صادق در اختیار بگیرد حتی اگر بفرض محال از لحاظ علمی، ادبی

وازلحاظ این مسائل که دنیا امروز به آنها می‌بالد و افتخار می‌کند ، صدسال هم عقب می‌ماند باز بسود انسانیت بود و انسانیت رشد میکرد، اسلام گل میکرد ، انرژیها و استعدادها درراه صحیح بکار می‌رفت و اینطور نبود که کتاب ترجمه کنند طب و پیشرفت علمی را به سنتها درجه برسانند اما ازلحاظ اخلاقی و اخلاق اجتماعی آنقدر ضعیف باشند که اختلاف طبقاتی آنها هنوز هم جزو افسانه‌های تاریخ بشمار بیاید، عیناً مثل تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر ما که قدرتهای بزرگ جهانی به اکتشافات و اختراعات مجیرالعقولشان می‌بالند که ما فلان دارو را کشف کردیم فلان امور را بوجود آوردیم فلان کار را از لحاظ علمی کردیم اما ازلحاظ انسانی و اخلاقی هنوز که هنوز است دردورانه‌های تاریخی هزاران سال پیش زندگی می‌کنند ، هنوز ثروتهای افسانه‌ای در کنار گرسنگی‌ها و فقرهای افسانه‌ای هست، هنوز بهره‌مندی یک درصد انسان، از امتیازاتی که مال میلیونها انسان گرسنه در کشورهای محروم است وجود دارد اما اینها به پیشرفتهای علمی می‌بالند عیناً همان وضع تمدن عظیم اسلامی در قرن دوم و سوم و چهارم ، آنروز هم همین طور بود، پیشرفت علمی بسیار اما اشرافی‌گری و تعیش و بی خبری از فضیلتها و انسانیتها و اصالتها و اختلاف طبقاتی هم به نحو شدید وجود داشت در آن روز هم، گرسنگی‌های مرگ‌آور در مقابل سیریه‌های مرگ‌آور به چشم می‌خورد چرا جامعه اسلامی آن روز با آن همه نشاط و فعالیت علمی اش نتوانست ، گلی در بوستان فضیلتها و انسانیتها باشد؟ در تاریخ قرن دوم و سوم هجری آن کسانی که می‌توانیم نامشان را با شرف و افتخار یاد کنیم و اسمشان را در لیست مردان افتخار آفرین عالم تحویل مقامات جهانی بدهیم آن کسانی هستند که با همان نظام متمدن بشدت جنگیدند که به عنوان نمونه میتوان از معلی بن خنیس نام برد که او را در بازار به دار می‌کشند و می‌کشند و یا یحیی بن ام طویل که دست و پایش را قطع می‌کنند و زبانش را می‌برند و محمد بن ابی عمیر که او را چهارصد تازیانه می‌زنند ، یحیی بن زید که او را در کوه‌های خراسان در هیجده سالگی می‌کشند، زید بن علی که چهار سال جنازه اش را روی دار نگه می‌دارند اینها هستند آن کسانی که ما امروز میتوانیم

نامشان را در ردیف چهره‌های افتخار آفرین جهان بشریت نام ببریم اینها با آن تمدن پر شکوهی که آقای گوستاو بولون از آن یاد می‌کند و اسم می‌برد هیچ رابطه‌ای نداشتند بلکه ضد آن تمدن بودند ، پس می‌بینید وقتی که ولایت طاغوت و شیطان بر جامعه‌ای و بر انسانهایی حکمفرمایی می‌کند و زمام کارشان را در دست دارد انرژیهایشان بکار می‌افتد ، استعدادهایشان بجریان می‌افتد اما آنطوری که امروز در دنیای متمدن بکار افتاده است و آنطوری که در ۱ قرن ، ۱۱ قرن پیش در عالم اسلام بکار افتاده بود، آنطوری که در منطقها و ارزشهای اصیل و معیارها و میزانهای انسانی یک پول سیاه قیمت ندارد، این ولایت طاغوت است با این وصف آیا میشود که در ولایت طاغوت مسلمان زیست؟ اصلاً مسلمان زیستن چیست؟ مسلمان زیستن یعنی تمام امکانات و انرژیها و نیروها و قدرتها و استعداد های انسان در بست در اختیار خدا بودن ، مالشان و همه چیزشان در اختیار خدا ، جانشان در اختیار خدا، اندیشه و فکرشان در اختیار خدا، در این باره، هم در اجتماعات به صورت جامعه و مدنیت مثال داریم و هم در گروههای عصیانگری که از نظامهای طاغوتی بیرون آمدند و گریختند و هجرت به سوی خدا کردند. اولین مثال، جامعه مدینه در زمان حیات پیغمبر است . مدینه یک جامعه بنده خدا بود، یک جامعه مسلمان بود، آنجا هر قدری که بر میداشتی در راه خدا بود، آنجا یهودی و مسیحی هم اگر تحت فرمان اسلام زندگی میکرد زندگی اش اسلامی بود ، در جامعه اسلامی، یهودی و مسیحی تحت ذمه اسلام هم در راه اسلام حرکت میکند ازلحاظ اعمال ، یک شخص یهودی است اما از لحاظ یک عضو اجتماعی خیلی مسلمان تر از آن مسلمانی است که در نظام جاهلی زندگی می‌کند ، در زمان پیغمبر پول در راه خدا ، شمشیر در راه خدا، فکر و اندیشه در راه خدا، هر کاری که از یک انسان برمی‌آید در راه خدا ، عواطف و احساسات در راه خدا بود، در زمان امیرالمؤمنین هم کم و بیش همینطور بود برای خاطر اینکه امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) خودش از این که حتی حاکم الهی و ولی خدا بود با پیغمبر فرقی نداشت اما او وارث بد جامعه‌ای بود وارث آن نابسامانیها و پریشانیها بود، و خود پیغمبر

هم اگر به جای امیرالمؤمنین بود و بعد از ۲۵ سال آمده بود مسلم با همان مشکلات امیرالمؤمنین روبرو بود این در اجتماعات و اما نمونه هجرت در گروهها، گروه شیعیان اطراف ائمه علیهم السلام در طول تاریخ است متأسفانه ماه رمضان تمام شد و ما به بحث امامت به تفصیل نرسیدیم وگرنه دنباله بحث ولایت، بحث امامت را مطرح میکردم و بشما می گفتم که شیعه در زمان ائمه چگونه واحدی بوده است و نشان میدادم که روابط و مناسبات امام علیه السلام با شیعه، و روابط و مناسبات شیعه با جامعه پیرامون خودش از چه قرار بوده است اما الان مجبورم که بطور اجمال عرض کنم .

شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی میکرد اما در باطن درست در جهت ضد نظام طاغوتی حرکت می کرد که بعنوان مثال میتوان آن گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیه بودند را نام برد اینها آن سیل را شکافته بودند و برخلاف سبیری که سیل، آنها را هدایت میکرد حرکت میکردند و این یکی از نمونه های تاریخی هجرت و حرکت گروهها است ، اما افراد معمولی و بطور کلی ، فرد، نمی تواند مسلمان باشد و وجودش ، اسکاناتش ، انرژیهایش همه قوهها و نیروها و استعدادهایش تحت فرمان خدا باشد در حالی که در جامعه طاغوتی زندگی می کند چنین چیزی ممکن نیست اگر در محیط طاغوتی و نظام طاغوتی یک مسلمان زندگی بکند در هر حال بخشی از مسلمانی اش در راه طاغوت است ، صد درصد نمی تواند بنده خدا باشد . در کتاب اصول کافی شریف که از معتبرترین و قدیمی ترین کتب شیعه است این حدیث را با چند زبان نقل کرده است این که من می خوانم یکی از این چند زبان است می توانید به کافی کتاب الحجج باب « کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند » مراجعه کنید در این روایت امام صادق (ع) میفرماید : **اِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يُعَذِّبَ اُمَّةً دَانَتْ بِاِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَاِنْ كَانَتْ فِيْ اَعْمَالِهَا بَرَةٌ تَقِيَةٌ وَاِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي اَنْ يُعَذِّبَ اُمَّةً دَانَتْ بِاِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَاِنْ كَانَتْ فِيْ اَعْمَالِهَا ظَالِمَةٌ**

## مسئله

عجیب حدیثی است این حدیث می گوید آن مردمی که در تحت ولایت ولی الله زندگی می کنند اهل نجات هستند اگر چه در کارهای شخصی و خصوصی گناهمائی هم گاهی داشته باشند و آن مردمی که در تحت ولایت شیطان و طاغوت زندگی می کنند اهل بدبختی و عذاب هستند اگر چه در کارهای شخصی و در اعمال خصوصی اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند این خیلی عجیب است ، البته همانطور که گفتیم حدیث به چند زبان است ولی همه زبانها همین معنا را می دهد . من همیشه مفهوم این حدیث را به ماشینی تشبیه می کنم که شما مثلاً به قصد رفتن به نیشابور سوار شده اید اگر چنانچه این ماشین به طرف نیشابور برود شما حتماً به هدف میرسید و اگر این ماشین مثلاً به طرف طبرس یا قوچان برود مسلم است که شما به هدف نمی رسید ، حال اگر در ماشینی که بطرف نیشابور می رود، مردم با آداب انسانی باهم معاشرت کردند چه بهتر و اگر به آداب انسانی و انسانیت و نیکی و احسان باهم معاشرت نکردند بالاخره به نیشابور میرسند، به هدف میرسند اگر چه در بین راه یک قدری بدی کرده باشند آن بدیها هم البته یک اقتضاهائی را خواهد داشت و یک آثار و نتایج خواهد داشت که مجبور هستند متحمل بشوند اما به هدف میرسند برخلاف آن ماشینی که باید شما را به نیشابور برساند اما به نقطه مقابل نیشابور میبرد اگر در این ماشین همه افراد ، مؤدب، با نزاکت ، با احترام با همدیگر رفتار کنند ، با خوشروئی با همدیگر عمل کنند و می بینند این ماشین بجای نیشابور بطرف قوچان می رود اما در مقابل این حادثه هیچ عکس العملی نشان نمی دهند اینها خیلی آدمهای خوبی هستند خیلی باهم مهربان هستند اما

۱- امام صادق (ع) فرمود : خدا شرم نمی کند که عذاب کند هر امتی را که با امامیکه از جانب خدا نیست دینداری کند اگر چه نسبت با عملش نیکوکار و پرهیزکار باشد، همانا خدا شرم می کند امتی را عذاب کند که با امامی از جانب خدا دینداری کند، اگر چه نسبت با عملش ستمگر و بد کردار باشد (صفحه ۲۰۹ . کافی جلد دوم).

آیا به هدف خواهند رسید؟ پیدا است که نه، در مثال اول، راننده یک راننده امین بود، یک راننده با شرف بود اِمَامٌ مِنَ اللَّهِ بود آنها را به هدف رساند اگر چه بد اخلاق بودند وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةٌ مَسِيئَةٌ در مثال دوم راننده راه را بلد نبود، راننده امینی نبود، راننده هوی پرستی بود، مست بود، راه را گم کرده بود. در قوچان کاری داشت و کار خودش را برخواستۀ مردم مقدم میداشت. اینها مسلم به هدف نخواهند رسید هر چند که اینها در داخل ماشین با هم خیلی مهربان و خوش اخلاق بودند وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَةٌ تَقِيَّةٌ اما بالاخره (معدبند) بعد از خدا دچار خواهند شد، به هدف نخواهند رسید بنابراین یک جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود مثل همان ماشینی که با رانندگی آدم غیر امین دارد رهبری میشود انسانها به هدف نخواهند رسید، نمی‌توانند مسلمان بمانند، حال این سؤال پیش می‌آید که در چنین شرایطی مسلمانها باید چکار بکنند؟

آیه قرآن باین چکار کنیم، جواب می‌دهد میفرماید: «إِنَّ الدِّينَ تَوْفِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَأَسَعَتْ لَهَا جِرْوَاهُ فَوَلَّيْكَ مَا وَهَبَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۱ حالا می‌پردازیم به تشریح جزء جزء این آیه: قرآن میفرماید إِنَّ الدِّينَ تَوْفِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ آن مردمی که به جان خود، به آینده خود و بر همه چیز خود ستم کردند و حالا دارند می‌میرند فرشته‌های خدا که مأمورند اینها را قبض روح کنند قَالُوا فرشتگان به اینها می‌گویند فِيمَ كُنْتُمْ در چه وضعی بودید؟ کجا بودید؟ فرشته آسمان وقتی می‌بیند این آدم اینقدر وضعیتش خراب است مثل آن طبعی، یا آن جراحی که آمده یک بیماری را جراحی کند وقتی می‌بیند که وضع بیمار خیلی خراب است و تأسف آور و یأس آور است می‌گوید مگر تو کجا زندگی میکردی، چرا وضعیت

۱- آنها که بهنگام مرك ظالم و ستمگر می‌میرند فرشتگان از آنها باز پرسند که در چکار بودید پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم فرشتگان گویند آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن سفر کنید پس مأوای آنها جهنم است و بازگشت آنها جایگاه بسیار بدی است (نساء ۹۷).

اینجوری است من اینطور احساس می‌کنم که ملائکه از خرابی حال این بیچاره، از بدی روحش، از بدبختی و عذاب‌هایی که در انتظار او هست تعجب می‌کنند و باو می‌گویند مگر کجا زندگی می‌کردی؟ شما کجا بودید که اینقدر به خودتان ظلم کردید و ظالم بر نفس از دنیا می‌روید، در جواب می‌گویند «قالوا کنا مستضعفین فی الارض» ما در زمین در میان مردمی که زندگی می‌کردیم مستضعف بودیم، ما جزو توده‌ی بی‌اختیار بودیم، مستضعفین در جامعه آن گروهی هستیم که اختیار جامعه دست آنها نیست اینها مستضعف هستند، در خط مشی جامعه در رفتن آن، در حرکت آن، در سکونش، در جهت گیریش، در فعالیتش هیچ اختیاری ندارند، همانطور که قبلاً گفتیم، می‌رود آنجا که خاطر خواه کشندگان ریسمان است. همانطور می‌روند، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا بروند و چه بکنند. یک مشت بچه کوچک دبستانی را فرض کنید آن هم نه در سنین هفت ساله که بچه‌های ۷ ساله امروز چشم و گوششان خیلی بیشتر از این حرفها باز است، بچه چهار، پنج ساله را در نظر بگیرید که مثل مکتب خانه‌های سابق او را به مدرسه بگذارند بنده یادم می‌آید از مکتب که بطور دسته جمعی بیرون می‌آمدیم اصلاً نمی‌فهمیدیم کجا می‌رویم، بچه‌ها هم متوجه نیستند که چی به کجاست، یک مبصری یا یک بزرگتری با یک چوبی میگفت از آن طرف بروید، از آن طرف بروید، اصلاً متوجه نیستند که به کجا می‌روند ناگهان متوجه میشوند که در خانه‌شان هستند و یا در خانه آن دوست دیگر هستند حالا اگر این مبصر دلش خواست اینها را در خیابان بگرداند یک وقتی می‌بینید مثلاً فلانجا هستند مستضعفین زمین آن کسانی هستند که در یک جامعه، خبری از جریانات جامعه ندارند، نمی‌دانند چه به کجاست، نمی‌فهمند کجا دارند می‌روند و از اینجا که دارند می‌روند به کجا خواهند رسید و چه دارد اینها را می‌برد و چگونه می‌شود نرفت و اگر نرفتیم بعد چکار باید بکنیم، اصلاً نمی‌دانند، اصلاً تلفت نیستند و بلا تشبیه مثل اسب عساری که چشمهایش را بسته‌اند، همه‌اش دازد قدم می‌زند، همه‌اش دارد راه می‌رود و همینطور می‌رود، و دور می‌زند، اگر این حیوان بنا بود چیزی بفهمد با خودش تصور میکرد که حالا باید حدود پاریس باشد ولی نزدیک غروب

که چشمش را باز می کنند می بیند همان جائی است که اول صبح بوده است، اصلاً نمی داند کجا رفته است، نمی فهمد کجا می رود البته این مربوط به جامعه هائی است که با نظام صحیحی اداره نمی شوند و برای گوهر انسانی قیمت قائل نیستند نه آن جامعه هائی که برای انسان واراده انسان کرامت قائل هستند، نه آن جامعه ای که رهبرش پیغمبر است و قرآن با وی گوید، *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* باینکه پیغمبر است، باینکه احتیاجی به مشورت مردم ندارد، باز فرمان داده میشود که با مردم مشورت کند و آنها را عزیز شمارد، آنها را بزرگ شمارد، به آنها شخصیت بدهد، این جامعه ها یک چنین توده ای ناآگاه ندارند اما در جامعه هائی که با نظام فردی، با نظام ظالمانه، با نظام جاهلانه اداره می شود اکثریت مردم مستضعفین هستند، می گویند:

*كُنَّا سْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ* ما جزو مستضعفین بودیم ما را همینطور کشاندند بردند و انداختند، لگدمال کردند، لجن مال کردند، ما اصلاً نفهمیدیم این عذر و جواب مستضعفین است. ملائکه در جواب می گویند.

*قَالُوا لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا* ملائکه می گویند آیا زمین پروردگار هم منحصر به همانجا بود؟ آیا همه دنیا در همان جامعه ای که شما در آن جامعه مستضعفانه زندگی می کردید خلاصه شده بود؟ آیا سرزمین خدا گسترده نبود تا شما از این زندان خارج بشوید و به آنجا بروید، به یک نقطه آزادی، به آن نقطه ای که بتوانید خدا را عبادت بکنید به یک نقطه ای که بتوانید نیروهایتان را در راه صحیح بکار بیاندازید، به یک نقطه ای که در آن نقطه مستضعف نباشید آیا در دنیا چنین جائی نبود؟ از این جواب معلوم میشود که منطقی ملائکه با منطقی خردپسند انسانی کاملاً برابر است، عقل آدم هم همین را می گوید. *قَالُوا لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً* آیا زمین خدا گسترده و وسیع نبود؟ *فَتُهَاجِرُوا فِيهَا* تا در زمین خدا هجرت کنید و بجای دیگر بروید؟ دیگر جواب ندارند چه بگویند بیچاره ها، معلوم میشود حرف حساب جواب ندارد لذا است که قرآن در فرجام و سرانجام این بیچاره ها میگوید *فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ* آن مستضعفین، آنهائی

که نیرویشان به اختیار و در دست طاغوتها بود جایگاهشان جهنم است *وَسَاءَتْ مَصِيرًا* وجهه برگشت گاه و سرانجامی است برای انسان، این هم اثرش البته یک استثناء دارد که همه نمی توانند هجرت کنند، همه نمی توانند خودشان را از آن بند نظام جاهلی نجات بدهند، عده ای ناتوانند، عده ای پیر هستند، عده ای کودک هستند، عده ای زانی هستند که امکان این کار برایشان نیست لذا اینها مستثنی می شوند *إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ* مگر آن ضعیفان و ناتوانان *مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ* مرد، زن و فرزندان که *لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً* که چاره ای ندارند، کاری از آنها بر نمی آید *وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* و بسوی منطقه نوره، بسوی منطقه اسلام و عبودیت خداهای پیدا نمی کنند، نمی توانند کاری بکنند *فَأُولَئِكَ* پس اینهایی که کاری نمی توانند بکنند *عَسَى اللَّهُ أَنْ يَفُوعَنَّهُمْ* امید است که خدا از آنان عفو کند این عین عبارت قرآن است: امید است که خداوند متعال از آنان عفو کند.

*وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا* و خدا عفو کننده و دارای مغفرت است، بعد برای اینکه آن کسانی که خطاب حجت به آنهاست احساس نکنند و خیال نکنند که هجرت برای آنها مایه بدبختی و زیان خواهد شد و سرنب از خود سنوال نکنند که مثلاً چه خواهد شد، آیا میتوانیم یا نمی توانیم، آیا پیدا می کنیم یا نمی کنیم. در جواب میفرماید *وَمَنْ يُهَاجِرْ فَيُجِدْ سَبِيلَ اللَّهِ* آن کسی که مهاجرت می کند در راه خدا *يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً*. بر زمین جولانگاهی بسیار می یابد و سرزمینی گسترده می بیند که عجب پروازی در دنیا می شود کرد، عجب بکام دل، پروبال می توان زد، در نظام جاهلی پروبال ما و پرواز ما وقتی که خیلی اوج می گرفتیم تا سطح قفس بود اما حالا عجب آفاق پهناوری، در مسجد، بیچاره نمازش را به زور میخواند اگر خیلی حدت میکرد دور کعت نماز در مسجد الحرام میخواند بعد هم بفصل کتک نوش جان میکرد و نهایت مسلمانی این بود، نه بیشتر از این

- ۱- نساء ۹۸
- ۲- نساء ۹۹
- ۳- نساء ۱۰۰

اما بعد که هجرت کرد و به سرزمین آزاد، به هوای آزاد، به جامعه اسلامی، به تحت ولایت الله و رسول الله درآمد دید که اینجا عجب جایی است *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَيْرَاتِ* در اینجا مرتبه افراد با آیه قرآن و تقوی و عبادت، مشخص و معلوم می شود هر که بیشتر برای خدا حرکت بکند، عبادت بکند، تلاش بکند، جهاد بکند، انفاق بکند عزیزتر است، در جامعه دیروز در سکه اگر می فهمیدند یک درهم در راه خدا داده است سیخ داغش می کردند، زیر شکنجه او را آتش میزدند اما وقتی که در راه خدا مهاجرت کنی و بسوی مدینه الرسول بیایی آن وقت می بینی که چه جولانگاهی است، چه جای پروازی است. چطور انسان میتواند به کام دل پروبال بزند *وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ* هر که در راه خدا، یعنی بسوی جامعه الهی و اسلامی مهاجرت کند *يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً* جولانگاهی و پروازگاهی فراوان و وسعتی و گشایشی خواهد یافت حال اگر چنانچه در راه خدا از دارالکفر بسوی دارالهجرة، حرکت کردی و در بین راه، خداجانت را گرفت و بردی، اینجا چطور است؟ قرآن میگوید آنوقت اجرت و پاداشت با خداست زیرا تو کار خودت را کردی، حرکتی که لازم بود، انجام دادی و به قدر وسع کوشیدی و پوئیدی و اسلام این را میخواهد، اسلام می خواهد که هر کسی به قدر توان خودش آن مقداری که نمیتواند استطاعت دارد در راه خدا حرکت کند.

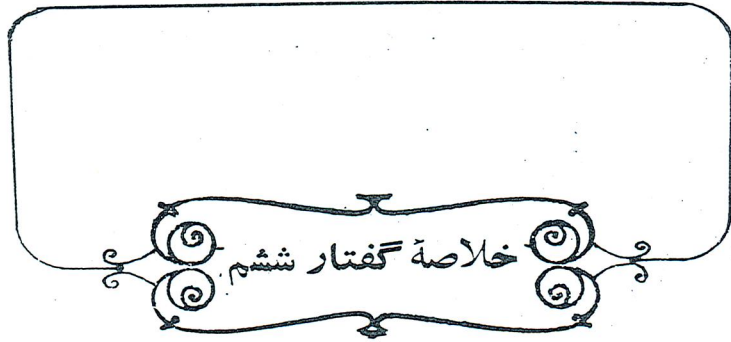
*وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ* آن کسی که از خانه خود خارج میشود در حالیکه بسوی خدا و پیامبرش مهاجرت می کند *ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ* سپس بین راه، مرگ او را درک کند، *فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ*، پس بی گمان پاداش او برعهده خدا و بر ذمه خداست *وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا* و خدا آمرزنده و دارای بخشایندهگی است این نکته را توجه کنید که چون این گفتار آخرین بحث از ولایت است. این بحث تقریباً نیمه تمام میماند لذا این نکته را عرض می کنیم که هجرت از دارالکفر، از ولایت غیر خدا، از ولایت شیطان و طاغوت است به دارالهجرة،

۱ - ادامه آیه . . . ۱ . . . سورة نساء

۱۳۲

دارالایمان، تحت ولایت الله، تحت ولایت امام، تحت ولایت پیغمبر و ولی الهی اگر چنانچه یک چنین منطقه ای در عالم نبود چکار باید کرد آیا باید در دارالکفر ماند یا باید به فکر ایجاد دارالهجرة افتاد، خود پیغمبر هم هجرت کرد اما قبل از آنکه پیغمبر هجرت کند دارالهجرة ای تقریباً وجود نداشت اما پیغمبر با هجرت خود دارالهجرة را ایجاد کرد گاهی لازم میشود که گروهی از انسانها با هجرت خود نقطه شروع هجرت را آغاز کنند جامعه الهی و اسلامی را بنیان گذاری کنند، و بوجود بیاورند و دارالهجرة ایجاد کنند، آنوقت مؤمنین به آنجا هجرت کنند این حاصل مطلب در مورد هجرت بود.

والسلام



### در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)

ع- ولایت طاغوت و شیطان در نظام جاهلی و طاغوتی، مؤمن را با هزاران پیوند و رابطه، به قدرت طاغوت وابسته می‌سازد و او را با تور ناسرئی نظام جاهلی محاصره کرده، آزادی را از او سلب نموده، بی‌اختیار بسوی سرانجامی که در انتظار آن نظام است می‌کشانند و از کار رفتن نیروی او در راه خدا، و درسیری که آئین و برنامه و خط مشی اسلامی مقرر نموده باز میدارد.

این واقعیت تخلف‌ناپذیر، مسئله‌ی «هجرت» را مطرح می‌سازد: هجرت یعنی گریختن از قید و بند های نظام جاهلی و رساندن خویش به محیط آزاد اسلامی، آنجا که همه عوامل و انگیزه‌ها آدمی را به هدف خدا پسند نزدیک می‌سازد آنجا که جریان طبیعی جامعه به سمت تعالی و تکامل فکری و روحی و مادی است، آنجا که راه های نیکی گشوده و درهای بدی و شرارت، فرو بسته است ... یعنی جامعه‌ی اسلامی.

پس بنا بر اصل «ولایت» هجرت یک تعهد فوری و ضروری برای مؤمن است تعهد منتقل شدن از محیط جاهلی به جامعه‌ی اسلامی و قدم نهادن به منطقه‌ی ولایت الله.

وَذُو الْوَلَدِ الْكَافِرُونَ كَمَا كَفَرُوا

فَكُونُونَ سَوَاءً

فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ

حَتَّىٰ يَهْجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَإِنْ تَوَلَّوْا

فَعَدُوٌّ لَّكُمْ وَآقِلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَأَلْبَدِينَ أَوْفُوا وَتَضَرَّوْا

آنها دوست دارند که شما هم، مانند آنان کافر گردید،

پس با آنها یکی شوید (و در صف کفر قرار گیرید)

بنابراین، با آنها پیوند ولایت برقرار نکنید،

تا اینکه آنها نیز در راه خدا هجرت کنند (و از همکاری و یاری طاغوت و شرک در آیند)

پس اگر روی گردانند (و بردشمنی و کفر خویش باقی ماندند)

هر جا یافتیدشان، دستگیر کنید و بکشید،

و مبدا از بین آنان برای خود ولی و یآوری بگیرید.

(سوره نساء: ۸۸-۸۹)

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کردند.

و آنانکه مهاجران و پیکارگران را پناه دادند و یاری کردند

أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

اینچنین مردمی با یکدیگر ولایت (و پیوند دوستی و همکاری) دارند .

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنِّي هَاجَرُوا

اما کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند ،

مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَةٍ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا

شما با آنان ولایت ندارید ، جز اینکه آنها هم هجرت کنند ،

وَإِن سَأَلْتَهُمْ لَمَّا هَاجَرُوا فَمَا جَاءَ بَدَلَهُمْ قَالَ سَأَلْتَهُم لَمَّا هَاجَرُوا فَمَا جَاءَ بَدَلَهُمْ

آری ، اگر بخاطر مخاطره دینی از شما یاری خواستند ، بر شماست که یاریشان کنید ،

إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مِّمَّنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

جز اینکه شما را علیه قومی بخوانند که با آنها پیمان دارید

وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و خدا به آنچه می کنید بیناست .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

و آنانکه کفر ورزیدند ، گروهی از آنان با گروهی دیگر پیوند ولایت دارند

إِلَّا تَتَّقُوا اللَّهَ يَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ

اگر چنین نکنید (و ولایت خود را با گروه مهاجرین و هم ایمانان برقرار نکنید و به دیگران به پیوندید) فتنه و فساد بزرگی در زمین برپا خواهد شد .

وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

و آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَتَضَرُّوا

و آنها که مهاجران را پناه دادند و یاری کردند

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا

اینچنین مردمی مؤمنان حقیقی هستند

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

برای آنان آمرزش الهی و روزی فراهم است .

إِنَّا لَآئِن تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمًا لِّأَنفُسِكُمْ

کسانی که فرشتگان جانشان را می گیرند ( و مرگشان فرا می رسد ) در حالیکه به خویشان ستم کرده اند،

قَالُوا لِمَ كُنْتُمْ

به آنها می گویند : در چه وضعی زندگی می کردید ؟

قَالُوا كَأَمْ نَسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ

جواب می دهند: ما در زمین توسری خور و ضعیف نگاه داشته شده بودیم

قَالُوا أَلَمْ يَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجَرُوا فِيهَا

می گویند : آیا زمین خدا وسعت نداشت تا در آن هجرت کنید ؟ !

قَالُوا لَيْسَ ذَلِكَ بَأَمْرًا

اینچنین مردمی (که تن به ذلت می دهند و حاضر نیستند حرکت و هجرت کنند) در دوزخ جای دارند و آن بد جایگاهی است

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

جز مردان و زنان و کودکان ناتوان،

لَا يَسْتَطِيعُونَ جَبَلَةً وَلَا يُهْتَدُونَ سَبِيلًا

که هیچ توان چاره اندیشی ندارند و راه به جایی نمی برند .

قَالُوا لَيْسَ ذَلِكَ بَأَمْرًا

چه بسا خدا آنان را عفو کند

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مَرَامًا كَثِيرًا وَسِعَةً

وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مَاهِجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ

فَرَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و خدا بخشنده و آمرزشگراست .

و هر کس که در راه خدا هجرت کند،

در زمین راههای باز فراوان و محیطهای آزادی خواهد یافت

و هر کس که از خانه اش بیرون رود تا به سوی خدا و پیامبرش هجرت نماید ،

و در این راه مرگش فرارسد ،

اجر و پاداش وی بر خداست

و خدا آمرزنده و مهربان است .

سوره نساء : ۹۹ تا ۱۰۱

### سئوالات گفتار ششم

به سئوالات زیر پاسخ دهید :

- ۱- هجرت چیست و در رابطه با چه مسئله ای مطرح میشود ؟
- ۲- چرا انسان باید از ولایت طاغوت و شیطان بگریزد ؟
- ۳- آیا میشود در ولایت طاغوت مسلمان زیست ؟
- ۴- مشخصه برجسته ولایت الله چیست و آن چه چیز به جامعه میدهد که ولایت طاغوت نمیدهد ؟
- ۵- آیا مشخصه خاص ولایت الله در فعال کردن فرد و جامعه است یا در جهت دادن به فعالیت های فرد و جامعه ؟
- ۶- مستضعفین چه کسانی هستند ؟
- ۷- آیا هجرت تنها با وجود یک دارالهیجره و دارالایمان ضرورت پیدا میکند یا مؤمنین موظفند در صورت نبودن یک دارالایمان در صدد ایجاد آن برآیند ؟
- ۸- آیات ۱۰۰-۹۷ سوره نساء را حفظ کرده و خلاصه گفتار ششم را با توجه به آن آیات شرح دهید .

صفحه	عنوان
	گفتا رپنجم
۸۵	درپیرا مون ولایت (۲)
۱۰۱	خلاصه گفتا رپنجم
۱۰۵	سوء الات گفتا رپنجم
	گفتا رششم
۱۰۷	درپیرا مون ولایت (۳)
۱۲۴	خلاصه گفتا رششم
۱۲۹	سوء الات گفتا رششم

صفحه	عنوان
	فهرست کتاب
	پیشگفتا ر
۳	گفتا را اول
	ولایت
۸	سوء الات گفتا را اول
۲۶	خلاصه گفتا را اول
۲۷	گفتا ردوم
	پیوندهای امت اسلامی
۳۱	خلاصه گفتا ردوم
۴۴	سوء الات گفتا ردوم
۴۸	گفتا رسوم
	بهشت ولایت
۴۹	خلاصه گفتا رسوم
۶۳	سوء الات گفتا رسوم
۶۶	گفتا رچهارم
	درپیرا مون ولایت (۱)
۶۷	خلاصه گفتا رچهارم
۸۱	سوء الات گفتا رچهارم
۸۴	

با نشریات حزب جمهوری اسلامی آشنا شوید :

- ۱- وحدت و تحزب                      استاد سید علی خامنه‌ای
- ۲- درست فهمیدن اسلام            استاد سید علی خامنه‌ای
- ۳- گفتاری درباره جمهوری اسلامی            استاد شهید آیه الله مطهری
- ۴- خلاصه‌ای از کتاب نظام حقوق زن در اسلام            استاد شهید آیه الله مطهری
- ۵- سلوکی در مسیر شناخت
- ۶- یادنامه شهید آیه الله سعیدی
- ۷- شیعه و شورا
- ۸- سنت مهلت
- ۹- خطا به‌ای در آستانه بیعت
- ۱۰- شهیدی آغا زگر
- ۱۱- تحزب و تهذب                      مسیح مهاجری
- ۱۲- حکومت اسلامی                دانشمند شهید دکتر محمد مفتاح
- ۱۳- پایگاه جهانی انقلاب
- ۱۴- حق در محاق
- ۱۵- اهداف روحانیت در مبارزات                      استاد شهید آیه الله مطهری

